

طبقات سامری

زر و زور و زمین در دو دهه ی پسین

جنوری 2020

محمدشاه فرهود



1. پیشینه بحث طبقاتی

- بحث طبقاتی در افغانستان
- پیشینه بحث طبقات اجتماعی در غرب
- ذهنیت عامه و طبقات سامری

2. زراندوزی و زمینخوری

- مترسک تروریسم
- زر و زمین در دو دههٔ پسین

3. دولت و طبقات

- نظریه دولت در اندیشهٔ کلاسیک غرب
- دولت در خطهٔ خواب و خربوزه
- گوسالهٔ زرین سامری
- دولت یکنفره

4. استحاله، جابجایی و نوسانات طبقاتی

- نوسانات مکدر
- تغییرات طبقاتی در چهار دههٔ گذشته

5. طبقات اجتماعی در دو دههٔ پسین

- طبقات زراندوز و زمینخور
- طبقات سرمایدار ملی
- طبقات فقیر
- اقشار پائینی

6. جنبش اجتماعی و طبقه

- جو لغمان و امکانات واقعی
- تفرقهٔ قومی
- جنبش اجتماعی نوین
- مقاومت مدنی در کشور

آنتوان لاوازیه کا شف اکسیجن رساله ای موسوم به ثروت های زیرزمینی فرانسه نوشت این رساله اقتصادی، سر کاشف را در هشت می 1794 در پاریس بزیر تیغ گیوتین بُرد هنگامی که کله پُریده اش را با دست آویزان گرفتند، هشت بار پلک زد، و کشف دیگری را ثبت تاریخ نمود.

مقدمه

درین نوشتار محور اصلی و محدوده بحث، بررسی ساختار طبقات و اقشار اجتماعی در دو دههٔ پسین است. ساختاری که عناصر و حلقه هایش به صورت فاجعه آمیزی، شکل گرفته اند. طبقات ثروتمند، و طبقات فقیر، در وضعیت جدید، دچار استحاله، نوسان و جابجایی های عدیده ای گردیده اند. دولتی که پس از طالبان بوجود آورده شد، به طبقات نوینی نیز ضرورت داشت. طبقات زراندوز و زمینخور، و طبقات فقیر و گرسنه.

طبقات سامری، نامی است که به ثروتمندان طلاخور و تازه بدوران رسیده اطلاق می گردد. طبقات سامری طبقات باد آورده ای است که بطور خلق الساعه در قلمرو سیاسی و اقتصادی مملکت پدیدار شده و فقط بر گرد زر و زور و زمین می چرخند. افرادی که متکی به زور، به انباشت زر و زمین پرداخته اند. از اینروست که مطالعه و بررسی زنجیره زور، زر و زمین، چهره طبقات بالایی را برملا می سازند و در سوی دیگر، مطالعه زجر، فقر و گرسنگی، سیمای طبقات و اقشاری را نشان می دهند که بیشتر از هر زمانی، به فقر، اعتیاد و بیکاری مبتلا شده اند.

بدنه اساسی دولت را عناصری تشکیل می دهند که بدنه اصلی طبقات حاکم را نیز می سازند. تکنوکرات های سامری، بوروکرات های قارونی، تنظیمی ها، جنبشی ها، سلطنتی ها، تیکه داران قومی، تیکه داران مذهبی، مافیا و متفرقه یی ها... دولت محلی و باد آورده، به طبقات قهار و حاکمه ای ضرورت داشت، که بتوانند از چنین اداره یا دولتی نمایندگی و پاسداری کنند، و چنین طبقات و اقشار بزودی مطابق پروژه بیگانه (از طریق فساد اداری و مواد مخدر)، ایجاد گردید.

در این نوشتار تلاش شده تا به آن پرسش ها و ابهاماتی پرداخته شود که طبقات زراندوز، طبقات متوسط و طبقات فقیر، در دایره دولت فاسد و طلایی، می چرخند. انباشت انفجاری ثروت، و فقر و مرگ روزمره و تدریجی مردم، چگونه دو رخ یک دکترین و یک پروژه را تشکیل می دهند؟ چرا مردم که صاحبان اصلی ثروت ها، تولیدات و افتخارات هستند، به این حال و روز افتیده اند؟

افغانستان از چهار دهه به این سو، در هیچ عرصه ای، با رشد پایدار تاریخی، نورمال و قانونمند روبرو نبوده، بی ثبات، جنگزده و در زیر اشغال و تجاوز بوده است. طبقات و اقشار اجتماعی، پدیده تاریخی است و در یک روز بوجود نمی آیند و در یک شب نیز از بین نمی روند، طبقه، تنوع و لایه های آن، در گذر زمان، طی ده ها و صد ها سال، در درون مناسبات معین اقتصادی و اجتماعی در محور سلسله مراتب قدرت، پدید می آیند، و از طریق ارث، از سلف به خلف انتقال یافته و با تحولات اجتماعی، انقلابات علمی و تکنالوجیک، سیمای طبقاتی شان متحول می گردد...

در افغانستان، پروسه رشد تاریخی طبقات برهم خورده و جای آنرا استحاله، جابجایی و نوسانات روزمره طبقه ای و قشری گرفته است... بررسی و مطالعه ساختار طبقات و لایه های اجتماعی، مناسبات و تنوع قدرت، شغل و درآمد، بیکاری و بیگاری، مالکیت و دارایی، فقر و ناداری، تحول طبقاتی و جنبش اجتماعی... به پیشینه تحقیق، به اسناد و ارقام ثقه، نظرسنجی ها و سروی های پژوهشی، مشاهدات و تجارب مکتوب، و تحلیل های متفاوت آماری از منظر های گوناگون ضرورت دارد، چیزی که یا هیچ یا کمتر بدان دسترسی داریم... کمتر نوری وجود دارد که بر پرسش های بنیادین طبقاتی بتابد. کمتر انگستانی وجود دارد که بر پوست زربفت طبقات دارا، بنویسد. در میان صد ها مسئله، یکی از مسایل، همین مسئله "طبقات و اقشار اجتماعی" است که تا هنوز از فلتر نقد، تأویل و تحقیق، نگذشته است.

افق ادبی ما (شعر و نثر) مملو از اصطلاحات و کلماتی اند که جایگاه طبقه، قدرت، ثروت و منزلت را در مسیر پر تنش زمان نشان می دهند... لاقل، تاریخ سلطنت ها و طبقات حاکمه، در چند سده اخیر کشور، تاریخ جانشینی، جنگ و توطئه بوده، تاریخ پدرکشی، برادرکشی و فرزندکشی ها (محمود هوتکی در 1717 میلادی، کله کاکای خود میر عبدالعزیز هوتکی را از تن جدا می کند و اشرف هوتکی به انتقام خون پدر، کله محمود هوتکی را از تن جدا می کند... شاه محمود درانی برادر خود شاه زمان درانی را در 1801 کور می کند... شیرعلی خان بارکزیایی پسر خود شهزاده یعقوب را در 1874 به جرم شورش و اقدام به قتل پدر، به زندان می اندازد. قتل امیر حبیب الله خان در کله گوش، فرار امان الله خان، بر دار آویزان شدن حبیب الله کلکانی، اصابت مرمی بر دهن نادرشاه در چمن قصر دلکشا... تبعید شدن ظاهرشاه بوسیله داوود خان... در خون غلتیدن سردار داوود... مرگ تره کی بوسیله حفیظ الله امین، خنجر خوردن کارمل توسط داکتر نجیب... آویزان شدن جسد نجیب بوسیله طالبان در چوک آریانا، راکت پرانی گلبدین و ربانی، قتل ملا عمر بوسیله معاونش ملا اختر منصور... و فاجعه جانشینی، به همین شکل مسخره و خونین آن تا دو دهه پسین ادامه دارد) جنگ بخاطر قدرت و ثروت، جنگ نیابتی بخاطر منافع بیگانه... جنگ ها بوسیله شاهان و طبقات حاکمه به پیش برده شده اند. اوضاع موجوده نیز ادامه منفعت طلبی هایی است، که اشخاص و گروه های ارگ طلب، ایجاد

کرده اند. مملکت غرق در نابرابری و فساد شده، دارا و نادار، زر و زور، فرادست و فرودست، غنی و فقیر، زمیندار و دهقان، سرمایه دار و کارگر، غارتگر و غارت شده، ستمگر و ستمبر، بیگاری و بیکاری، زراندوزی و زمینخوری، فساد و اختلاس، مافیا و تریاک، قاچاق و آدم ربایی، مهاجرت و بیجاشدن و... زنجیره ای از کلمات انتزاعی یا لغاتی در درون لغتنامه ها نیستند بلکه، واقعیت های تلخ و امروزه جامعه را تشکیل می دهند. زور جمعی بکار است تا این مسایل از منظر جامعه شناسی، علم اقتصاد و علم سیاست و مورد بررسی قرار بگیرند، نه یک قلم بلکه چندین نویسنده بکار است تا با چراغ نوشتن، بر تاریکی ها بتابند. بررسی طبقات و اقشار اجتماعی، مطالعه میان رشته ای است. طبقه، به ثروت و دولت ارتباط دارد. بحث طبقه و قشر، مربوط به جامعه شناسی است، و اما چون اقتدار و محرومیت طبقه به دولت ارتباط می گیرد، بنابراین مطالعه دولت مربوط به علم سیاست است و از آنجا که طبقه دارای محتوای اقتصادی است یعنی به ثروت، مالکیت، شغل و درآمد ارتباط بنیادین دارد، مطالعه این محتوا، به علم اقتصاد تعلق می گیرد...

نویسنده و پژوهشگر، در قرن بیست و یک، کاتب است. وظیفه اش جمع آوری فکت ها و قرار دادن آن با اسلوب ویژه، در مسیر نقد، تحلیل و تأویل است. داده ها، نتایج تحقیقات، مصاحبات و نظرسنجی ها، کلیپ ها و اوراق، و کتابخانه های دیجیتالی،... در فضای اینترنت بشکل انفجاری وجود دارند. تمیز، گزینش و تشخیص داده ها، طرح پرسش ها و تحلیل آن وظیفه کاتب/نویسنده است... نوشتن، در واقع اندیشیدن و آموختن است.

بررسی زور، زر و زمین در دو دهه پسین، هنوز در مرحله مقدماتی قرار دارد. قلمهای متنوع هنوز به چکاچاک نیامده اند. ده ها نوشته تحلیلی و ده ها پایان نامه تحصیلی بکار است تا ابعاد مختلف این موضوع، کاویده شود. نوشته هایی که پرده از روی زر و زور، بردارند. اوراقی که، طبقات طلایی را ورق ورق برملا نمایند... کلمات من، قطره ای در باغچه خشک نوشتار است. مقدمه ای بر کار اصلی است. کاری که دیگران با توانایی بیشتر انجام می دهند. متنی می آفرینند، منعطف و انتقاد پذیر. تلاش کرده ام تا برای پرده برداری از روی مجسمه زرین سامری، از هر امکان و داده ای استفاده کنم: از نظر سنجی ها، سروی ها، مصاحبات، احبار تلویزیون، آمار و ارقام، نتایج تحقیقات، مشاهدات، تجارب شخصی و جمعی، گزارش ها، مقالات، کتاب ها، رهنمایی شفاهی و کتبی دوستان تلاش بخاطر بیرون کشیدن کارد از استخوان مردم... تلاش بخاطر اینکه فجایع، تکرار نشوند.

طبقات زرین و خورجین طلایی، هنوز در حال جابجایی و نوسانات عدیده قرار دارند. این طبقات که مالکین افسانوی دارایی های منقول و غیر منقول هستند، به مشاهدات و مطالعات گوناگون ضرورت دارند. طبقات محروم و تهیدست نیز مستلزم مشاهده و مطالعه تازه و مستمر می باشند. چون به همان میزانی که طبقات فوقانی در نوسان و صعود هستند به همان اندازه طبقات تحتانی در حال

نوسان و حرکت بسوی تباهی و در بدری های مرگ آورند. ثروت مملکت در جیب های عدۀ قلیلی تلنبار گشته و در حال کلان شدن و رونق سیری ناپذیر است و به همین میزان فقر و بیکاری مردم در حد مرگ و خط زیر صفری رسیده است.

در این نوشته، کوشش شده تا طرحی مقدماتی برای چگونگی ساختار طبقات نوین، متکی به منابع ممکنه، ریخته شود. طبقاتی که تا دیروز با این شناسنامه، ثروت و فقر وجود نداشتند. جامعۀ کنونی به مراتب پیچیده تر از چهاردهۀ قبل است. طبقات نوین در دل مناسبات زمینداری/ سرمایه داری به حرکت مبهم و فاجعه آمیز ادامه می دهند... مناسباتی که هیچگونه ثبات و پایداری را با خود ندارد. هر حادثه ای می تواند اتفاق بیفتد و وضعیت طبقاتی موجوده را برهم بزند.

... جامعه فاقد تولیدات پایدار و مؤثر ملی است، متکی به فساد، واردات و اقتصاد مواد مخدر، به تداوم و مرگ تدریجی می پردازد. در مصرفگرایی، بازار آزاد و سرمایه های تجاری غرق شده است... در این نوشتار، که شش فصل دارد، هر فصل آن مطالبی را، تا آن حد که مربوط به بحث طبقات اجتماعی بوده، منعکس می سازد. فصل پنجم آن به معرفی طبقات و اقشار موجوده در کشور، پرداخته است... طبقۀ زمیندار بزرگ، طبقۀ سرمایه دار کلان، طبقۀ سرمایه دار ملی، طبقۀ متوسط، طبقۀ دهقان (دهقان مرفه، دهقان کم زمین و دهقان بی زمین) طبقۀ کارگر، طبقۀ خرده بورژوازی، طبقۀ بیکار، جایگاه طبقاتی پیشه وران، مامورین، معلمین، افسران بلند رتبه و پائین رتبه، سربازان، بیوه گان بی شغل و بی درآمد، کارکنان دولتی و خصوصی، روحانیون، روشنفکران، معتادین، روسپیان، معلولین، کارگرانِ کودک، کارگرانِ کهنسال، گدایان، دوره گرد ها، لومپنها...

... مطالعه، نقد و بررسی طبقات اجتماعی در کشور، هنوز شروع نشده است و ما به این گونه نقد ها و نوشته ها ضرورت بنیادی داریم... طبقاتی که در هیچ کجای زمین با این ولع، زمینخور نبوده اند... طبقاتی که با این زجر به زیر خط فقر نرفته اند... به دور از فروتنی های رایج که بیشتر نشانه ادعاست، این نوشته با تمام کمبود ها و لغزش ها، در زمینه نقد و بررسی طبقات و اقشار اجتماعی افغانستان، مقدمه ای بر یک کار جدیتر نوشتاری است که دیگران (بخصوص نسل جوان و تحصیل یافته) با نقد و تحلیل های تازه و علمی، با رویکرد های میان رشته ای، متن جدید و کم عیب تر بیافرینند. جا دارد تا از دوستانی که مرا به نوشتن این بحث، تشویق کرده اند، ابراز امتنان نمایم. و همچنان از تمامی شخصیت هایی که این نوشته را قبل از نشر خوانده و با پیشنهادات اصلاحی شان، نوشته را غنی تر کرده اند، از عمق دل، پاس و سپاسگذاری نمایم.

پیشینه بحث طبقاتی

پادشاهان را همیشه دو خزینه بوده است یکی خزانه اصل
و یکی خزانه خرج، و مالی که حاصل شدی بیشتر بخزانه
اصل بردندی و کمتر به خزانه خرج. و در پادشاهی:
پادشاه، وزیر و دبیر
ندیمان، علما و خواص
لشکر
طبیبان، شاعران و منجمین
شحنه، قاضی، محتسب و جاسوس
رعایا
بازرگانان، غلامان، مفسدان و صوفیان
سیرالملوک/ خواجه نظام الملک

بحث طبقاتی در افغانستان

طبقه اجتماعی، ثروت، دولت و مناسبات طبقاتی در هر دوره ای مستلزم مشاهده، تحلیل و مطالعه جداگانه جامعه شناختی و اقتصادی... است. در صد سال و اندی که افغانستان تا حدودی با دنیای مدرن و تجدد آشنا گشته است، تا امروز، در هیچ مرحله ای از دوره شیر علی خان تا پایان جمهوریت داود خان (از 1863 تا 1978) پژوهش های منسجم طبقاتی، مفهوم شناسی طبقه، که مبتنی بر اسناد، آمار و تحلیل های علمی باشد، بوسیله دولت ها و مؤسسات سرکاری، گزارش نشده اند (در افغانستان، با ایجاد فاکولته اقتصاد بعد از 1960 و دیپارتمنت جامعه شناسی بعد از 1970، بحث اقتصاد سیاسی و جامعه شناسی، در حوزه اکادمیک باز شده است)... پایان نامه های تحصیلی نیز در مورد "طبقات و اقشار اجتماعی" به چشم نمی خورد... احزاب سیاسی (چپ، راست، دموکرات، سوسیال دموکرات، لیبرال و ناسیونالیست) کدام پژوهشی مبتنی بر روش شناسی علوم اجتماعی، انجام نداده اند. گروه های سیاسی، با الگو برداری از مطالعات، تحقیقات و تحلیل های طبقاتی کشور های منطقه و جهان، متکی به گرایش و دیدگاه ایدئولوژیک، مواضع طبقاتی و ضد طبقاتی را در محدوده برنامه های حزبی، بنا نهاده و برخی ها در زیر هرژمونی طبقاتی، برای تأکید، خط درشت کشیده اند... پژوهشگران مستقل نیز، به دلیل نبود پیشینه تحقیق و کمبود اسناد و آمار، کمتر موفق شده اند تا مقالات و آثار پژوهشی، در مورد مسأله طبقات، تولید نمایند... گروه های چپ، به تقلید از مقالات و رساله های انقلابی تحلیل طبقاتی روسیه و چین، طبقات اجتماعی افغانستان را کتگوری، تضاد شناسی و گرایش هر طبقه را، از

لحاظ ایدئولوژیک، انقلاب شناسی و ارتجاع شناسی کرده اند. و گروه های راست (اسلامیست های تسنن و تشیع) به تقلید از اسلامیست های مصر، ترکیه و پاکستان، نفوس مملکت را مؤمن شناسی و کفر شناسی نموده و رعایا را به امت مسلمه و غیرمسلمه تقسیم کرده اند... گروه های لیبرال نیز به سلیقه خود طبقات را به خواص و عوام تقسیم کرده اند... از اینروست که مطالعات طبقاتی در کشور، هم در عرصه آکادمیک و دولتی، هم در قلمرو احزاب، در فصل مقدماتی و تقلیدی قرار دارد... شاید مقالاتی دیگری نیز به بحث طبقه پرداخته باشند، که ما تا هنوز بدانها دسترسی نداریم.

مفهوم "طبقه" که در جامعه شناسی، اقتصاد سیاسی، مردم شناسی قرن نوزدهم، ساخته و پرداخته شده و با ثروت، مالکیت، قدرت و منزلت ارتباط دارد. طبقات حاکمه، که محصول نوک و هرم دولت است، می کوشند تا پروسه شکل طبقات را مقدس و متبرک سازی کنند و آمار و ارقام را در رابطه مالکیت و سرچشمه های عایداتی و فقر، پنهان نمایند. بویژه در وضعیت مرگبار کنونی، هیچ میلیونر و میلیاردی حاضر نیست تا بگوید که این پول ها را از کجا بدست آورده اند؟ هیچ زمینخوری حاضر نیست تا راز زمین هایش را فاش کند. سرچشمه های عایداتی را کور و زبان ها ی افشا کننده را لال ساخته اند. طبقات فوقانی، خود را در پشت قدرت و پرده دین و قوم پنهان می کنند.

طبقه، اصطلاحی است که در ادبیات کلاسیک و نثر فارسی، در متون مختلفه، به مفهوم غیر امروزی، سابقه استعمال دارد. اما، کاربرد این کلمه، نه به تعبیر علمی، اقتصادی و جامعه شناختی، بلکه به تعبیر دیگری، انجام یافته است. هرچند طبقه، در هر زمان و زمانه ای، که در متون تاریخی استعمال شده، گروهی از افراد یا گروهی از پدیده ها، افراد و موضوعات معین را مورد نظر داشته، اما طبقه اجتماعی که با ثروت، قدرت، مالکیت و شیوه تولید مرتبط می باشد، را افاده نکرده اند. لباسی از تفضل و تبرک را بر طبقات اجتماعی پوشانده اند. طبقه را مانند کاست هندی، گروه بسته و آسمانی پنداشته اند.

طبقات ناصری، نام کتاب تاریخی قاضی منهاج الدین سراج جوزجانی است که بعد از عزیمت به هند در دهلی بنگارش آورده است. طبقات ناصری در 1260 میلادی نوشته شده... در این کتاب، هدف از طبقه و طبقات بسادگی بیان شده است. گروهی از انبیا و پادشاهان را طبقه نامیده است، از آدم البشر تا شاهان را طبقه بندی می کند:

طبقه اول: کیومرث، هوشنگ، طهمورث، جمشید.

طبقه دوم: کیکباد، کیکاوس، کیخسرو، لهراسپ،

طبقه سوم: .. انبیا

و به همین طور هر دوره ای از سلطنت ها را (چندین پادشاه یک سلسله را) زیر نام یک طبقه، رده بندی کرده است. طبقه به نظر جوزجانی، گروه معینی از انبیا و فرمانروایان... و اما، کاربرد طبقه به

مفهوم امروزی آن (رابطه انسان ها با نوع مالکیت، قدرت و مناسبات اقتصادی) در ادبیات قرن بیستم افغانستان، مروج شده است. پیشینه بحث طبقاتی در افغانستان به نویسندگان افغانستان در مسیر تاریخ بر می گردد.

میر غلام محمد غبار نویسنده و مؤرخ دلیر، اولین متفکری است که درباره طبقات اجتماعی، با ارقام و مشاهدات، بحث کوتاه اما بنیادی نموده است. سبک زندگی مبارزاتی غبار (زندان و تبعید در فراه و قندهار) نویسنده را به جامعه شناس باریک بین تبدیل کرده بود و مردمان شهر و روستا را مانند کف دست، می شناخت. تجاربی از انسان های شهر و روستا، در داخل و خارج کشور داشت، با توانمندی تحلیلی، قلم با صلابت و شجاعتی که منحصر به او بود، به تحلیل طبقات که در آن زمان تابو و چپ اندیشی شمرده می شد، پرداخته است، در مقدمه کتاب اش، تحلیل مختصری از طبقات ارائه شده است. درین زمان نفوس مملکت پانزده و نیم میلیون نفر بوده. افغانستان در مسیر تاریخ در 1967 به طبع رسید و همزمان بوسیله سلطنت توقیف شد. غبار، در آغاز کتاب، در بخش اوضاع اجتماعی می نویسد :

از نظر کمیت و کیفیت، طبقات اساسی امروزی جامعه افغانستان را طبقات ملاک و دهقان تشکیل می دهد :

طبقه مالکین: ملاک افغانستان بالاتر از تقریباً پنجاه جریب تا پنج صد جریب و از پنج صد جریب زیادتر زمین دارند. و این ها قسمأً به تجارت و ماموریت های دولتی هم مشغول اند. طبق احصائیه رسمی تعداد این ها معادل 38 هزار خانواده و شش فیصد مجموع خانوار زارعین کشور است. مطابق یک احصائیه متخصصین خارجی، آنها هفتاد فیصد زمین های آبی کشور را در دست دارند.

طبقه دهقان: دهقانان کشور به چند دسته تقسیم می شوند: دسته اول، دهقانان مرفه الحال که هریک از بیست جریب زمین تا پنجاه جریب زمین دارند، و طبق احصائیه رسمی، نه فیصد از مجموع زارعین کشوراند. دسته دوم، دهقان های میانه حال است که از هشت جریب زمین تا بیست جریب زمین دارند. دسته سوم دهقانان خورده زمین دار است که از سه جریب تا هشت جریب زمین دارند، و در زمین های ملاکین به اجاره داری نیز کار می کنند. دسته چهارم دهقانان کم زمین و یا بی زمین اند که در اراضی ملاکین به حیث سهمیه کار، اجاره دار و یا اجیر زراعتی کار می نمایند. طبق احصائیه رسمی متذکره سه دسته اخیرالذکر هشتاد و پنج فیصد مجموع زارعین کشور را تشکیل می دهند و طبق یک رقم متخصصین خارجی، ثلث تعداد دهاقین کشور دهقانان بی زمین هستند.

طبقه بورژوازی: طبقه بورژوازی در زندگانی اقتصادی و سیاسی مملکت تأثیر زیاد دارد. تجار بزرگ توسط شرکت های تجارتي و بانک ها در تجارت خارجی و داخلی کشور - به واسطه صادرات و واردات مهم مال التجاره - به شکل عمده فروشی اشتغال دارند، و هم بعضأً در ساحه صنایع به فعالیت می پردازند. تجار متوسط بین تجار بزرگ و تجار کوچک در نوسان است و تلاش دارند در صف تجار بزرگ قرار گیرند، ولی اغلب موقف

شان از دست رفته و به صورت تجار کوچک و نماینده خرید و فروش امتعه وارداتی و صادراتی تجار بزرگ و عمده در می آیند.

طبقه کارگر: کارگران افغانستان در فابریکه ها و کارگاه های صنعتی و دیگر شقوق بیش از شصت هزار نفر بوده و به واسطه انکشاف صنایع رو به فزونی و رشد است. این طبقه در صنایع جوان کشور اکنون قلیل و پراکنده است و تا کنون از خود حزب و اتحادیه و تشکیلات کارگری ندارند. در سال 1959 معاش ماهوار یک کارگر عادی تا چهارصد افغانی، از کارگر متوسط تا پنج صد افغانی و از کارگر ماهر تا هشت صد افغانی بود. در هیمن سال یک کیلوگرام نان 5 افغانی، برنج 12، گوشت گوسفند 15، روغن زرد 42، بوره 15، و یک متر تکه چیت 9 افغانی قیمت داشت.

طبقه متوسط شهری: این طبقه شامل استادان، کسبه کاران، مامورین کوچک رتبه دولتی، قسمتی از روشنفکران و متعلمین، تجار خورده، دکاندار ها و غیره و کثیر العده می باشند ولی انکشاف صنایع سبک و توسعه رقابت اموال وارداتی خارجی، کسبه کاران و پیشه وران را دچار ورشکست و تجزیه بیشتر ساخته می رود. به استثنای صنعت قالین بافی و گلیم بافی که وضع خوبی دارد.

افغانستان در مسیر تاریخ/ میرغلام محمد غبار، ص 14

تحلیل طبقاتی دو صفحه یی غبار، با تمام اختصاری که دارد، راه را برای طبقه شناسی در کشور فراهم می سازد. طبقاتی که بطور عملی در جامعه وجود دارند. با احصائیه، دارایی و سبک زندگی منحصر بخود. این شیوه تحقیق، به روشنفکران می آموزد که طبقات را در درون جامعه جستجو کنند و شاخصه ها، کمیت و گرایشات طبقاتی آنرا از درون خودش بیرون بکشند. نه از روی فلان مقاله ای که در 1926 در جابلقا نوشته شده و ما اینک در پرتو آن، طبقات را مقلدانه، در جابلسا بررسی نمائیم. نمی توان ترکیب طبقات، شعور طبقات و گرایشات طبقاتی را با الگوپردازی تعیین نمائیم و با همان برداشت کلاسیک، طبقات را در قرن بیست و یکم، طبقه شناسی کنیم... کار نویسند و تحلیلگر، یادگرفتن اسلوب و شیوه های کار دیگران است نه تقلید از الف تا یای دیگران.

ساختار طبقاتی افغانستان کنونی (قرن بیست و یکم)، با هیچ کشور دیگری شباهت ندارد، این طبقات، به حیث پدیده های اجتماعی موجوده، از طریق مشاهده، مطالعه و بررسی، طبقه بندی و قشر بندی می شوند. سیر شکل طبقات در افغانستان مربوط به وضعیت سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی خودش می باشد.

کتاب "پیدایش و رشد بورژوازی در افغانستان" منتشره زیرزمینی سازمان "سرخا" در 1357، اولین کتاب در مورد پیدایش و رشد مناسبات بورژوازی در افغانستان است. و نوشته دیگر، رساله "طبقات جامعه افغانستان" که نویسنده آن عضو یک سازمان است و زیر نام "سازمان انقلابی افغانستان" در 2009 در کابل، بیرون داده شده، جزوه ای است که طبقات جامعه افغانستان را متکی به اسناد و تحقیق، به بیان آورده و گرایشات سیاسی و ایدئولوژیک هر طبقه را مورد تحلیل قرار داده است... این

دو اثر، می توانند برای پژوهشگران و پایان نامه های تحصیلی در علوم اجتماعی، منبع علمی و پژوهشی باشند... و شاید جزوه ها، مقالات و رساله های دیگری نیز درین زمینه، وجود داشته باشد که من نتوانستم بدانها دسترسی پیدا کنم. اما میدانیم که ده ها مسئله، نی، بلکه صد ها مسئله وجود دارد که تا هنوز بدانها پرداخته نشده است. نسل جوان و دانشمند کشور، این مسایل را شناسائی کرده و از فلتر نقد و بررسی علمی گذر خواهند داد.

پیشینه بحث طبقات اجتماعی در غرب

این بحث، مربوط به قرن نهم است، بحثی، میان رشته ای. جامعه شناسی، علم سیاست، علم اقتصاد و مردم شناسی را احتوا می کند. هر علم، بطور مشخص، بخشی از مطالعات خود را به این موضوع اجتماعی اختصاص داده اند. بحث طبقه، علمی و اکادمیک است. قرن نهم قرن شکوفایی سرمایه داری و عصرانقلابات علمی و تکنالوژیک است. قرن طبقات بورژوا، پرولتاریا و متوسط. طبقات جدیدی که نظام بورژوازی و دولت- ملت ها را پدید آورده اند.

"گروه های اجتماعی"، "نهاد های اجتماعی"، "طبقات اجتماعی" و "اقتشار اجتماعی" ... مفاهیمی هستند که در جامعه شناسی، ساخته و تعریف شده اند. انسان موجود اجتماعی است و نمی تواند به تنهایی به زیستن ادامه دهد. جامعه، مجموعه ای از افراد است و این افراد در گروه ها و نهاد های اجتماعی، به کنش های متقابل می پردازند. خانواده، قوم، نژاد، دین، مذهب، سازمان، حلقه، محفل، حزب، انجمن، اتحادیه، مجتمع، مؤسسه، نهاد، شرکت، طبقه و قشر ... گروه ها و نهاد های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را می سازند. یکی از این گروه ها، طبقه اجتماعی است. طبقه اجتماعی، در قرن نهم، در علوم اجتماعی، به یکی از مفاهیم کلیدی تبدیل شد و تا هنوز هم با نظریه های متفاوت، مورد نقد و بررسی قرار می گیرد.

طبقه، مفهومی است که در بُعد اقتصادی، سیاسی و اجتماعی، به بیان می آید... بالا و پائین بودن طبقاتی به متغیر ها و شاخصهایی تعلق می گیرد که طبقه را به ثروتمند، متوسط و تهیدست تبدیل می کنند. جنبه اقتصادی طبقه به مقدار ثروت و درآمد، مربوط می شود و جنبه سیاسی طبقه به میزان اقتدار و مشارکت در دولت است، جنبه منزلت اجتماعی طبقه به جایگاه و نفوذ آن در جامعه، از طریق سبک زندگی و پیشینه خانوادگی، خلاصه می گردد... ثروت، قدرت و منزلت، هر چند چیز های جدا از هم نیستند، اما علوم اجتماعی هر کدام مطابق تقسیم موضوع، به مفهوم سازی، تشریح و تعریف آن می پردازند.

بنیان گذاران کلاسیک جامعه شناسی (در پیوند با علوم سیاسی و اقتصاد) در قرن نهم، جامعه سرمایه داری را مورد مطالعه علمی قرار داده و در چند دوره مختلف، به ترم های کلیدی مانند: جامعه

فرد، طبقه اجتماعی، گروه های اجتماعی، قشر بندی اجتماعی، منزلت اجتماعی، همبستگی اجتماعی، همبستگی میکانیکی، همبستگی ارگانیکی، تقسیم کار اجتماعی، قوانین اجتماعی، از خود بیگانگی، دولت، نابرابری، مالکیت، ثروت، نیروی کار، لوتریسم، پروتستانتیسم... و موضوعات مرتبط به آن، پرداخته اند :

دوره اول: کارل مارکس 1818 - 1883

دوره دوم: امیل دورکیم 1858 - 1917

دوره سوم: ماکس وبر 1864 - 1920

جامعه شناسان و نویسندگان چپ، دموکرات و لیبرال، طی این دو صد سال اخیر، از اگوست کنت فیلسوف فرانسوی (1798-1875) که واضع اصطلاح sociology (جامعه شناسی) در سال 1838 است، تا امروز، هزاران مقاله و صد ها کتاب در مورد سرمایرداری، طبقه، مالکیت، سرمایه، قشر، منزلت، سبک زندگی... و رابطه آن با ساختار پیچیده دولت و دین، نوشته اند. هر نویسنده، متکی به دیدگاه و گرایش فکری خویش، صدها مفهوم و موضوع را مورد مطالعه و کاوش قرار داده است. البته، طیف های گوناگون جامعه شناسان و اقتصاد دانان غرب، بر این نکته تأکید دارند، که تمامی نویسندگانی که در مورد سرمایرداری، طبقه، قشر و متعلقات آن، می نویسند بقول آلین رایت، "در زیر تأثیر کارل مارکس و ماکس وبر قرار دارند".

اریک آلین رایت (1947 - 2019) جامعه شناس و رئیس انجمن جامعه شناسی امریکا، با تأکید بر مفهوم طبقه و نابرابری، طی چهل سال پژوهش و نظریه پردازی، تلاش نمود تا با کاربرد اصطلاح "طبقه"، "نابرابری" و ضمائ آن، نظریه طبقاتی را در جامعه سرمایرداری نوین، تکامل بخشد...

تاریخ مکتوب بشر

تاریخ مکتوب بشر با تاریخ اساطیری و تاریخ باستان شناسی تفاوت دارد، تاریخ مکتوب بشر، تاریخ طبقاتی بشر را مشخص می سازد. البته، گروه های اجتماعی در عصر باستان و قرون وسطی، بر مبنای سلسله مراتب، کاست، درجات، صنف ها... بوده اند. که برخی از گروه ها، حتا، درین رده بندی ها نیز جایی نداشتند. مانند مهاجر در آتن و نجس در هند...

بعد از اختراع خط (خط میخی سومری و خط هیروغلیف مصری در 3500 قبل از میلاد) اولین نوشته ها در زیر سیطره فرعون های مصر و شاهان بین النهرین بوجود آمد. لوح های خشتی حماسه گیلگمش (قدیمی ترین نوشته بشر) که مربوط به هزاره سوم قبل از میلاد است، به وضاحت نشان می دهند که جامعه انسانی در پنج هزار سال پیش از امروز، جامعه طبقاتی بوده و این جامعه طبقاتی متشکل بوده از : پادشاهان، حاکمان، روحانیون، جنگاوران، شبانان، کشاورزان، صنعتگران، تاجران، اربابان، بردگان... سرود های ودایی، آئین هندو مربوط به 1200 قبل از میلاد است که نظام کاست را

نشان می دهند.. ایلیاد و اودیسه هومر که مربوط به قرن نهم قبل از میلاد است، بیانگر ساختار و تنوع طبقات، جنگها و لایه های اجتماعی است. تاریخ هرودوت (484-425 قبل از میلاد) که اولین تاریخ نویسی مکتوب بشر است، حوادث و جنگ ها بین کشور ها را تا قرن پنجم قبل از میلاد در 9 کتاب شرح داده است، محتوای این کتاب ها، سرنوشت طبقات اجتماعی، امپراطور ها، عادات و رفتار اقوام و ملیت های گوناگون و قصه های خونین جنگ هاست.... مانتون، مؤرخ و کاهن اعظم مصری است که در قرن سوم قبل از میلاد به دستور بطلموس یکم، مجموعه سی جلدی تاریخ مصر را نوشت. بطلموس اول، سردار سکندر مقدونی بود که بعد از تصرف مصر، خود را فرمانروا و فرعون مصر نامید و به سلسله فراعنه مصری پایان بخشید...

باستان شناسان و انسان شناسان... از قرن نهم تا امروز، افریقا، را مهد و مسکن انسان های اولیه در روی زمین دانسته اند. از صد هزار سال پیش، انسان ها شروع کردند که آهسته آهسته با استفاده از آتش و سنگ، صدا و زبان شفاهی، شکار و علف، خود را وارد مرحله پیشرفته تر سازند. انسان های اولیه خردمند، حدود هفتاد هزار سال پیش از افریقا به سایر نقاط جهان پخش گشته اند.

فیلم مستند علمی تاریخ جهان 2017

www.youtube.com/watch?v=0hvGgz5IXSc

سومری ها در کنار دجله و فرات و مصری ها در کنار رود نیل ... به مرکز تمدن و خلاقیت تبدیل می شوند. در هزاره چهارم قبل از میلاد، دارای دولت ها و شهر های گوناگون بوده اند. تاریخ های مکتوب نشان میدهند که از 3100 قبل از میلاد در مصر، دودمانی از پادشاهی های متحد و مقتدر مصری بوجود آمده است. نارمر، اولین فرعون مصر در 3100 قبل از میلاد، پادشاهی متحدی را در کنار نیل در شهر تینیس ایجاد نمود... تاریخ های مکتوب سومر نیز دودمان های سومری را بوضاحت نشان می دهند. که یکی از پادشاهان مقتدر شان، گیلگمش است که در 2700 قبل از میلاد در شهر اوروک، فرمانروایی داشته است. حمورابی (از 1792 تا 1750 قبل از میلاد) پادشاه منور، در بابل امپراطور بوده است... شهر های پایتختی (اوروک و بابل) دو تا از کلان شهر های باستانی در بین النهرین و (تینیس و اواریس) دو تا پایتخت در مصر باستان بوده اند. مدنیت نوشتاری در همین دو خطه بوجود آمده است...

از فروید تا دانشمندان امروز، به این باورند که تورات، به حیث اولین کتاب یکتا پرستی، محصول ترکیب مدنیت همین دوخطه است. موسی از مصر بسوی سینا و کنعان می آید. ده فرمان موسی (منع دزدی، قتل، زنا، دروغ، چشم طمع به مال و ناموس، احترام پدر و مادر، پرستش خدای یگانه بنام یهوه...) فرامینی هستند که قبلاً بشکل بهتر از تورات، در قانون حمورابی حک شده اند. طوفان نوح

نیز در حماسه گیلگمش آمده است. موسی، احتمالاً در عصر فرعون رامسیس دوم (1279-1213 قبل از میلاد) زندگی می کرد و تورات نیز محصول نوشته هایی است که قبلاً در اوروک و بابل بر خشت ها و سنگ ها نقر شده اند. موسی که بعد از ملاقات با یهوه، از کوه طور، نزد قوم بنی اسرائیل می آید می بیند که مردم از یکتا پرستی برگشته و گوساله زرین سامری را پرستش می کنند.

شاید یکی از قدیمی ترین رگه های مکتوب از هویت طبقه، سند و تعبیری باشد که در حماسه گیلگمش، سرود های ودایی، ایلید و اودیسه، گات های زردشت آمده اند. (از سه هزار سال پیش از میلاد تا قرن نهم و هفتم پیش از میلاد).

گیلگمش

پهلوان کامل

شاه بزرگ اوروک

شهر دیوار دار

پسر، یا صیاد است یا جنگی یا نگهبان رمه

یا دبیر است یا خادم معبد

گیلگمش بر فراز زورمندان، بزرگان، دانایان، توانایان و ناتوانان

لوح اول / حماسه گیلگمش / 2100 قبل از میلاد

فرعون و خانواده

اشراف و کاهنان

دبیران و جنگاوران

کشاورزان و صنعتگران

و بردگان

طبقات در مصر باستان / دانشنامه تاریخ باستان

در آئین هندوئیسم، کاست، نامی است که به گروه ها و طبقات اجتماعی در هند باستان اطلاق می گردد. هر کاست خواستگاه طبقاتی آهین و بسته ای دارد. در نظام کاست سنتی هند سلسله مراتب وجود دارد، و این سلسله مراتب، مستقیماً با دین، ثروت و قدرت ارتباط دارد. هیچ فردی از یک کاست به کاست دیگر رفته نمی تواند. عضویت کاست، ارثی، اجباری و ابدی است.... صورتبندی کاست، پدیده دینی، اقتصادی و سیاسی است. نجس، یکی از تولیدات نظام طبقاتی در آئین هندو است.

نجس، یا غیر قابل لمس، حتا از قلمرو طبقه و انسان، مستثنی و حذف شده اند. نجس، علاوه بر اینکه دارای حیثیت اجتماعی نیست، کسی است که فاقد مالکیت است و برای دیگران کار می کند. متأسفانه که در قرن بیست و یک، هنوز در قریه جات هند، به ده ها میلیون نفر، نجس می گویند.

نظام کاست :

برهمن : روحانیان

کشاتریا : حاکمان و جنگجویان

وایشایا : بازرگانان و دهقانان و پیشه وران

شودرا : نوکرها

هرکس درین چهار طبقه بندی نگنجد نجس است

ریگ ودا/ ماندالای دهم، سرود 90

هندو ها پایبند به نظام بستۀ کاست، معتقدند که نیروهای کیهانی یک کاست را بر دیگری برتری داده است. براساس اسطوره های معروف هندو درباره آفرینش، خدایان جهان را از پیکر یک موجود بسیار کهن به نام پوروسا (Purusa) آفریدند. خورشید از چشمان پوروسا خلق شد و ماه از مغزش، برهمن ها(کاهنان هندو) از دهان او، کشاتریا ها (Kashatriya جنگجویان) از بازوانش، و وایشایا ها (Vaishya دهقانان و نجار) از ران هایش ، و شودرا ها (Shudra نوکرها) از ازپاهایش آفریده شدند. اگر این توضیح را بپذیریم، تفاوت های سیاسی-اجتماعی میان برهمن ها و نوکر ها، همچون تفاوت میان خورشید و ماه، طبیعی و ازلی می نماید.

انسان خردمند/ نوح هراری، جلد اول، ص200

نظام طبقاتی در گات های زردشت

آتروئ : موبدان آتش

رتیشتر : جنگاوران

واستریوفشویانت : کشاورزان

هویتی : صنعتگران

بند 17، یسنای 19

تمدن گاتی یا زردشتی بلحاظ تاریخ مکتوب، با آنکه با سرود های منظوم ودایی همخوانی دارد، اما بلحاظ قدامت، یک مدنیت پسا ودایی است یعنی فرهنگ و افکاری را نشان میدهد که در بین سده های هفتم و ششم قبل از میلاد شکل گرفته است. در گات های زردشت (که در بلخ، حدود قرن هفتم

قبل از میلاد) سروده و مکتوب شده، به همان طبقاتی بر میخوریم که در سرود های ودایی (که مربوط به حدود 1200 قبل از میلاد) موجود است.

نظام طبقاتی زردشتی نیز نظام بسته طبقاتی است، شبه کاستی است و هیچ فردی از یک طبقه به طبقه دیگر نمی رود. ازدواج بین طبقات مختلفه، ممنوع است و هر طبقه در درون خود به تداوم ادامه می دهد. تقسیمات طبقاتی مبنای دینی دارد... زردشت، هر طبقه را به گفتار نیک، کردار نیک و پندار نیک فرا می خواند. و وعده می دهد که پیروزی نور بر ظلمت و اهورا بر اهریمن حتمی است.

از آنجا به بلخ اندر آمد سپاه

جهان شد زتاراج وکشتن سپاه

به بلخ اندرون نامداری نبود

وزان گرز داران سواری نبود

به خاک اندر آمد سر تاجدار

برو انجمن شد فراوان سوار

شهنامه فردوسی/مرگ زردشت در بلخ

مفهوم سازی طبقه اجتماعی

جامعه شناسان قرن بیستم، منجمله، ژرژ گوروچ جامعه شناس فرانسوی که کتاب "مطالعاتی درباره طبقات اجتماعی: فکر طبقه اجتماعی از مارکس تا امروز" را نوشته است، به این باورند که مفهوم سازی علمی طبقه اجتماعی (social class) عمدتاً مبتنی بر ملاک اقتصادی از مارکس شروع شده و بعداً ماکس وبر و دیگران به آن پرداخته و قلمرو بحث را گسترش داده اند... مارکس برای اولین بار در نوشته های اولیه و جوانی خود (در 1843) مفهوم طبقه را می سازد و طبقه را به معنای گروه اجتماعی، در موقعیت معین اقتصادی و نبرد طبقاتی، به کار می برد.

انقلابی چنین پاره وار و صرفاً سیاسی بر چه پایه هایی استوار است؟ بر این پایه که بخشی از جامعه بورژوازی، خود را رها سازد و به حاکم همگان بدل کند، بر این پایه که یک طبقه معین از جایگاه ویژه اش، به رها سازی همگانی جامعه اقدام کند. این طبقه، همه جامعه را آزاد خواهد کرد، اما تنها با این شرط که همه جامعه خود را در جایگاه این طبقه بیابد. هیچ طبقه ای در جامعه بورژوازی نمی تواند چنین نقشی را ایفا کند تنها بنام حقوق همگانی جامعه است که یک طبقه معین می تواند مدعی سلطه بر عموم شود... برای آنکه انقلاب یک خلق و رهایی یک طبقه معین در جامعه بورژوازی با یکدیگر همراه شود... هر طبقه، به مجرد آنکه نبرد را با طبقه ای که بالای سر او قرار گرفته می آغازد، در نبرد با طبقه ای که زیر او قرار دارد درگیر می شود... پرولتاریا تازه پای در راه نهاده است که خود را در نبرد علیه بورژوازی بیابد.

مارکس "طبقه اجتماعی" را در بیست و پنج سالگی مفهوم سازی می کند و مدل جدیدی از نقد و تحلیل را پی می افکنند... و کمی بعد، اصطلاحات "شعور اجتماعی و هستی اجتماعی" را می سازد. از اینروست که می گویند: تا امروز هر تحقیق و هر نوشته ای در مورد طبقه و قشر و متعلقات آن، در علوم مختلفه، بسط و تفسیر آرای دو آلمانی است :

مارکس و ماکس

طبقه اجتماعی،

گروهی که مالک یا فاقد مالکیت است

و در فرایند تولید، جایگاه معینی دارد

طبقات، بخاطر منافع معین اقتصادی

در تضاد و نبرد طبقاتی بسر می برند.

کارل مارکس

مارکس، نظام سرماییداری را مورد مطالعات علمی قرار داد. با شصت و چهار سال عمر، حدود چهل هزار صفحه در موارد مختلفه (اقتصاد، فلسفه، جامعه شناسی، سیاست، تاریخ...) نوشته است، که یکی از درگیری های اصلی و انتقادی اش در مراحل گوناگون نوشتن، در حوزه علم اقتصاد سیاسی است. آرای اقتصادی خود را در چندین اثر بنگارش آورده که کمتر نابغه و اقتصاد دانی در دنیا، با این نبوغ و حوصله، دست به تولید آثار اقتصادی با این حجم و با این اسلوب علمی، برده باشد.

برخورد با حُب و بُغض در مورد آثار بینا رشته ای مارکس، کم کم جای خود را به برخورد های اکادمیک خالی کرده است. اینک مارکس را بعنوان یک چهره اکادمیک، فیلسوف، اقتصاد دان، جامعه شناس و سیاستمدار مورد بازخوانی قرار می دهند. کمتر پژوهشگری وجود دارد که در عرصه فلسفه، اقتصاد، سیاست و جامعه شناسی، به مارکس مراجعه نکند. آثار مارکس، در دیپارتمنت های مختلفه در فاکولته های معتبر دنیا، تدریس می گردد.

در بحران های اقتصادی سرماییداری (بحران های مالی قرن بیستم و بیست و یکم) و ناکام ماندن راه های حل کینزی و فریدمنی، در بحران مالی 2008 که از امریکا شروع شد و به جهان سرایت کرد، یک بار دگر اقتصاد دانان جهان از طیف های مختلفه، به کاپیتال مارکس مراجعه کردند تا متکی به آن، در مورد رفع بحرانات اقتصادی به تحلیل و تئوری های نوین برسند... و کاپیتال، بار دگر به چندین زبان بچاپ رسید. و به همین خاطرست که کتاب کاپیتال در نظر سنجی، در فهرست کتاب های مهم قرن بیست، در جایگاه کتاب اول قرن بیستم قرار گرفته بود... در یک مطالعه و نظرخواهی رادیو BBC

در 2005، مارکس به عنوان بزرگترین متفکر هزارهٔ دوم، در مقام اول انتخاب گردید و آلبرت اینشتین و آیزاک نیوتون با فاصله ای بسیار از او، بترتیب دوم و سوم شدند.

<https://fa.wikipedia.org/wiki/karl-Marx>

آثار اقتصادی مارکس :

1. دست نوشته های اقتصادی	1844	262 صفحه
2. دربارهٔ کتاب نظام ملی اقتصاد سیاسی	1845	
3. فقر فلسفه	1847	200 صفحه
4. کار مزدی و سرمایه	1849	
5. گروند ریشه در دو جلد	1857	1100 صفحه
6. مقدمه ای بر نقد اقتصاد سیاسی	1859	100 صفحه
7. تئوری های ارزش اضافی	1862	580 صفحه
8. کاپیتال / جلد اول	1867	912 صفحه
9. کاپیتال / جلد دوم		674 صفحه
10. کاپیتال / جلد سوم		942 صفحه
11. و مقالات منتشر نشده		

مارکس با نوشتن آثار در عرصهٔ اقتصاد، سیاست و جامعه شناسی، مقولهٔ طبقه را به معنی جدید آن مفهوم سازی کرد و به حیث یک ترم اقتصادی، سیاسی و جامعه شناسیک مطرح نمود. طبقهٔ اجتماعی را با دولت و ثروت در آمیخت. طبقه به حیث یک گروه اجتماعی مربوط به جامعه شناسی است و از آنجا که طبقه در محتوای ثروت، خود را گروه بندی می کند، مربوط به مطالعات اقتصادی می شود و رابطهٔ تنگاتنگ طبقه و دولت، بحث طبقه را به علوم سیاسی گره می زند. مارکس، در مطالعه و بررسی طبقات اجتماعی، همهٔ این عرصه ها را در آثار متعدد، ادغام کرده است. دولت، قهر سیاسی و اقتصادی طبقهٔ حاکمه است.

ماکس وبر

وبر، اقتصاد دان، جامعه شناس و سیاستمدار آلمانی، با آنکه قسماً زیر تأثیر آرای مارکس بود، اما نظریهٔ جدید خود را در مورد طبقه و قشر بندی اجتماعی، ارائه داد. وبر، در رابطهٔ طبقهٔ اجتماعی، علاوه بر تأیید عامل اقتصادی به تشریح عامل قدرت و منزلت اجتماعی، می پردازد:

تعریف مارکس از طبقهٔ اجتماعی متکی به ملاک اقتصادی است ولی ماکس وبر برای تعیین طبقه، با قشر بندی اجتماعی، چندین بُعد را در نظر می گیرد. به عقیدهٔ وبر، طبقه بر سه عنصر **قدرت**، **ثروت** و **منزلت** مبتنی می باشد. شخص ممکن است برحسب یک

متغیر در رتبه بالا و برحسب یک متغیر دیگر در رتبه پایین قرار

گیرد. / بروس کوهن، جامعه‌شناسی، ص 249

وبر، در کتاب "اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری" اخلاق اقتصادی ادیان بخصوص اخلاق پروتستانی را در پیدایی طبقه بورژوا و مناسبات سرمایه داری مورد مطالعه قرار می دهد. نشان می دهد که چگونه جنبش دینی پروتستان (لوتریسم و کالوینیسم) موجبات جنبش اقتصادی بورژوازی را بوجود آورد. میل به پول، بانک، ثروت و منفعت را در طبقه متوسط پروتستانی مطالعه می کند. و نشان می دهد که افکار پروتستانی به چه میزانی در روح سرمایه‌داری مؤثر بوده است.

مدیران و صاحبان سرمایه و نیز نمایندگان تعلیم دیده اقشار فوقانی کارگری و حتی کارکنان فنی و بازرگانی شرکت های جدید که از آموزش بالایی برخوردارند اغلب به فرقه پروتستان تعلق دارند. توسعه سرمایه‌داری به هنگام شکوفایی خود دستی باز برای تغییر قشریندی اجتماعی و تعیین بافت شغلی شرایط تاریخی جمعیت به مقتضای نیازهای خود داشته است. البته سهم نسبی افزون تر پروتستانها در مالکیت سرمایه، مدیریت و رده های فوقانی کارگری در شرکت های بزرگ صنعتی و تجاری را می توان معلول مربوط به گذشته های دور دانست که در آن شرایط تعلق مذهبی نه علت، بلکه تا حدود معینی معلول پدیده های اقتصادی به نظر می رسید...

اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری / وبر / فصل اول 42

در ادبیات غرب، مطالعات طبقاتی جزء علوم اجتماعی است. پدیده ممنوعه نیست که نویسندگان مجرم پنداشته شود. (البته این مجرم پنداری ها در اروپای قرون وسطی نیز وجود داشت، اما این دوره تفتیش عقاید، در اثر مبارزات طولانی از بین رفته است) بزرگترین دانشمندان و فیلسوفان غرب، با دیدگاه های متفاوت، تا هنوز با این مفاهیم و موضوعات درگیری دارند و هنوز هم در این باب می نویسند. در سرمایه‌داری امروزه که در وضعیت جهانی سازی و امپریالیسم های نوین قرار دارد، ابعاد تازه بحث طبقاتی را میکاوند. قرن بیست و یک با غارتگری ها و نابرابری های جدیدش، بحث نابرابری طبقاتی را یک بار دگر، در شرق و غرب، به مباحث اکادمیک و سیاسی تبدیل نموده است... جنبش اشغال وال استریت در سپتامبر 2011 در محل بورس نیویورک، جنبشی علیه اختلافات طبقاتی، تاراجگری سرمایه‌داری و غول های مالی امریکا بود... جنبش جلیقه زرد ها در نوامبر 2018 در پاریس، نمونه دیگری از مبارزه میدانی علیه نابرابری های طبقاتی و سیستم غارتگر سرمایه‌داری نوین است... و اما،

در افغانستان

دولت های افغانستان، همیشه از کاروان علم و تکنالوجی عقب مانده اند. تاریخ صد سال و اندی، تاریخ استبداد و سیمهای خاردار ممنوعی ها بوده است. تا چند دهه قبل، کاربرد اصطلاحات "طبقه، ستم طبقاتی و مبارزه طبقاتی" به تابو تبدیل شده بودند و بیشترین جنبه انتزاعی و کتابی داشتند. دولت ها میترسیدند که درباره طبقه بالایی و پائینی (اعیان و عوام) بحث شود، پرده ها برداشته شود و کتاب ها بنگارش آید. از فاش شدن راز ثروت و گرسنگی، کسانی میهراسند که به حفظ خودکامگی و امتداد نابرابری گرایش دارند.

برخی از نویسندگان لیبرال و سلطنتی، تا هنوز، کتاب افغانستان در مسیر تاریخ را بخاطری چپی و مارکسیستی دانسته و می دانند که نویسنده از طبقه و طبقات گپ زده است. منتقدین، اضافه کرده اند که غبار نه تنها از طبقات گپ زده بلکه از خیزش ها و مبارزه طبقات نادار دفاع هم کرده است. منتقدین غبار، عمدتاً از کسانی تشکیل شده که در قلمرو "سیاست های فیل مرگی" تولد وکلان شده اند. سیاست فیل مرگی یک نوع سیاست استبدادی و طبقاتی است که بوسیله سردار محمد هاشم خان صدراعظم، اختراع شده و تا امروز بطور مستمر، کاربرد یافته است.

زنده یاد میرمحمد صدیق فرهنگ در مورد سیاست فیل مرگی هاشم خان نوشته که، محمدهاشم خان به اتفاق دو برادر زاده (داوود و محمد نعیم) به یکی از املاک عدیده اش در کوهدامن یا میدان رفت که در آنجا علاوه بر سایر فعالیت های فلاحتی، یک تعداد فیل مرغ هم تربیه میشد. محمد هاشم خان یک مقدار جواری بدست گرفته برای فیل مرغان برزمین پاشاند. فیل مرغان یک چند دانه ی آنها خوردند، اما چون سیر بودند بسیار میل نکردند و چون صدراعظم از ایشان دور شد، آنها تعقیب نمودند. در پایان یک هفته، بازهم محمدهاشم خان با دو برادر زاده اش به همان املاک رفت، اما اینبار به دهقانان هدایت قبلی داده بود که فیل مرغان را برای بیست و چهار ساعت گرسنه نگه دارند. اکنون، چون وی برای شان جواری به زمین انداخت، همه بر آن حمله بردند و چون صدراعظم حرکت کرد، تمام مرغان به امید بدست آوردن دانه از قفای او روان شدند و هر طرف میرفت او را ترک نمیکردند. آنگاه صدراعظم به دو برادر زاده اش متوجه شده گفت:

" احوال مردم افغانستان چنین است. اگر سیر بودند به شما اعتنا نمیکنند، اگر گرسنه بودند از شما پیروی میکنند. لهذا اگر می خواهید بر ایشان حکومت و ریاست کنید، آنها را گرسنه نگه دارید!"

واقعیت داستان بالا را نوشته زنده یاد غبار تأیید می کند که گفت:

حکمرانان افغانستان میدانستند و در هندوستان عملاً تجربه گرفته بودند که حکمرانی دلخواه بالایی توده های فقیر آسان تر است تا بالایی کتله های مرفه و آرام. پس حکومت از راه اقتصاد انحصاری و تجارت دلالی و هم از راه حواله جات خریداری از یکطرف و از راه استبداد اداری و مکیدن خون

دهقانان و چوپانان از طرف دیگر، مملکت را در حالت فقر و احتیاج شدید مشغول و زبون نگه میداشت.

استبداد سردار محمد هاشم خان / پیکار پامیر ص 62

سیاست فیل مرغی، که با فورمول کوتاه، نتیجهٔ ثمربخش داده است، بدون کم و کاست تا هنوز در دل تاریخ کشور جاریست. سیاستی که بشکل ساده و گشوده، رابطه بین طبقهٔ بالا و پائین را در دایرهٔ قدرت، برملا می سازد. ارگ نشینان، کباب فیل مرغ تعلیمی می خورند و رعایا از گرسنگی می میرند. این سیاست رابطه بین گرسنگی و سیری، رابطه بین فرمان و اطاعت را بیان میدارد. و اما، در دو دههٔ پسین (از 2001 به بعد) که ادامهٔ همان سیاست فیل مرغی است، دنبالهٔ پند و اندرز صدراعظم طلایی است، از یکسو، نابرابری و غارتگری در عرصه های مختلف (ثروت، قدرت،...) بشکل فاجعه آوری چاق و ترسناک شده، از سوی دیگر، فضای اینترنت و تلویزون ها، زمینهٔ اطلاع رسانی و افشاگری را به سلیقهٔ خود، فراهم ساخته اند که هر روستا نشین و شهری می تواند سیمای طبقات و حجم فجایع و چپاول را ببیند و در برابر سیاست فیل مرغی، بجای سکوت، شکر کشیدن، بی تفاوتی، عکس العمل نشان دهد... مردمان کوچه و بازار، همه روزه با فقر خود و غنای ثروتمندان درگیر هستند. درخشش ثروت ها را می بینند و فقر خود را با شکم های گرسنه، حس می کنند. اصطلاحات غنی و فقیر، طبقهٔ بالا و پائین، زورمند و بیچاره، دارا و نادار، نقرسی و گرسنه ... دگر از اصطلاحات و موضوعات ممنوعه نیستند بلکه روزمرگی و ملموسات جامعه را تشکیل می دهند.

ذهنیت عامه و طبقات سامری

شناخت ساده و ابتدایی از راه تجربه و ملموسات بدست می آید. افکار و احساس مردم پُر از داستان های خونین دربارهٔ فقر و ثروت است. نابرابری اقتصادی، آنقدر ملموس گشته که اطفال شکم گرسنه اسپندی، زمانی که از زیر بلند منزل های مجلل و هوتل های افسانوی می گذرند، با زدن قوطی دودآلود اسپند بر دیوار، نفرت و انزجار خود را در برابر ثروتمندان، با احساس کودکانه ابراز می دارند... زن گدا که نانی برای خوردن نیافته، در حین رفتار، هر تعمیر و هر موتر مفشنی را که می بیند، با ریختن قطرات اشک، احساس ضدیت خود را بیان می کند. کراچی وانی که نتوانسته حتا نان خشک خانواده را تهیه کند، با دشنام های بغض آلود، ثروتمندان را نفرین می کند. دهقانی که با تمام تلاش خانوادگی نتوانسته مصرف گندم یک سالهٔ خود را تهیه کند، نمی تواند خشم خود را در برابر ارباب پنهان کند. مردم عادی شهر و روستا، سیاست را در کتاب افلاطون و ارسطو نخوانده اند، بل از روی

مزرعه و بازار، در تجربه شخصی، دوست و دشمن طبقاتی خود را می شناسد. در تئوری ها و اندیشه های جدید، به این میگویند سیاست میدانی.

از دکاندار تا دستفروش، از گلکار تا مزدورکار، از تکسی ران تا کارگر شاروالی، از روسپی تا معتاد، از اسپندی تا معلول، از گدا تا کراچی وان و چاه کن، از مامور تا موچی، از معلم تا متعلم، از دهقان تا کارگر آواره، از عودت کننده تا بیجاشده، از افسر تا سرباز، از استاد تا محصل، از متقاعدین تا لشکر بیکاران تحصیل کرده بی واسطه ...اینها حدود 99 فیصد مردم افغانستان را تشکیل می دهند و به چشمان خود می بینند که شکاف بین طبقه بالا و پائین چقدر کلان و فاجعه آمیز شده است. مردم فقیر، لایه های اصلی مردم را تشکیل می دهند. اسکلیت شکسته این نود و نه فیصد، بلحاظ اقتصادی خیلی دردناک است. هر توتۀ این اسکلیت، به فاجعه، درد و شکستن شباهت دارد. از سی و سه میلیون، جمعیت تخمینی کشور، نفوسی که بخاطر مشکلات سیاسی/ قومی، رقم اصلی آن اعلام و تثبیت نمی گردد، حدود شصت فیصد آن در خط فقر و زیر خط فقر و در فقدان امنیت غذایی بسر می برند.... بالاتر از سه میلیون نفر معتادین،... فاجعه است. انسان هایی که خارج از بحث دولتی و مطالعات رسمی و آماری قرار داده شده اند.

مصاحباتی که تلویزیون های خصوصی در کوچه و بازار با مردم عادی در مورد فقر و بیکاری، نابرابری و چپاولگری، دولت فاسد و کمک های میلیاردی، انجام داده اند، نوعی از عکس العمل و آگاهی طبقاتی ملموس و زنده را نشان می دهند. این مصاحبات (نظر خواهی های عامه در بازار، میزهای تلویزیونی، تظاهرات، اعتصابات، تحصن ها، فکاهی ها، دوبیتی ها، آوازخوانی های شوقی، لایف های فسبوکی، کلیپ ها، جنگ های زرگری، بدخلقی های بازاری...)، فریاد های طبقاتی فقرا را بازتاب می دهند. این صدا ها، می توانند به حیث یک تحقیق میدانی، مورد استفاده و جمع بندی قرار بگیرند. مردم، از شدت فقر و بی خانمانی، به بشکه های باروت و آتشفشان خفته تبدیل شده اند. با اندک جرعه ای به حریق بزرگ تبدیل می شوند... این مردم بی صدا، سرانجام اراده و خرد خود را نشان میدهند و می گویند که ما نه با دولت فاسد هستیم و نه با غاصبین مفسد. ما راه سوم هستیم، ما مردم هستیم، مردمی که دولت ملی خود را با اراده و رأی مستقلانه خود ایجاد می کنیم.

پیشینه بحث طبقاتی در کشور، لاغر و ناتوان است. نویسندگان و پژوهشگران، ناگزیرند تا از هر امکان نوشتاری و گفتاری، دیداری و شنیداری، از هر گزارش و سروی، از هر صدا و احساس، برای تحقیق و نوشتن استفاده کنند. در وضعیت جنگی و فرهنگ شفاهی ما، صدای مردم در رسانه ها، یکی از منابع غنی در مورد شناخت طبقات فقیر و لایه ها و قشر های مختلف آن است. مردمی که حاضرند در مورد وضعیت واقعی خود، بنالند.

آوای اکثریت خاموش، بیان کننده احساس، شعور و اعتراض مردم در برابر دولت و طبقات چپاولگر است که به اشکال مختلفه خود را ظاهر می سازند... صدای مردم، پراگنده، گسسته و خودانگیخته است. هنوز به جنبش های اجتماعی تبدیل نشده است. روشنفکر و نهاد های مترقی، مانند مردم بی شیمه و دچار گسیختگی شده اند. آنها قادر نیستند که متکی به تجربه ملل، بر اساس شیوه های کتابی و آرمانی گذشته، درسازماندهی و رهبری مردم نقش پیشتازانه ای بازی نمایند... مردم از دست دولت و ثروتمندان، از دست امریکا و طالبان، از فشار زورمندان و قومندانان... به فغان آمده، طی دو دهه، به شکل ولایتی و پایتختی، اعتراض و عصیان های پراگنده خود را نشان داده اند... هر روزه اشک میریزند و بالایی های غارتگر را نفرین می کنند... اما این نارضایتی ها به مطالبات عمومی تر و سیاسی تر منجر نگردیده است. مردم به جنبش های پایدار و مستمر اجتماعی ضرورت دارند. لایه های مردم به صدای مشترک و مطالبات سرتاسری ضرورت دارند... پیشینه تاریخ و ادبیات این خطه پر از هیاهوی زور و زر است، مملو از دار، سنگسار و گلو بریدن های تاریخی.

حسنک را سوی دار بردند و بجایگاه رسانیدند بر مرکبی
که هرگز ننشسته بود نشانیدند و جلادش استوار رسنها
فرود آورد و آواز دادند که سنگ زنید. هیچ کس دست
به سنگ نمی کردو همه زار می گریستند جلادش رسن
بگلو افگنده بود. اینست حسنک و روزگارش و گفتارش
او رفت و آن قوم که این مکر ساخته بودند، نیز رفتند
چون از این فارغ شدند بوسهل و قوم از پای دار بازگشتند
و حسنک تنها ماند. حسنک قریب هفت سال بر دار بماند
چنان که پایهایش همه فرو تراشیده و خشک شد چنانکه
کس ندانست سرش کجاست و تن کجاست

تاریخ بیهقی

خلیفه عباسی از سلطان محمود تقاضا می کند تا حسنک وزیر را به جرم قرمطی و الحاد به خلافت تسلیم کند یا خود، اعدامش کند و سرش را بفرستد. سلطان محمود به خشم می آید و به امیرالمومنین بغداد می گوید اگر حسنک قرمطی است من هم قرمطی هستم... حسنک را نه به بغداد میفرستد و نه اعدام می کند.

تا اینکه مسعود غزنوی در 14 فبروری 1032 میلادی حسنک را به درخواست خلیفه عباسی و پافشاری بوسهل زوزنی (وزیر سلطان محمود و سلطان مسعود) بر دار می آویزد.

زراندوزی و زمینخوری

دکترین بوش

هر کشوری در هر منطقه جهان باید همین حالا تصمیم بگیرد که
یا با ماست یا دشمن ما. تفاوتی میان تروریست ها و پناه دهندگان
آنها وجود ندارد و به حیث حامی تروریسم با او رفتار می گردد.

20 سپتامبر 2001

<https://www.youtube.com/watch?v=NgoSidqqRAk>

افغانستان را در 2001 یکبار دیگر، در نقش "موش آزمایشگاهی" در آوردند.

انسان و علف دیدند که وضعیت فعلی در کشور چگونه بوجود آورده شد؟

نئولیبرالیسم، نظم نوین جهانی، امپریالیسم نوین، و دکترین بوش نام های متفاوت اما در یک خط
جاری اند. در پشت دولت ها منافع کشور ها و کمپنی های چند ملیتی قرار دارند که برای تطبیق
پلان های استراتژیک در منطقه، پروژه سازی می نمایند. (امپراطوری سرمایه/ بانو آلن سینزوود).
شوک و ارباب، وارد کردن صدمات سریع و ضربتی، برپایی اختناق، گوشمالی کشورها، حمله بر ذخایر
نفت و گاز، گسترش بازار آزاد و خصوصی سازی، نیل به سلطه آبی، دکترین بوش را می سازند. بهانه
جویی، توسل به زور، تجاوز و اشغال، درونمایه دکترین بوش است.

سیاست خارجی امپریالیسم نوین امریکا (یا به تعبیر بانو کلاین، سرمایهداری فاجعه) بعد از 2001 در
همین مسیر پیش رفته است. دکترین بوش، از یازده سپتامبر، که یک شوک کوچک بود برای ایجاد
شوک های کلان، بهره جویی کرد.

بعد از سخنرانی بوش، ماشین نظامی امریکا به حرکت افتید. هفت اکتوبر فرا رسید، ملاعمر و اسامه در
قندهار و ابو مصعب زرقاوی و ابوبکر بغدادی در هرات، از فرمانروایی و امارت افتادند. افغانستان در این
مرحله (سپتامبر 1996 تا اکتوبر 2001) به مرکز تولید جهادیون منطقوی تبدیل شده بود. دروازه کمپ
های آموزشی و تولید جهادپرست سلفی با سرمایه مالی و انسانی عرب، باز شده بودند. اسامه در کمپ
آموزشی قندهار و زرقاوی و بغدادی در کمپ تولیدی هرات و وو

امارت طالبان بوسیله طیارات 52-B و همکاری جبهه شمال (شورای نظار، جمعیت اسلامی، جنبش
اسلامی ...) بشکل دراماتیک و زودفرجام، منهدم گردید. اسامه و ملاعمر و زرقاوی و بغدادی و سایر

سران و قومندانان طالبان و القاعده، با مهربانی و سلامتی به پاکستان و عراق عودت داده شدند. عده ای از قومندانان شان نیز در گوانتانامو و بگرام برای روز مبادا، نگهداری شدند. رهبری طالبان از همان مسیر و جایی که آمده بودند دوباره به همانجا (کوئته) گریختانده شدند و افغانستان در اشغال امریکا و شرکاء قرار گرفت.

در دههٔ پایان قرن بیستم، بعد از فروپاشی شوروی و طرح نئولیبرالی برای نظم نوین جهان، حضور تکنالوجی انترنت، حرکت جهانی سازی، تقابل بین امپریالیسم نوین امریکا، کاپیتالیسم اروپا، و سرمایداری نوین چین و روسیه و هند... مانند پار و پارین بر مبنای گردش خون، جنگ و انباشت سود شکل گرفته و همچنان ادامه می یابد. جهانی شدن سرمایه، در تز نئو لیبرالی، نظمی را می خواهد که نظامی متشکل از دولت های محلی را در رابطهٔ پیچیدهٔ سلطه و انقیاد، ساختار بندی کند. خاور میانه و آسیای مرکزی، به حیث بخشی از منابع انرژی و معادن قرن بیست و یکم، در محراق توجه کمپنی های چندین ملیتی قرار گرفت. کشور های غارتگر سرمایه داری (امریکا و انگلیس...) با حمایت شرکت های کلان، برای تاراج نیروی ارزان کار و مواد، نفت و گاز و سایر ثروت های زمین، فروش سلاح، ترساندن جهان، مدیریت مواد مخدر، تجارت جنسی، گسترش بازار مالی بورس، ایجاد دولت های فاسد و ناتوان محلی... مشغول هستند. خصوصی سازی ارتش (مثل شرکت خصوصی امریکایی بلک واتر Blackwater که در 1997 بخاطر عرضهٔ خدمات لجستیکی، امنیتی و نیروی مسلح، بنا نهاده شد، و کار اصلی خارج کشوری خود را در 2001 با عرضهٔ خدمات لجستیکی و امنیتی در افغانستان آغاز نمود و بعداً با اشغال عراق، با قرارداد های میلیارد دالری وارد بغداد و خاور میانه شد) یکی از ترند های سرمایداری برای تاراج بشریت است. با امیال غارتگرانه، به تهدید، تجزیه و اشغال ممالک روی می آورند. مداخلهٔ آرام و بشردوستانه، تجزیهٔ دیپلماتیک و اشغال خونآلود کشور ها زیر نام مبارزه با تروریسم و جهادیسیم، نبرد با دارندگان سلاح های هسته ای، شیمیایی و بیولوژیک، صدور دموکراسی، مدرنیزه کردن، دفاع از حقوق بشر، بازسای کشور های پساجنگ... اتفاقاتی است که بعد از استقلال کشور های آسیای میانه، اروپای شرقی و تجزیهٔ یوگوسلاویا، و مناطق زرخیز نفت و گاز خاورمیانه، شکل گرفته و بخصوص بعد از یازدهم سپتامبر 2001 تطبیق این پروژه، با عزم کهن و نظم نوینی ادامه یافته است...

حیله ها و بهانه ها، دشمن سازی ها و دشمن پروری ها متناسب به منافع کشور ها که همانا منافع سرمایه های بزرگ چندین ملیتی ست، روپانده می شوند و دشمنان پرورده شده نیز با حیله های موازی، ظاهراً در برخی موارد برضد شان می ایستند. مهره های رنگارنگ را در تختهٔ شطرنج می چینند. هر دو طرف معامله را در زیر فرمان میداشته باشند. غارتگران جهانی، در علوم اجتماعی به نامهای مختلفی یاد شده اند:

کاپیتالیسم، امپریالیسم کلاسیک، امپریالیسم لیبرال، جهانی شدن، جهانی سازی، امپراطوری سرمایه، نظام سرمایه، امپریالیسم نوین، امپریالیسم امریکایی، نظام سلطه، امپریالیسم نئو لیبرال، شرکت های چندین ملیتی، امپریالیسم اقتصادی، سرمایه داری فاجعه، بازار آزاد فریدمنی و دکترین بوش... به هر نامی که یاد شوند سیستمی است که زمین و بشریت را بخاطر سود در خون و تباهی فرو می برند.

پروفسور بانو الن میک سینز وود اقتصاد دان و مؤرخ امریکایی، چندین کتاب در مورد امپریالیسم نوین و امپراطوری سرمایه نوشته است. کتاب امپراطوری سرمایه را در جنوری 2003 زمانی به چاپ می رساند که دکترین بوش در افغانستان تطبیق شده و در خاورمیانه در حال تطبیق شدن بود یعنی امریکا در آستانه حمله به عراق قرار داشت. دکترین بوش، چیز غامضی نیست، حفظ سلطه بر خاور میانه و نفوذ در کشور های آسیای میانه... مدیریت مواد مخدر، حمایت از جهادیسیم از طریق استخبارات پاکستان... بر محور همین دکترین بود که اشغال افغانستان و عراق به حیث دو نقطه استراتژیک، صورت پذیرفت. حمله بر افغانستان به بهانه استرداد اسامه و جنگ علیه تروریسم، به نمایش درآمد. جنگی که طولانی ترین جنگ امریکا را رقم زده است.

هنگامی که در سال 2001 ایالات متحده (و انگلستان) نتوانستند حمله عظیمی را به افغانستان طی چند روز پس از قتل 11 سپتامبر عملی سازند، تقریباً همگان متعجب شدند، تعجبی آمیخته با ناامیدی یا فراغ البالی. مردم به عنوان امری عادی توقع یورش بی درنگ و سهمگین پیشرفته را داشتند که جان نیروی امریکایی را نجات دهد و در همان حال خسارت جانبی سنگینی وارد آورد. این بار میانه رو های کاخ سفید، دست کم برای مدتی پیروز شدند، حتی فقط به این دلیل که حفظ ائتلاف علیه تروریسم احتیاط توأم با مشورت را ایجاب می کرد، یا شاید چون زمستان نزدیک بود، یا به این که انتظار داشتند طالبان بدون هیچ پیکاری از داخل بپاشند. هر حمله ای و شاید می توانست هیچ حمله ای اصلاً رخ ندهد، سنجیده و سبک و سنگین می شد. خوش بین ها امیدوار بودن که بوش فضیلت های چند جانبه گرایی را آموخته باشد. بدبین ها هنوز در هراس بدترین پیشآمدها بودند. اما منتقدان و حامیان به یکسان از خویشتن داری تنها ابرقدرت جهان در تعجب بودند.

سپس بمباران آغاز شد. یورش سهمگین فناوری پیشرفته، با تمامی خسارت های جنبی، همچون گذشته آغاز شد. هنوز امید میرفت که ضربات با دقت و تناسب هدف گیری شده باشند و پیکار کوتاه باشد. در این میان امریکا به سازمان ملل گفت که حق انتخاب از میان امکانات مختلفی را برای وارد آوردن ضربات محتمل به اهداف دیگری غیر از افغانستان برای خود محفوظ نگه داشته است. با فروپاشی رژیم طالبان در افغانستان، پایان جنگ با تروریسم حتی دورتر از آن چیزی شد که در آغاز به نظر میرسید. برخی از علت هایی که در پس این پروژۀ نظامی بی انتها قرار دارند، در آغاز جنگ

آشکار شد... **دکترین جدید** جنگ که ظاهراً در حال پدیدار شدن است، پیامد ضروری شکل جدیدی از امپراطوری است. هدف این عملیات نظامی چیست؟ دستگیری بن لادن، نابودی اردوگاه های آموزشی القاعده، یا **سرنگونی طالبان** با استقرار دولت جدید. بگذریم از اهداف بعدی مانند حمله به عراق تا کار نیمه تمام رئیس جمهور قبلی بوش پدر به پایان برسد. بی تردید توسل امریکا به اقدام نظامی برای تعقیب منافع امپراطوری خود و حفظ هژمونی اقتصادی اش پدیده جدیدی نیست.

دولت های فرمانبردار برای سرمایه جهانی لازمست. این یک استراتژی عمده قدرت های امپراطوری است که دولت های محلی را ایجاد کنند و آن ها مانند مجراهایی برای ضرورت های سرماییداری عمل کنند. امپریالیسم جدیدی که ما جهانی شدن مینامیم به این دلیل است که به هژمونی اقتصادی فراگیری وابسته است و دامنه آن فراتر از مرزهاست.

دوره ای فرا رسیده که جهانی شدن می نامیم یعنی بین المللی کردن سرمایه، حرکت های آزاد و سریع سرمایه و غارتگرانه ترین سوداگری مالی در سراسر جهان. امریکا از کنترل خود بر شبکه های مالی و تجاری استفاده می کرد تا روز دآوری درباره سرمایه داخلی اش را به تعویق بیندازد، و آن را قادر سازد تا این بار را به جای دیگری انتقال دهد و به این ترتیب حرکات سرمایه اضافی را تسهیل بخشد تا در هر جایی که سود یافت می شود دنبال سود باشد و بدین گونه جشن عیاشی سوداگری را برقرار کند. جهانی شدن یک اقتصاد جهانی یکپارچه نیست. نهاد های فراملیتی جدیدی ظهور کرده اند که در هر کشور پایه ای دارند. ناتو و صندوق بین المللی پول کار سرمایه جهانی را انجام می دهند. سرمایه جهانی به سرکردگی امریکا به دولت های محلی ضرورت دارند.

جنگ علیه تروریسم بجای آنکه از حملات آنان جلوگیری شود باعث رشد بیشتر آنان شده است.

امپراطوری سرمایه / خانم الن میک سینز وود ص 174

تریاک و هیروئین

کشت خشخاش، تولید تریاک و هیروئین یکی از عناصر کلیدی در جنگ افغانستان است. مجموعه این عناصر (ژئواستراتژیک، دولت محلی، تولید جهادیسم، تولید مواد مخدر و معادن) برای دیگران طلا و جواهر است و برای مردم ما، حلقه های دار. برخی از تحلیل گران، به این گفته پافشاری دارند که تجارت بین المللی مواد مخدر، به اندازه تجارت نفت، سود آور است و کنترل شبکه های مواد مخدر به اندازه کنترل لوله های نفت و گاز، اهمیت استراتژیک دارد. اشغال افغانستان، ایجاد دولت فاسد و تداوم جنگ، به عوامل زیادی بر می گردد که یکی از آنها، پاسداری از تولید مواد مخدر و مدیریت آن در کشور است.

بعد از سرنگونی طالبان، تولید تریاک و هیروئین بطور سازمان یافته ای به اوج رسید. افغانستان به فابریکه ای تبدیل شد که باید مصرف جهانی مواد مخدر را تولید می کرد. در کنار تولید القاعده، طالبان، داعش و انواع سلفیسم و تروریسم، تولید تریاک نیز به یکی از برنامه های استراتژیک دولت و امریکا/انگلیس تبدیل گردید. تولید تریاک و هیروئین یک پروژه اقتصادی است. که مفاد اصلی آن به

جیب مافیای وطنی، سازمان های استخباراتی و مافیای بین المللی میریزد... با پولی که از مواد مخدر افغانستان بدست می آید، جهادیسیم و سلفیسیم یخزده را بخاطر آسیای مرکزی و خاور میانه (به اضافه جنجال آفرینی در کشمیر هند و سین کیانگ چین) گرم می سازند... و اما، از این تجارت بزرگ و سودآور، آنچه برای مردم افغانستان میرسد، فقط، بی حیثیتی و سه میلیون معتاد است... میشل شو سو دوفسکی کانادایی، اقتصاد دان و استاد در دانشگاه اوتاوا در مورد مواد مخدر افغانستان و نقش امریکا در مدیریت آن می نویسد:

فقط منابع سرشار نفت و گاز نبود که آسیای مرکزی را به منطقه استراتژیک تبدیل کرد، بلکه **افغانستان** نیز به دلیل تولید 75 فیصد از هیرویین جهان و سود سرشار آن که به میلیارد ها دالر می رسید، مورد توجه سازمان های مافیایی و مؤسسات مالی و سرویس های اطلاعاتی قرار گرفت. بر اساس آمار سازمان ملل متحد، درآمد مواد مخدر در سطح جهان سالانه حدود 500 میلیارد دالر است. سازمان رسمی مبارزه با مواد مخدر امریکا معتقد است که در سال 2000 هفتاد فیصد تولید تریاک جهانی و هشتاد فیصد مواد مخدر مشتق از تریاک در اروپا از طریق افغانستان تأمین شده است. مافیای قدرتمند مالی غربی و شوروی سابق، که در انجام جنایات سازمان داده شده متحد هستند، برای کنترل استراتژیک قاچاق هیرویین جهانی رقابت دارند. براساس اطلاعات منتشر شده از طرف سازمان ملل متحد، تولید تریاک در افغانستان در سال 1999 حدود 4600 تُن بود که رکورد جدیدی در تولید تریاک است. میلیارد ها دالر عواید قاچاق مواد مخدر به سیستم بانکی غربی سپرده می شوند. اکثر بانک های بزرگ بین المللی، در هماهنگی با شعبه های خود در کشور های بهشت مالیاتی، به سفید کردن و پولشویی مبالغ هنگفت دالر های مواد مخدر مشغولند. تجارت بین المللی مواد مخدر که سود سالانه آن به ده ها میلیارد دالر سر میزند به اندازه تجارت نفت اهمیت پیدا می کند. از این لحاظ کنترل ژئو پولتیک شبکه های مواد مخدر به همان اندازه کنترل لوله های نفت و گاز اهمیت استراتژیک دارد.

جنگ واشنگتن علیه افغانستان در سال 2001 و استقرار حکومت مورد حمایت امریکا، تولید تریاک را بشدت افزایش داد و شبکه قاچاق مواد مخدر را بازسازی نمود. با حمایت دولت مؤقت **حامد کرزی**، کشت خشخاش به طور قابل ملاحظه ای افزایش پیدا کرد. بازار های تریاک به سرعت احیا شدند و از فردای یازدهم سپتامبر، قیمت تریاک در افغانستان سه برابر شد. در آغاز سال 2002 بهای هر کیلو تریاک به دالر، ده برابر بهای سال 2000 بود. بر اساس ارزیابی صندوق توسعه ملل متحد، تولید تریاک در سال 2002 نسبت به تولید آن در سال 2001 حدود 675 فیصد افزایش را نشان می دهد. امروز همه میدانند که قاچاق مواد مخدر در مثلث طلایی به محوریت افغانستان، یکی از منابع مالی سازمان سیا در اجرای عملیات خرابکارانه و براندازی است. علیرغم پایان جنگ در افغانستان در این سیاست هیچ تغییری داده نشد. در واقع استفاده از دالره های قاچاق مواد مخدر یکی از عناصر سیاست خارجی امریکا را تشکیل می دهد.

جنگ و جهانی شدن - تریاک و هیرویین / میشل شو سودوفسکی، ص 21

مترسک تروریسم

هیولای قرن بیست و یکم که به حیث یک پروژه در خدمت مراجع معین اقتصادی، سیاسی و نظامی قرار دارد. القاعده، طالبان، داعش، بوکوحرام ... مترسک نامیدن جهادیسلم سلفی، خلافت اسلامی، القاعده و امارت طالبان، استعاره ای است که به پروژه یی بودن این گروه ها اشاره دارد. لشکری که، دارای تاریخ تولید و تاریخ مصرف می باشند. در پشت این گروه ها کشور های معینی در سطح منطقه و جهان قرار دارند که مطابق منافع خود، از این گروه ها، حمایت مالی، آموزشی و تجهیزاتی می کنند. همانگونه که در نبرد علیه شوروی، غربی ها از واتیکان تا پنتاگون، از تاجر تا ریگان متحد شدند (در رأس امریکا و انگریز) با تمام امکانات از مجاهدین پشاور، حمایت مالی، آموزشی، تجهیزاتی و تبلیغاتی کردند... و ایران از مجاهدین هفتگانه... پوشش ایدئولوژیک نیرو های سلفی (اسلامیست های اهل سنت بخاطر بازگشت به سلف صالح و استقرار خلافت اسلامی، با نبرد مسلحانه علیه بدعت و مدرنیته غربی/ یهود و نصارا، در گروه هایی مانند القاعده و داعش می جنگند... سلفیسمی که از افکار ابن تیمیه و بن عبدالوهاب بوجود آمده و تا سلفیست های نقاب پوش امروزی ادامه دارد) که ده ها کتاب و صدها پژوهش روی آن صورت گرفته، یک رخ ماجراست، ولی در خدمت قرار گرفتن به منافع امریکا و انگلیس، پاکستان و سعودی، امارات و اسرائیل رخ اصلی ماجرا را در بحرانات منطقوی تشکیل می دهد.

القاعده در دوره جهاد علیه شوروی ساخته شد و طالبان بعد از دولت مجاهدین در 1994 ایجاد گردید. اینها در پاکستان ساخته شدند و در زیر سیطره استخبارات، بوسیله سیروم و اکسیجن پاکستانی به رشد و نمو رسیده اند.

لوموند 30 اکتوبر 2000:

فکر روی کار آوردن طالبان از انگلیس ها بود

مدیریت آنرا امریکایی ها کردند

هزینه آنرا سعودی ها پرداختند

و من اسباب آنرا (به حیث صدراعظم) فراهم کردم و طرح را اجرا نمودم

بی نظیر بوتو

نیویارک تایمز 1996:

ما طالبان را ایجاد کردیم، دیدگاه خانم بوتو این بود که

با امن شدن افغانستان بوسیله طالبان، پاکستان می تواند

به منابع سرشار اقتصادی آسیای میانه دست یابد و ...

افغانستان برای ما بسیار مهم است

نصیرالله بابر وزیر داخله

فبروری 1975

به تعداد چهل نفر از
نهضت اسلامی افغانستان در پشاور آمده بودند
و من که والی ایالت سرحد بودم، اینها را در برابر
دولت داود حمایت کردم
نصیرالله بابر والی سرحد
www.ael.af//wp-content/uploa
ما و پاکستان/ محمد اکرام اندیشمند

هیلاری کلنتون

فاکس نیوز

القاعده، طالبان و داعش

کسانی که ما امروز با آنها در جنگیم

ما بیست سال پیش خودمان آنها را بوجود آوردیم

زمانی که در جنگ سرد با شوروی سابق بودیم شوروی

افغانستان را اشغال کرده بود و ما نمی خواستیم شاهد کنترل شوروی بر آسیای میانه باشیم

بعد بوسیله پاکستان مجاهدین افغان را با انواع تجهیزات مجهز کردیم حتا از عربستان نیز کمک

مالی و انسانی گرفتیم و اجازه دادیم اسلام وهابی در افغانستان رشد کند تا ما بتوانیم شوروی را شکست دهیم

و البته موفق هم شدیم و در نهایت امپراتوری شوروی از هم پاشید و این کار سرمایه گذاری بدی برای ما نبوده

اما باید مراقب باشیم چون (القاعده و طالبان و داعش) را کاشته ایم، همان را درو خواهیم کرد.

<https://www.aparat.com/v/BMnJq>

بی نظیر بوتو به حیث مجری پروژه طالبان و به حیث یک زن تحصیلیافته و دموکرات، که خودش در افراطی ترین جمهوری اسلامی، دوبار صدراعظم شد، برای امارت طالبان دستور می دهد تا دختران و زنان افغانستان را نگذارد که از خانه بیرون شوند... پروژه بربادسازی یعنی این. مطابق مشاهدات و گزارشات، برای امارت طالبان دو طیاره دُرّه و ولچک نیز فرستاده بود..

و اما، چرا در آغاز قرن بیست و یکم، مترسک تروریسم بار دگر در نمای اسلامی به اهتزاز می آید؟ تحلیلگران غربی و شرقی به این باورند که آسیای میانه، قفقاز، شرق میانه و شمال افریقا تا نیجریه، این چهار منبع انرژی نفت و گاز و معدن قرن بیست و یکمی (ترکمنستان، قزاقستان، آذربایجان، ایران، عراق، عربستان، لیبیا، الجزایر، نیجریه.. افغانستان) در موقعیت اسلامیزه ماندن بحران، خوبتر اشغال شده و خوبتر بتاراج می روند. نقش طالبان در لوله های گاز و عبور آن از افغانستان نیاز انرژی و مواد در کشور های غربی و تأمین آن بوسیله شرکت های فراملیتی، و از سوی دیگر تولید جنگ بخاطر فروش سلاح، مدیریت موادمخدر، ارعاب و ترساندن جهان... ایستادگی و ایجاد تهدید در برابر چین و روسیه و هند... به خلق بحرانات و اشغال ممالک منتج می گردد... مناطقی که منابع انرژی یا موقعیت

استراتژیک دارند(کشورهای اسلامی) در خریطه اقتصادی و سیاسی نظم نوین، و دکتترین سیاست خارجی امریکا-انگلیس به حیث مناطق دچار بحران، کشور های طاعی و تروریست پرور، و در سرایشب سرنگونی، ترسیم شده اند.

افغانستان در این پروژه ، بار دگر قربانی موقعیت خویش می گردد. قلب آسیا، قلبی که در چهل سال پسین چندین بار سخته کرده است. جابجایی نوسان آمیز القاعده، داعش و طالبان، افغانستان را به پروژه امریکا و انگلیس تبدیل می کند. مترسک تروریسم در زیر بناگوش چین و روسیه و هند، بر قله های پامیر به اهتزاز آورده می شود... عراق به بهانه داشتن سلاحهای کمیائی و بیولوژیک اشغال می شود. داعش را از ترکیب بقایای جهادیون سلفی و افسران بعثی، در دل بابل می سازند و آن را بزودی به هیولای جهانی تبدیل می کنند... داعش پدیده ای است که به حیث یک پروژه ساخته شده است. برای امپریالیسم نوین و جهانی سازی آن، هیچ چیزی مطرح نیست جز، سود و انباشت بیشتر سرمایه. از دموکراسی و حقوق بشر نام می برد ولی با ضدبشری ترین نیرو ها دست می دهد و پیمان می بندد. برای امریکا و انگلیس، مهم نیست که در دولت های محلی، کیها فرمانروایی داشته باشند، رئیس جمهور باشد یا امیرالمؤمنین، پادشاه باشد یا خلیفه، ریش داشته باشد یا نکتایی، ملحد باشد یا مومن، یهود باشد یا نصارا... مهم این است که این دولت های محلی چقدر می توانند مطابق پروژه طراحی شده پیش بروند و منافع حامیان شانرا برآورده سازند...

شهر باستانی پالمیرا، به وسیله داعش به ویرانه تبدیل می شود... دمشق به خاکستر تبدیل می گردد، ملت عراق، بعد از سقوط صدام و استقرار ارتش امریکا، در گودال جنگ داخلی با داعش فرو می رود، آثار باستانی موزیم موصل را با تیشه و تبر می شکنانند. صدهزار نسخه خطی و چاپی قدیمی را به آتش می کشند. موزیم بغداد چپاول می شود، کشتار ادامه می یابد... داعش در تخریب آثار تاریخی از کشفیات طالبان تقلید می کنند (زرقاوی و بغدادی در دوره امارت طالبان مدت های طولانی در کمپ هرات بوده اند و این بت شکنی ها را از امر بالمعروف و نهی عن المنکر طالبانی آموخته اند وگرنه طی هزاران سال این آثار و بت ها در سوریه و عراق و بامیان و موزیم کابل(تنها در موزیم کابل 2900 قطعه مجسمه های باستانی را طالبان با تیشه و چکش به جفله سنگ تبدیل می سازند) و گنجینه های آرشیف کابل، آثار باستانی موزیم هده در جلال آباد و تپه سردار غزنی و شهر های دیگر، با تمام شکوه درخششیده اند و بوسیله هیچ امپراتور و شاید، در هیچ دوره ای شکستانده و سوختانده نشده بودند حتا در دوره السلف الصالح) طالبان بت های بامیان را به خاکستر تبدیل کردند و آثار باستانی موزیم را با تبر کین شکستند و کتاب های قدیمی و فیلم های چندین ساله را سوختانده... روده کست های ویدئویی و فیه های آواز را کشیدند و بر شاخه های درختان آویختند... تلویزیون ها و کمپیوتر های دفاتر را غرغر کردند... هنوز مصیبت های عدیده دیگر در حال رخ دادن است. از کابل

تا بابل، از دمشق تا تونس، از مصر تا لیبیا، از یمن تا مهد بوکوحرام... در آتشی که دیگران افروخته اند، می سوزند. ملت ها آهسته آهسته بخود می آیند و با شعور و اراده مستقلانه خود، درک می کنند که اینهمه جنگ های نیابتی و این داعش و القاعده و طالبان و بوکوحرام ها برای کی و برای چیست؟ این همه جنایاتی که معادل آن در عصر عتیق اتفاق نیفتیده، چرا در قرن بیست و یکم، مرتکب می شوند؟؟ چرا دوسیه های مرتکبین در محکمه جرایم بین المللی بررسی نمی شوند؟؟

افغانستان یکی از کشور هایی است که منافع همسایگان، دول قدرتمند، کمپنی های چندین ملیتی و کشور های منطقه با آن چنان کورگره خورده، که باز کردن این کلافه، به سریال ناتمام، وحشتناک و غم انگیز تبدیل شده است... افغانستان قربانی مترسک تروریسم و منافع دیگران است. امریکا، افغانستان را به بهانه عدم استرداد اسامه، اشغال کرد. بعد از سقوط طالبان، اسامه از قندهار به ایبٹ آباد، انتقال داده شد و تا 2011 با آرامش تمام، در منطقه نظامی در نزدیکی اسلام آباد، مصروف رهبری القاعده و طالبان بود.

امریکا، کنفرانس بن را دایر نمود و اداره مؤقتی ساخت....

دولت هایی که درین دو دهه در افغانستان بوجود آورده شده، دولت هایی است، که منافع جیب و منافع حامیان را درنظر دارند و منافع مردم را از دایره شهروندی و رعیتی بیرون کشیده اند.

دولت ها بزور بیگانه می غرنند و مردم روز بروز در تالاب خون فرو می روند.

ارگ و قدرت به دلالت زراندوز و زمینخور جدید ضرورت دارد. به طبقات مجلل، طبقات تزئینی، طبقات ثروتمند، طبقات چپاولگر، طبقات زرین. دولت فاسده به طبقات فاسده ضرورت دارد و لاجرم این طبقات را ایجاد می کند. وضعیت جدید، جابجایی های نوین طبقاتی را بطریق خلق الساعه ساختار می بخشد. طبقات جدید به این معنی است که خرده مالک به ملاک تبدیل می شود، خرده بورژوا به سرمایه دار و مفلس به ثروتمند. از 2001 تا اکنون، طبقات جدید بوجود آورده شده اند. سران دولت و کابینه، قومندانان در ولایات و ولسوالی ها، زورمندان و متنفذین شرور، مافیای مواد مخدر و زمینخوران، و قومندانان طالبان در ساحات تحت حیطه خود... ایجاد طبقات وابسته به قدرت و ارتباط آن با منافع کشور های حامی، با نوسانات طبقاتی شان، یکی از ویژه گی های چنین اوضاعی به حساب می آیند. زور متمرکز، به زر و زمین می رسد. مطالعه طبقات در دو دهه پسین، نمی تواند خیالی و انتزاعی باشد. طبقات، پدیده عینی است، وجود دارند، شیوه بوجود آمدن و کمیت و کیفیت شان بسیار اهمیت دارد.... مطالعه و بررسی طبقات اجتماعی به آمار و ارقام ضرورت دارد. آمار و ارقامی که حقیقی باشد و از درون واقعیت ها تراویده باشند.

ارقام و آمار

ارقام رسمی به دو نوع است: آمار ثقه و واقعی و آمار دروغین و فریبنده. دولت های فاسد تا آنجایی که منافع خودشان مطرح باشد آمار می دهند و هر جا که حیثیت شان لطمه بخورد به دروغ ، دغلبازی و پنهانکاری روی می آورند. یکی از مؤسسه های دولتی که با آمار و ارقام سرو کار دارد، اداره احصائیه مرکزی و معلومات افغانستان است، این اداره مسولیت احصائیه نفوس و سایر احصائیه های دولتی را به عهده دارد. هر سال، یک سالنامه مفصل نشر می کند و این سند، حاوی آمارها و جدول هایی است که چهره شکسته مردم و فعالیت های دولت را تا آنجا معرفی می کند، که پرستیژ آن لطمه نبیند. ارقام ذیل مربوط به سال 2019 می باشند.

نفوس	32,2 میلیون
شهر کابل	4674000 نفر در بیست و دو ناحیه
نیروی کار	16 میلیون نفر شامل 15 تا 65 ساله
بیکار	46 فیصد شامل بیش از یک میلیون جوان بکلوریا
کارمندان ملکی	405604 نفر / مامور، معلم، استاد و کارمند
محبوسین	44414 زندانی
شکنجه و آزار	99 فیصد
مجموع متعلمین	9242902 نفر
تعداد معلمین	216940 نفر
فارغان صنف دوازده	250979 نفر در یک سال
مجموع محصلین	388191 نفر
تعداد استادان	18395 نفر
فارغان تحصیلات عالی	38224 نفر در یک سال
ان جی او داخلی	2069 مؤسسه غیر دولتی / راجستر شده وزارت اقتصاد
ان جی او های خارجی	278 مؤسسه خارجی / راجستر شده در وزارت اقتصاد
شرکت های جواز دار	135 هزار شرکت اقتصادی
واردات	8 میلیارد دالر
صادرات	875 میلیون دالر
کسر بیلانس	83 در صد

اداره ملی احصائیه

www.nsia.gov.af

<https://ngo.gov.af>

احصائیه های بی خطر را ارائه می دهند. و اما در مورد، ارقام و آمار فساد اداری، سرچشمه های عایداتی و مقدار پول ثروتمندان، مقدار پول و تعداد کارکنان کشت و پروسس مواد مخدر، گراف

اختلاس، مالیات گریزی، چور گمرکات، زمینخوری، زراندوزی، فحشا، قاچاق، دوسیه های جرمی بلندرتبگان دولتی، معتادین، معلولین، نرخ فقر، گراف کشتار روزمره ملکی و نظامی، خودسوزی و خودکشی زنان، کمک های مخفی کشور ها به گروهها، تجاوز جنسی، خشونت و شکنجه... بیوه های بیکار، کودکان کارگر، تعداد جوانان تحصیل یافته بیکار، تعداد عمومی بیکاران، فابریکات سقوط کرده، کارمندان تریاک، متقاعدین بی معاش، افسران تنقیضی، مامورین تنقیضی، دهاقین آواره و بیجاشده، عودت کنندگان بی سرپناه، سرانجام نرخ واقعی فقر، زیر خط فقر ... و ده ها مشکل اجتماعی دیگر، احصائیه داده نمی شود. در حالی که این ارقام، خود یکی از مباحث تکاندهنده و سنگینی است که جعل و دروغ در مورد آن، راه حل ها و تحقیقات را به بیراهه سوق می دهد، سکوت و جعل در مورد ارقامی که دولت را پوچ و بی حیثیت می سازد، جریان دارد، هیچ اداره ای آنرا بطور آشکار و دقیق ارائه نمی کند، برای دستیابی به چنین آمارهایی، لازم است تا به گزارشات، سروی ها و سالنامه های متعدد داخلی و خارجی مراجعه شود، بطور مثال آمار ذیل در 2019 :

معتادین	3100000 نفر
معلولین	1200000 نفر
کشت کوکنار	328 هزار هکتار زمین
یک کیلو تریاک	163 دالر، قیمت در مزرعه
سهام دهاقین	یک میلیارد و سیصد هزار دالر
عشر تریاک	500 میلیون دالر / نصیب طالبان
پایتخت کشت	ولایت هلمند
تولید تریاک	8000 تن
فابریکات هیروئین	ده ها فابریکه تبدیل تریاک به هیروئین و مورفین در جنوبشرق افغانستان
هیروئین	1 کیلو 2500 دالر در داخل افغانستان و در بازار جهانی 50000 دالر
سهام مافیای وطنی	4 میلیارد دالر / از مدرک تریاک، هیروئین و مورفین
کارمندان تریاک	حدود یک میلیون نفر کارمند دایمی تولید مواد مخدر در داخل کشور
افغانستان	85 فیصد تولید کننده تریاک (با محصولات آن) و چرس جهان
زیر خط فقر	55 فیصد مردم مملکت در زیر خط فقر قرار دارند/ آمار داخلی و خارجی
حد اوسط عمر	47 سال / فهرست سازمان ملل متحد در 2012
حد اوسط عمر	50 سال / فهرست CIA در 2012
فساد اداری	در 180 کشور، سالهاست که در صدر لست فاسدترین کشور ها قرار گرفته
زمینخوری	غصب 5 میلیون جریب زمین دولتی و عامه
قوای امنیتی و دفاعی	308693 اردو، هوایی و پولیس / گزارش سیگار
جنگجویان طالب	60 هزار نفر گزارش سالانه سیگار در 2019

اردو و قوای هوایی	190753 افسر و بریدمن و عسکر / گزارش سیگار
پولیس ملی	117940 افسر و ساتنمن و سرباز / گزارش سیگار
خیالی های نظامی	در اردو و پولیس / چپاول معاش و آذوقه و تجهیزات
خیالی های ملکی	مکاتب خیالی، کلنیک های خیالی / غارت معاش و امکانات شان
تلفات نظامی	45 هزار افسر و عسکر / از 2014 تا 2018 / رئیس جمهور و گزارش سیگار
اوسط کشتار روزانه	74 نفر / مطابق به تحقیقات BBC فارسی، سپتامبر 2019

منابع متعدد داخلی و خارجی

...نهاد های مدنی داخلی، ملل متحد، سیگار

فقدان ارقام و آمارزدگی، دو رخ یک سکه است. اگر کمبود و فقدان آمار، جا هایی از پژوهش را ضربت میزند، آمارزدگی نیز، لطمه های خود را وارد می سازد. تحلیل آمار، کاری است که وفور و فقدان را تا حدودی جبران می کند. پژوهشگران ما نه تنها در موضوع طبقات و گروه های اجتماعی، که در بسیاری از عرصه های اجتماعی، دچار مشکلات عدیده ای هستند. حتا نمی توان روی آمار های مؤسسات بین المللی نیز زیاد اتکا کرد. چون هر کدام شان متناسب به موقعیت، منافع و اساسنامه خود، آمار و ارقام را دستکاری می کنند، برملا می سازند و پنهان می نمایند.

گزارش سال 2019 سازمان شفافیت بین الملل در مورد فساد اداری:

افغانستان، سوریه و سومالی... را در ردیف پائین جدول رده بندی قرار داده و این سه کشور را فاسد ترین کشور ها نامیده است. و در رده بندی بالای جدول، دنمارک و نیوزیلند به حیث پاکترین کشور ها درج گردیده است. این سازمان، در مورد انواع فساد در کشور ها تحقیق می نماید و گزارش سالانه خود را به نشر می رساند...

فساد اداری، تقلب، فرار مالیاتی، اختلاس، ارتشا، اخاذی، بازار سیاه، خویش خوری، زمینخوری، پولشویی، رسوایی جنسی، فروش پست های دولتی، ناکامی در مبارزه با مواد مخدر، رسوایی سیاسی ... افغانستان یکی از کشور هایی است که در درون انواع فساد غرق شده، حتی اگر برخی از کشور ها که به یکی از انواع فساد ها آلوده باشند، افغانستان به تنهایی، به تمامی فساد ها آلوده می باشد. افغانستان به مخزن فساد تبدیل شده است. درین گزارش رابطه فقر با فساد نیز ارزیابی و نشان داده شده که فساد دولت ها موجب فقر ملت هاست. فساد اقتصادی دولتی به افزایش فقر در میان مردم می انجامد و مردم فقیر برای تأمین معاش و گذران زندگی به هرآنچه امکان پذیر باشد، چنگ می زنند.

نهاد های مدنی، رسانه ها و مطبوعات خصوصی، نیز متکی به منافع و اساسنامه ها عمل می نمایند. آمار و ارقام، گزارشات، مصاحبات، سروی ها ... را مطابق استراتژی دونه ها و مالکین، بازتاب می دهند. احزاب سیاسی، عمدتاً نه از منظر روش تحقیقی بلکه از موضع مخالفت با دولت، آمار و ارقام را به شاخی باد می نمایند... در کشوری که بازخواست و پرسان وجود ندارد، قانون حاکم نیست، گزارش

دهی، مسئولیت پذیری و پاسخگویی به کار مسخره تبدیل شده است، از بالا تا پائین در فکر وندگیری و چپا هستند، چگونه می توان روی تیغ پژوهش و نوشتن راه رفت؟
و با کدام اطمینان، دقت و حوصله مندی، از اسناد، مدارک، مکاتیب، آمار، ارقام، مصاحبه ها، سروی ها، گزارش ها، سخنرانی ها، سمینار ها، پژوهش ها ... متن ها، کلیپ ها، عکس ها، ... استفاده کرد؟؟

زر و زمین در دو دههٔ پسین

ملت افغان

چور و چپاو و هیجانات را دوست داشته،
از جهت همین ملکات که نمایندهٔ شجاعت
و مردانگی میباشند به غزوات و محاربات
عشق ارثی دارند. جذبهٔ هجوم و اقدام،
غریزهٔ انتقام، و شجاعت و حماسه در
محاربات و تهور در مخاصمات و منازعات
که به کوچکترین سبب ها به وجود می
آرند، خاصهٔ جبلی و طبیعی ایشان می
باشند.

سید جمال الدین افغان

تتمته البیان فی التاریخ الافغان، ص 102

چور و چپاو، داستان کوتاه اما پیچیده و مغلق است. مثل داستان های معما دار جنایی است که در سرزمین مستان و بی پروایان اتفاق می افتد. زراندوزی و زمینخوری که از درون مناسبات مافیایی بوجود آمده باشد، مطالعه و درک آن مستلزم مطالعهٔ ارکان زور (دولت) است. در دو دههٔ پسین، سرمایدار و زمیندار از دل یک مناسبات سالم تولیدی و اجتماعی بیرون نشده، که دارای ساختار مشروع، قانونمند و نورمال باشد. زمیندار، زمینخور است و سرمایدار، مختلس. زمیندار بزرگ، زمین را به زور دولتی یا تفنگ، غصب کرده یا از دهاقین کم زمین به نرخ کاه، خریده است. ثروتمند افسانوی، پول و ثروتش را از راه اختلاس، تجارت (با تقلب و فرار مالیاتی)، موادمخدر، قاچاق، چوکی فروشی، واسطه گری و ده ها مسیر پیچیده زد و بند های گروهی دیگر، انباشته است... زر و زمین در دو دههٔ پسین، تمامی افسانه ها را دود می کند و به هوا می فرستد. قارون های جدید در درون ارگ می جنبند. کلید های سنگین وزن خزانه را در زیر چین، لنگی، نکتایی و پیراهن های درویشی پنهان می کنند.

دو عنصر اساسی زمینه را برای زمینخوری و زراندوزی فراهم ساخته است:

دولت و تفنگ

لغتنامۀ دهخدا را اگر بازکنی می بینی که در برابر معنی لغوی دولت نگاشته شده است:

دولت یعنی دارایی و مال ، دولت یعنی نعمت و مکنت

دولتی های ارگ نشین در دو دهۀ پسین، فقط به معنای لغوی دولت، چسپیده اند و گمان کرده اند که دولت یعنی ثروت و مال خودش. کسانی که بر اریکۀ دولت تکیه زده اند، از صبح تا شام مصروف جمع آوری مال و ثروت اند. نه در غم مردم (به تعبیر خودشان یعنی رعایا) هستند و نه در فکر حیثیت مملکت. دولت، مؤلد ثروت است... کُنه گپ را فهمیده اند و آن اینکه دولت نمایندهٔ ثروتمندان و طبقات سامری است. طبقۀ فوقانی به گروه هایی اطلاق می شود که دارای ثروت و مال فراوان باشند... دولتمند یعنی ثروتمند... دولت، جامعه را به دو کتگوری طبقاتی تقسیم کرده:

- حاکمان ثروتمند

- و مردم فقیر

مانند دولت در سدهٔ ششم قبل از میلاد یونان باستان، که اعضای دولت از روی مقدار پول و ثروت شان انتخاب می شدند، هرکه ثروت بیشتر داشت در بالاترین جا قرار می گرفت، و به همین طور هرکه مطابق خزانهٔ خود، در مدار های قدرت جابجا می شدند.

دولتی های امروزه نیز، مطابق زور مالی خود به جنگ قدرت میروند. هر که پولش زیاد، زورش زیاد، هر که توان کمپاین، حمایت و مصرف دارد به پارلمان راه پیدا می کند. همانطوری که نصب شدن در قدرت به بودجه ضرورت دارد، بعد از نصب شدن نیز به خرچ های فراوانی ضرورت دارد... دولت فعلی، سیستم اداری پایدار نیست که بوسیلهٔ آن مشکلات مردم مرفوع شود یا مملکت بسوی توسعه سوق پیدا کند، سیستم دانه یی و غیر پایدار که فقط برای چور و غارتگری ایجاد شده است. برای دکتترین نوین امریکا، دولتی به همین شکل و شمایل بکارست تا گوش به فرمان باشد و حرفها و دساتیر دکتترین را عملی سازد.

هیچ دولتی در منطقه، مثل دولت افغانستان، اینقدر فاسد و غیر ملی نیست. دولت پاکستان نیز گوش به فرمان انگلیس/ امریکا است، اما دولت ملکی ، ارتش و استخبارات پاکستان، در تمامی معاملات، منافع ملی کشور خود را نیز مدنظر دارند و از حمایت بیگانگان حد اعظمی استفاده را به نفع خود برده اند. پاکستان از پول جهاد علیه شوروی، خود را تقویت کرد، ارتش و استخبارات را مجهزتر نمود و هزاران مدرسهٔ علمیهٔ دینی را با پول عرب، ایجاد و برای تولید جهادست و سلفیست بکار برد و بکار می برد.

مطابق اسناد بین المللی، که درین نوشتار آمده اند، در دو دههٔ پسین، فقط از مدرک تریاک و هرویین، 80 میلیارد دالر برای مافیای داخلی افغانستان (سالانه 4 میلیارد دالر) و برای طالبان 10 میلیارد دالر (سالانه 500 میلیون دالر) رسیده است. و صد ها میلیارد دالر از کمک های خارجی در این کشور سرازیر شده، به اضافهٔ عایدات سرشار دولتی اما و صد اما... که دولت بیکارهٔ افغانستان بخاطر مردم و سرزمین، کدام کار بنیادی انجام نداده است... با پلان مارشال که شامل 13 میلیارد دالر میشد، 16 کشور ویران شدهٔ اروپایی پس از جنگ دوم جهانی، دوباره آباد گردیدند.

امپریالیسم نوین اقتصادی، به دولت های ضعیف محلی ضرورت دارند تا بوسیلهٔ این نهاد ها، به غارتگری های منطقوی خود بپردازند. پس، غارتگری اقتصادی برای هر دو طرف معامله مطرح می باشد. برای امریکا و انگلیس، در سطح منطقوی و برای دولتی های سامری، پیداکردن طلا از شستشوی خون مردم...امپریالیسم نوین و امپراتوری های چندین ملیتی، هرکدام بخاطر منافع خود، در پشت دولت محلی افغانستان قرار دارند. تا وقتی که منافع شان هست، هستند و اما وقتی که منافع شان به پایان رسید، نیستند. دولت های منطقه و جهان با منافع متناقض و متضاد، در قضیهٔ افغانستان درگیر می باشند. هر حلقهٔ خارجی با یکی از گروه های دولت (با تکنوکراتان، تنظیمی ها، جنبشی ها، مافیا ...) در ارتباط هستند و با تزریق پول و دستور، نمایندگان خود را حفظ و بقا می بخشند. یکی از مشکلات مملکت همین است که گروه ها، اشخاص و حلقات عدیده با کشور ها و حلقات مختلفه ای در ارتباط می باشند. هیچ زمانی به میزان امروز، وابستگی به بیگانه وجود نداشته است. با کم کردن یک جو از غیرت به این باور رسیده اند که مربی دارند و مربا می خورند. تضاد منافع حلقات، باعث پیچیدگی و غامض شدن بیشتر اوضاع گشته است. روابط پیچیده و متقاطع، وضعیت را خراب کرده و وابستگی را به حد نهایی رسانده است. دولتی های بلند رتبه، به این باورند، حالا که بر خزانه و گنج نشسته اند، تا می توانیم از آن برمیداریم. غارتگران می دانند که هیچ نوع پرسش و بازخواستی وجود ندارد، فساد سیستماتیک است، حامیان خارجی نیز در تشویق و ترویج فساد نقش مشوق و مروج را بازی می کنند. دولتی ها با وجد و "وجدان آرام" به ذخیره کردن می پردازند و هیچ ترسی از بازخواست ندارند. فرهنگ معافیت، در بیشتر عرصه ها به قانون تبدیل شده است.

گر حکم شود که مست گیرند/ در شهر هر آنکه هست گیرند. مختلس و غارتگر، میداند که در دو دهه، تا هنوز نه حلقهٔ رئیس جمهور، نه الیگارش های خانوادگی، نه وزیر نه والی، نه قومندان نه رهبر، نه سناتور نه وکیل، نه قاضی نه سارنوال، نه مستوفی نه شاروال، نه ندیم نه دلک، نه مطرب نه مشاور، نه سخنگو نه چاپلوس،... به محاکمه کشیده نشده اند. (بجای دزد، صاحب خانه را به زندان انداخته و بجای مافیا، معتاد را زندانی کرده اند) و این معافیت از چپاول، باعث آن شده تا بازار غارتگری رونق داشته باشد. فساد و اخاذی در بالا به فرهنگ دیوانسالاری تبدیل ساخته شده است. همانطوری که در

پائین، گرسنگی و گدایی و خطرناکتر از آن، گداصفتی و گذاره کردن را همه روزه در بین مردم ترویج می کنند. روحیه و افکار مردم را در جهت صبر پیشه کردن و شکر کشیدن، دستکاری می کنند... صدای دزد و صاحبخانه یک رنگ شده است. خائنین، بیشتر از دیگران از وطن پرستی داد میزنند، دزدان دولتی، بیشتر از تاراج شدگان درباره فساد و چپاول یخن پاره می کنند، قاتلین مردم، با صدای بلندتر از قربانیان از نقض حقوق بشر دفاع می کنند. قاتل، در صف اول نماز جنازه قربانی خود می ایستد... معلوم نیست که مملکت با این رجاله های زربفت پوش، به کدام سو روان است؟ ارگ افغانستان، خزانه بی سرپوش شده، هر شخص و هر گروه تلاش دارد تا خزانه را تسخیر کند... تفنگ داخلی و حمایت بیگانه، در چهل سال پسین، به دو رکن قدرت تبدیل شده و هر کسی که تفنگ و لشکر داشت، ثروت را به چنگال دارد. هر کس که با بیگانه تعظیم کرد، مالک دارایی و بیت المال است. قومندانان در روستا ها، مافیای مسلح، طالبان و ... هر کدام متناسب به زور و موقعیت، در تبانی با والی، قومندان پولیس، ولسوال و سایر منسوبین ملکی و نظامی دولتی، به زر اندوزی و زمینخوری می پردازند و هیچ قانونی وجود ندارد که جلو این زورمندان را سد نماید. کسی که از عدالت دفاع می کند خودش جابر است، فردی که قانون را باید تطبیق کند خودش قانون شکن است. از یکسو، سروی ها و گزارشها و آمار، گراف رشد یابنده فساد و زراندوزی را برملا می سازند از سوی دیگر صدها مصاحبه از خود وزرا و دولتی ها وجود دارد که پرده از روی اخاذی های سرکاری بر می دارند. البته افشاگری های دولتی های بلند رتبه، یا از سر رقابت است یا بخاطر تضادهای گروهی، یا از کار برطرف شدگانند که از عقده و بغض دست به افشاگری می زنند. ولی برای تحقیق و بررسی، اینگونه مصاحبات نیز قابل اهمیت می باشند.

وزیر شهر سازی در برنامه حقیقت از تلویزیون آریانا در 2009 / می گوید که زمین های شهر کابل و ولایات را مافیای دولتی چور کرده اند. میلیون ها جریب زمین غصب شده است.

خبرنگار: جناب وزیر، این زمین ها را چه کسانی چور کرده اند؟

وزیر: روشن است، مافیای دولتی

خبرنگار: از عامگویی مردم خسته شده شما جرئت کنید و لطفاً این مافیا را افشا کنید که کیهاستند؟

وزیر: مافیای دولتی از حلقه اول ارگ شروع می شود (و دو نفر را از رأس قدرت نام می برد) و تا قومندانان و والیان و شاروالان

خبرنگار: جناب وزیر، پس دولت یعنی مافیا، اگر زورت نمی رسد که زمین ها را پس بگیری چرا استعفا نمی دهی؟

وزیر: من استعفا خواهم داد ولی از شما تقاضا دارم، حالا که آزادی بیان وجود دارد لطفاً صدای مرا سانسور نکنید و در تلویزیون بگذارید.

برنامه حقیقت 2009

تلویزیون آریانا- یوتیوب

اینگونه مصاحبه های افشاگر که مربوط به ژورنالیزم تحقیقاتی می شود برنامه "حقیقت" را از پرده تلویزیون آریانا ساقط کرد. و خبرنگار برنامه را نیز به جنجال انداخت...

عده ای از خبرنگاران جوان تلویزیون های کابل، با شجاعت تمام، حتی به قیمت اخراج از تلویزیون و زندانی شدن، در حین مصاحبه، نقاب را از روی مافیا ها، حلقه ارگ، وزرا، وکلا، والیان، شاروال ها، قومندانان پولیس، مدیران امنیت ملی، قاضی ها، سارنوال ها، تفنگداران، و غیره زورمندان... بیرون انداخته اند. نام و نشان شان را افشا کرده اند که در کلیپ های ویدیویی موجود هستند...

هرم دولت و نوک یخی طبقات، آنقدر قسی و ضد انسانی شده که اگر تمام مردم کشور از گرسنگی و جنگ بمیرند، بازهم نمی خواهند پرده منفعت از روی مجسمه زرین گوساله مقدس پائین کشیده شود. دولت توتالیتار و طبقات غارتگر، در جهیل خون شناورند...

دولت های سابقه نیز، مستبد بوده اند ولی بوروکراسی و نظام اداری شان تا این حد فاسد نبوده که دارایی های عامه و دولت را به این شکل چور نموده باشند. نظام مستبد کنونی، اگر از یکسو با استبداد و سکوت، کشتار روزانه مردم را تماشا می کند، از سوی دیگر با قهر متراکم، به غارتگری ها، ادامه می دهند.

بارها گفته شده است که دولت های توتالیتار از آزادی های دموکراتیک برای از میان برداشتن خود همین آزادی ها سوء استفاده می کنند. این قضیه تنها به زیرکی اهریمنی رهبران و ساده دلی کودکانه توده ها ارتباط ندارد. آزادی های دموکراتیک باید بر پایه برابری همه شهروندان در برابر قانون استوار باشند، اما با این همه، این آزادی ها تنها در جایی معنا و کارکرد ارگانیک پیدا می کند که شهروندان آن جا، به گروه هایی تعلق داشته باشند و از خود به گونه گروهی نماینده داشته باشند. عضویت در یک طبقه در جامعه بورژوازی، گرچه دیگر مرزهای بسته و مشخصی نداشت و مانند مراتب و طبقه های جامعه فئودالی هرگز از سوی خاستگاه اجتماعی فرد تعیین نمی شد، اما با این همه، باز با تولد در یک طبقه تعیین می گردید و تنها استعداد های استثنایی و یا بخت و اقبال می توانستند آن را دگرگون سازند. پایگاه اجتماعی در امر اشتراک فرد در سیاست نقش تعیین کننده ای داشت. اهمیت بیش تر پیدا کردن یک طبقه در اجتماع، همواره با آموزش و پرورش تعداد معدودی از اعضای آن طبقه برای حرفه سیاست و خدمت به مزد در دستگاه دولت و نمایندگی آن طبقه در پارلمان، همراه بوده است. یکسانی موقعیت در میان رعایا، یکی از شدید ترین علایق دولت های خودکامه و بیدادگر از عهد باستان تا کنون بوده است.

توتالیتاریسم / هانا آرنه / 54

دولت و طبقات

نیچه می گوید: دسته ای از وحوش خوشرنگ
گوشته‌خوار، جماعتی از اربابان پیروز شده، که با
نظامات جنگی و نیروی منظم، جنگال‌های هولناک
خود را به تن جماعت عظیمی از مردم فروکرده اند
در حالی که عدد این مردم به مراتب از آنها بیشتر
بوده ولی انتظامی نداشته اند تا بتوانند مقاومت
کنند... این است اصل دولت.

تاریخ تمدن / ویل دورانت / جلد اول، ص 33

جمهوریت داود خان، آخرین دولت با ثبات و قانونی افغانستان شمرده می شود. و بعد از آن، از
کودتای ثور تا امروز، طی چهل سال پسین، افغانستان دارای دولت به مفهوم واقعی، مشروع، قانونی و
نظام مند آن نبوده و آنچه وجود داشته، شبکه ای از توت‌های دولتی و ملوک الطوائفی‌های پراکنده،
بوده است. سقوط جمهوریت داوود، مشکلات جانشینی و دولت‌سازی را چند برابر ساخت. در تاریخ
معاصر، سلطنت‌های قرن بیستمی (از 1901 تا 1978) به استثنای دورهٔ نه ماههٔ حبیب‌الله کلکانی،
مابقی ادامهٔ سلطنت‌ها از طریق میراث و جانشینی بوده اند. امیران، شاهان و خاندان‌های سرداری،
جانشینی و تخت و تاج را حق الهی و حق خاندانی خود می‌پنداشتند. حق الهی، در القاب دینی شان
منعکس بود که از طرف روحانیون در نام شاه چسپانده می‌شد و حق میراثی و خاندانی در پیشوند
"سردار" و نسب و قومیت... "جانشینی به تخت کابل به اولادی میرسد که شرافت نسب مادرش از
دیگران افضل‌تر باشد... اگرچه من به اخلاق حسنهٔ پسرهای خود افتخار دارم ولی در ضمن هم
بدفطرتی مردم افغانستان را در نظر دارم که اکثر اوقات برادرها را به مخالفت برادر و پسرها را به
مخالفت پدر برانگیخته اند. بعد از وفات احمدشاه درانی پسرهای او به سبب نفاق بین خودشان
سلطنت را ازدست دادند. آخرین پادشاه این خانواده که اسمش شاه شجاع بود به قتل رسید. جدم
دوست محمدخان مانند تیمورشاه، سلطنت افغانستان را بین پسرهای خود تقسیم نمود و مرتکب
اشتباهاتی که تیمورشاه شده بود، گردید" تاج‌التواریخ، امیرعبدالرحمن خان ص 286

با مرگ داوود خان، حق ارشدیت و جانشینی میراثی بکلی از بین رفت. زوال جانشینی‌های سلطنتی،
مشکلات جدیدی را در کشور به وجود آورد... طی چهل سال پسین، حق ارشدیت و جلوس را بیگانه

ها تعیین کرده اند. رژیم ها و اداره های نامشروع و بی کفایتی بوجود آورده شده، که هم خود را شرمانده و هم حامیان خارجی را روی سیاه ساخته اند. با فروپاشی جانشینی های سنتی، جانشینی های جدید و فاجعه آمیزی بوجود آمده است.

این دولت ها را نه مردم قبول داشته و نه انتخابی بوده و نه مانند سلطنت های قرن بیستم افغانستان، از اوتوریت و اعتبار سلسله مراتبی، الهی، خاندانی، میراثی و تاریخی برخوردار بوده اند. این دولت ها شبه دولت بوده و برخی از این دولت ها به اداره ددان و دارة دزدان شباهت داشته اند...

سیاست، سرتاسر پیکار برای کسب قدرت است و اوج قدرت چیزی جز اعمال قهر نیست، و قهر هم چیزی نیست مگر قهر سیاسی، قهر اقتصادی، قهر اجتماعی و قهر فرهنگی. قدرت سیاسی، پدیده ای است که از انسان ها و روابط آزادانه و داوطلبانه میان آنان سرچشمه می گیرد (هانا آرنه) منتها این اعمال قهر در دولت های مدرن، مشروع و متکی بر قانون است، و در کشورهایی نیز بشکل ارثی و کودتایی بوده که با اراده آزاد مردم رابطه ای ندارند. از قدیم تا هنوز، ده ها تعریف و ده ها نظریه سیاسی در مورد دولت و رفتار سیاسی وجود دارد.

"دولت، قهر متراکم طبقاتی است، سیادت این بر آن، ابزار سرکوب یک طبقه بر طبقه دیگر" (مارکس)
"دولت، یعنی مناسبات سلطه گرایانه انسان ها بر انسان ها که بر ابزار مشروع قهرآمیز استوار است" (ماکس وبر) ... "قدرت سیاسی، نتیجه شهوت، زیاده طلبی دنیوی و سلطه انسان بر انسان است که مجازات گناه نخستین انسان را بازتاب میدهد" (سنت اگوستین)...

"سلطنت حقیقی از آن خداوند است. خلافت، از شرع بر می آید که بوسیله خلیفه یا امام در روی زمین برقرار می گردد، السلطان ظل الله فی الارض یعنی که بزرگ و برگماشته خدایند بر خلق، که او را آن پادشاهی و فرایزدی داد ازین روی اطاعت ایشان باید داشت و ایشان را دوست باید داشت و با ملوک منازعت نباید داشت و اطیعو الله و اطیعوا الرسول و الی الامر منکم... پادشاهان را دوست بدارید و مطیع باشید" (نصیحت الملوک، غزالی، ص 40) ...

هر تعریف و هر تعبیری که از دولت داشته باشیم، دولت و طبقه، سیاست و اقتصاد باهم ارتباط تنگاتنگ و ارگانیک دارند... قدرت، سلطه، قهر، مشروعیت، طبقه، مقولاتی هستند که جامعه شناسان با استفاده از آنها دولت را به انواع گوناگون تعریف کرده اند. دولت، قدرت سیاسی است یعنی قهر سازمان یافته. مائو تسه دونگ و چگوارا اعتقاد داشتند که "قدرت از لوله تفنگ بیرون می آید" ... دولت در اسلام، از لحاظ تاریخی، بر مبنای اصل "اجماع" استوار است، در نظریه تسنن، دولت، تفضل و اراده الهی بروی زمین است که "خلافت اسلامی" نام دارد، خلیفه، نماینده دین در نظام سیاسی است و احکام دینی را بر امت مسلمه تطبیق می کند. نظریه نظام سیاسی در فقه تشیع، "ولایت فقیه" نام دارد. فقیهانی که مرجع تقلید هستند، ولایت فقیه را تعیین می کنند...

تعاریف دولت، از نظر ایدئولوژی ها و ادیان متفاوت اند اما از نظر جامعه شناسی، تا حدودی حاوی مشترکاتی ست که همانا دولت- ملت (دولت ملی) را مدنظر دارند. دولت ملی به دولتی اطلاق می گردد که حاکمیت ملی و امنیت را متکی بر قانون و اراده ملت تأمین کند.

دولت های چهل سال پسین، نه بر مبنای اراده مردم بوجود آمده و نه امنیت و نان آورده اند و نه برای مملکت، قانون، حیثیت و پرستیژ جهانی. جمهوری ها و امارت، با پسوند دموکراتیک و اسلامی، با پوشش ایدئولوژیک چپ، راست و نئولیبرال، که هر کدام محصول و ادامه اسبق خویش است، بشکل سیستماتیک و زنجیره ای، برای مردم بجای نان، گلوله دادند، بجای لباس، کفن و بجای خانه، گور... بجای آزادی، بربادی، بجای شرف، بدنامی و بجای خنده، ماتم. گروه های سلطه گر، یا بزور بیگانه از ارگ و قدرت دفاع نموده اند یا به قیمت خونریزی و جنگ داخلی... امان الله خان پیش از آنکه از کشور خارج شود، در غزنی برای مردم مسلح و طرفداران کثیرالقومی خود گفته بود: حفظ پادشاهی به خونریزی یک نفر هم نمی ارزد...

دولت های چهل ساله افغانستان، شروع از جمهوری دموکراتیک خلق، جمهوری اسلامی، امارت اسلامی و باز جمهوری اسلامی، بر اساس تعریف های مدرن، هیچ یک در موقف دولت نبوده اند. اداره های وابسته به بیگانه، ملوکان ولایات یا داره های دزدان بوده اند. دولت، یک نهاد سیاسی است که براساس اراده آزادانه شهروندان بوجود می آید، و دارای مکلفیت های تعیین شده و قانونمند می باشد، دولتمدار های تازه بدوران رسیده گمان می کنند که مکلفیت شان پرکردن جیب و خورجین است و بس. مردم ما تا هنوز به شخص پیسه دار، دولتمند می گویند. اراکین بلند پایه و فوقانی دولت، نیز با تجاهل عارفانه گمان برده اند که دولتی شدن معادل ثروتمند شدن است. در قدیم ها (حتی امروز) کسی که در دستگاه دولتی به حیث مامور شامل کار می شد، می گفتند: فلان کس در دسترخوان پادشاه شریک شده. در نثر و نظم قدما، دولت به معنای ثروت و مال و خوشبختی استعمال شده است. دوست مشمار آنکه در دولت زند

لاف یاری و برادر خواندگی

سعدی

دولت چیست؟

دولت، لویاتان است یا قرارداد اجتماعی؟

ارگان سرکوب یک طبقه بر طبقه دیگر است؟

قهر متراکم طبقه حاکم است یا اراده آزاد مردم؟

نماینده الهی است که بوسیله خلیفه اداره می شود یا ارده موجودات زمینی است؟

دولت (پادشاهی و پادشاه) در ادبیات و خاطرات سنتی ما، تعریفی علمی ندارد. اما در بسیاری متون ادبی و تاریخی، نویسندگان به تعریف پادشاهی و پادشاه پرداخته اند، در این تعاریف و تعبیر، دو نکته اساسی در آن بازتاب دایمی داشته است: نکته اول اینکه، سلطنت پدیده زمینی نیست بلکه عطیة الهی است و دوم اینکه پادشاه، دارای موقف آسمانی است یعنی سایة خداست... القابی که برای پادشاهان گذاشته شده، همه بار دینی داشته اند: فره ایزدی، ظل الله، سراج المله و الدین، المتوکل علی الله...
عروضی سمرقندی در آغاز کتاب چهارمقاله (1156 میلادی نوشته شده) درباب تعریف سلطنت می نویسد:

پادشاهی چیست و پادشاه کیست، ... و او لی الامر منکم، هیچ مرتبه ای و رای پادشاهی نیست و آن جز عطیت الهی نیست ایزد عز و علا پادشاه وقت را این منزلت کرامت کرده است. پادشاه نائب امام است و امام نائب پیغامبر و پیغامبر نائب خدای عزو جل، /چنان دان که شاهی و پیغمبری / دو گوهر بود در یک انگشتری/. بعد از پیغامبری هیچ حمله گرانتر از پادشاهی نیست...

چهارمقاله

سراسر شعر و نثر این خطه، در تعاریفی غرق شده که خلاصه آن در افکار عروضی سمرقندی بازتاب یافته است. در کشور ما، نه تنها، مؤرخین، شاعران و دبیران، درباره الهی بودن پادشاهی و ظل الله نامیدن پادشاه، زیاد نوشته اند، که خود سلاطین نیز در مورد عطیة الهی و ظل الله شدن خود، نوشته اند. در قرن نهم، در خطه ما، دو کتاب به قلم دو پادشاه نوشته شده است. شاه شجاع درانی (1785-1842) کتابش را زیر نام، "واقعات شاه شجاع" نوشته و امیر عبدالرحمن خان (1844-1901) تحت عنوان "تاج التواریخ" نوشته است. هر دوی شان به عمر 56 سالگی، در کابل، مرده اند.

اعطای سلطنت و سرداری فتح و فیروزی بید قدرت ایزدی است نه بزور آزمائی، و اساس شوکت و پادشاهی . چنانچه بر اکثری از طبقات سلاطین سابقین و پادشاهان با تاج و نگین، با ارادات ازلی و تفدیرات لم یزلی فتح و شکست و بلکه تاراج و تخت بوقع انجامیده است، الحق تا مشیت ایزدی باشد مقصود خود بوقع خواهد انجامید

واقعات شاه شجاع / شاه شجاع درانی، ص 2

تخت سلطنت، مال قادر مطلق است که پادشاه پادشاهان و خالق ما می باشد و پادشاه را مثل چوپانان به جهت محافظت گله خود بر می گمارد و مخلوقی را که خلق نموده به دست او می سپارد...

تاج التواریخ / امیر عبدالرحمن خان، ص 284

و اما، در فرهنگ و ادبیات غرب، همه چیز از فلتر یونان می گذرد. (شعر، فلسفه، علم، هنر، نمایش، تئاتر، سیاست، خطابه...) سیاست نیز در یونان باستان، تا حدودی مورد بررسی و مطالعات علمی و فلسفی قرار گرفته است. موجودیت قانون، جمهوری، آزادی، فلسفه، رأی، خطابه، نوشتن، دموکراسی،... زمینه تفکر و اندیشیدن را فراهم ساخته و فلاسفه و نویسندگان در مورد سیاست نوشته اند. یونان باستان، مملو از انواع دولت ها و نظریه هاست. یونان، در حوزه سیاست از مکالمات سقراط و جمهوری افلاطون آغاز می گردد.

نظریه دولت

در اندیشه کلاسیک غرب

ارسطو

ارسطو، کتاب سیاست را در حدود 330 قبل از میلاد نوشته است. زمانی که از دربار مقدونیه (فلیپ مقدونی) برگشته و در آتن است و مصروف تدریس و نوشتن. این نوشته، سرآغاز علم سیاست است. در این کتاب آرای سیاسی سقراط و افلاطون مورد نقد و بررسی قرار می گیرد. اولین فیلسوفی است که در این اثر، مفاهیم: دولت، شهروند، شهر، انجمن، فرمانروا، فرمانبر، دموکراسی، پادشاهی، جمهوری، الیگارش، اریستوکراسی، گروه های مردم، ستمگر، ستمبر، رأی، عدالت، برده... و ده ها اصطلاح دیگر... را مفهوم سازی می کند و هرکدام را به سبک خود و مقتضای زمانه، توضیح می دهد.

دولت (politeum) عبارتست از سازمان فرمانروایان یک شهر (polis) و به ویژه آن فرمانروایانی که در همه کارها اختیار تام دارند. در دموکراسی که در آن مردم (demos) برکارها مسلط اند و در الیگارش که فقط گروه کوچکی از (oligoi) زمام را بدست دارند، به این سبب است که این دوگونه دولت باهم فرق دارند.

هیچ جامعه ای بوجود نمی آید مگر با تقسیم مردم آن به طبقات، قسمتی بشکل انجمنهای مخصوص خوانهای همگانی، و قسمتی دیگر به شکل دودمانها و قبایل... ازاینرو دانستن این نکته بسیار دشوار است، اگرچه به غایت ضرورت دارد که خصایص روحی مردم طبقات فرودست باید چگونه باشد تا جامعه پاسداران پایدار بماند...

شهروند کیست؟

شهروند کسی است که حق اشتغال و دارای مناصب باشد. این تعریف شهروند در دولت های دموکراسی صدق می کند. شهروند خوب، هردو فن یعنی فرمانروایی و فرمانبرداری را می داند. دولت کُرت با آنکه دارای برخی خصایص جمهوری است، اما باید آنرا نوعی الیگارش خواند. کارتاژ نیز به داشتن دولت خوب مشهورند، از بیشتر لحاظ مانند دولت اسپارت است. اصلاً دولت های اسپارت و کُرت و کارتاژ به

یکدیگر بسیار شبیه اند و از دولت های دیگر یکسره متفاوت. گواه خوبی دولت کارتاژ در آنست که مردم به نظام سیاسی وفادار مانده و نه پادشاه ستمگر در آن فرمان رانده است... در قانون سولون، فقط سه گروه از مردم می توانستند به دولت برسند: نخست آنانی که پنجد صد مدیم* درآمد داشتند دوم کسانی که سه صد مدیم درآمد داشتند و سوم افرادی که دوصد مدیم درآمد داشتند. طبقه چهارم، مزدوران که هیچ سهمی در دولت نداشتند...

*مدیم (یعنی 27000 کیلو میوه یا لیتر شراب)

سیاست / ارسطو/ کتاب دوم و سوم 56-116

نکته جالب در قانون سولون(638-558 قبل از میلاد)، مقدار ثروت در طبقات حاکمه است، که به حیث معیار داخل شدن در مقامات دولت، مورد ارزیابی قرار می گیرد. دولت و طبقه، دو عنصر باهم مرتبطی است که در کتاب سیاست به آن پرداخته شده است. فرمانروایان، کسانی هستند که دارای مقدار معینی از ثروتند...

بعد از یونان و روم باستان، دوره استقرار سلطنت های مسیحی است که در زیر سیطره پاپ و ارباب واتیکان، در سرتاسر اروپا تا عصر رنسانس، فرمانروایی داشتند. در رنسانس و روشنگری، ماکیاولی، هابز و روسو، هر کدام ادامه نظریه کلاسیک دولت اند.

نیکولو ماکیاولی

نویسنده فلورانس بعد از ارسطو دومین اندیشمندی است که در قرن شانزدهم به مفهوم اندیشه سیاسی و نظریه دولت می پردازد. ماکیاولی بانی سیاست نوین و رنسانسی است. دو کتاب در حوزه سیاست می نویسد. کتاب مختصری بنام شهریار که در 1513 م نوشته شد و در 1532م به نشر رسید، و کتاب گفتارها که در سه جلد در 1517 نوشته و در 1531 به نشر رسید. در واقع با این کتاب ها، تئوری سیاسی دولت و قدرت را پی افکند. ماکیاولی، با پاپ و کلیسا سر سازگاری نداشت، اولین نویسنده سیاسی بود که با دلیری تمام گفت: دولت و شاه، منشاء الهی و آسمانی ندارند، دولت، مشروعیت خود را از پاپ و کلیسا نمی گیرد. پادشاهی عطیه آسمانی و شاه، سایه الهی نیست. قدرت، پدیده زمینی و مستقل است و زمانی مشروعیت دارد که مقتدر، قانونگذار و ثبات داشته باشد. نظریه دولت سکولار را در هنگامی عرضه می کند که دولت های مسیحی با دستگاه تفتیش عقایدش، حاکمیت و قدرت مطلقه دارند... نویسنده به قیمت جان خود، دولت را از آسمان به زمین می آورد... با بررسی سلطنت ها در کتاب گفتار ها به ارزیابی و ارزش های تابناک جمهوری می رسد.

بنی آدم حیوان شرور است و اشتیاق مداوم به سودجویی و منفعت خواهی دارد که این امیال باعث اختلاف و دشمنی می گردند. مذهب و اخلاق مسیحی را دور میریزد و می گوید که اخلاقیات انسانی

باید پیرو سیاست و قدرت حاکم باشد. پادشاه برای استمرار قدرت، خوب است که خود را متدین جلوه دهد و از هر سه شیوه، هم قانون، هم اعمال زور و هم تظاهر استفاده کند.

همه دولت ها ، همه فرمانروایی هایی که مردمان تاکنون در سایه شان زیسته اند، یا جمهوری بوده اند یا پادشاهی. پادشاهی ها یا پدر در پدر به ارث رسیده اند یا نوبنیاد اند. شاهی که سلطنت را به ارث برده است نیازی به آزار مردم ندارد و سببی نیز برای آزار مردم نیست. و اما در پادشاهی های نوبنیاد است که دشواری ها و تبهکاری ها پدید می آید... چرا در پادشاهی داریوش، که به دست اسکندر افتاد، پس از مرگ اسکندر مردم بر جانشینان وی شوریدند درباب آنانی که به پادشاهی می رسند، از دو راه می توانند برسند. یکی با تبهکاری و خونریزی به سلطنت می رسند و دیگری آن که، مردم یکی را از میان خود به پادشاهی بر می دارند...

ماکیاولی، شهریار

فصل دوم ، چهارم و هشتم

"ماکیاول فقط دانشمند نیست بلکه پارتیزان است
مردی است با آمال والا، سیاستمدار فعال است
که می خواهد نوع جدیدی از مناسبات نیرو ها را
فراهم کند و به همین خاطر چاره ای ندارد جز
اینکه با آنچه باید باشد ، دلمشغول باشد. ماکیاول
سیاستمدار فعال، آفریننده و بیدارگر است."

شهریار جدید/ آنتونیو گرامشی/74

کتاب هایی که در قرون وسطا در مورد سیاست و دولرداری، درین خطه تمدنی بزبان فارسی و عربی نوشته شده اند،(ابن مقفع 724-760 میلادی، در خطه خراسان، سرآغاز تفکر سکولار بود، ابن مقفع، دولت را پدیده زمینی میدانست و علیه دینی و الهی بودن آن بود. این عقاید و نوشته ها باعث آن شد تا ابو جعفر منصور دومین خلیفه عباسی، ابن مقفع را مثله کند و قطعات خونینش را با کتابهایش یکجا توته توته در آتش بسوزد) حاوی اندیشه هایی است که دولت را با دین پیوند می دهند. تا توانسته باشند بدین وسیله، پادشاه و پادشاهی را به امر قدسی و آسمانی تبدیل کنند... در تمامی آثار کلاسیک تا قرن نهم، هر نویسنده ای در هر بابی که کتاب نوشته است در مقدمه آن در باره پادشاه و پادشاهی نیز از حنجره دینی، زمزمه ای سرداده است.

امروز دین مسیح به قدری ناتوان و تباه شده است که اقوامی که به کلیسای مسیحی نزدیکتر از دیگران بی دین تر از دیگران شده اند. کسی که پایه های دین مسیح را بروشنی بشناسد و ببیند که اخلاق و رسوم امروزی چه قدر از آن دور شده است، یقین خواهد کرد که زوال اقوام مسیحی یا روز مجازاتشان نزدیک است... دربار پاپ دین را در ایتالیا به چنان تباهی کشانده است که خداترسی از ایتالیا رخت بر بسته است. پس بی دینی و فساد ما ایتالیائیان از کلیسا و کشیشان است. کلیسا و

کشیش کشور ما را در حال تجزیه و نفاق نگاه داشته است و هنوز هم درین حال نگه میدارد. تقصیر اینکه ایتالیا به شیوه جمهوری اداره نمی شود فقط به گردن کلیساست. کلیسا چون خود قادر نیست بر ایتالیا تسلط بیابد و سلطه هیچ قدرت دیگری را هم نمی پذیرد، سبب شده است که ایتالیا نتواند در زیر لوای واحد قرار گیرد. ایتالیائیان این سیه روزی را فقط مدیون کلیسا هستند. اگر کسی بخواهد این حقیقت را به تجربه شخصی خود دریابد باید چنان قدرتی داشته باشد که دربار پاپ را با تمامی اقتدار و مرجعیتی که در ایتالیا دارد به سوی منتقل کند یعنی به سرزمین یگانه قومی که هنوز چه از حیث دینداری و چه از لحاظ سازمان لشکری موافق رسوم و قواعد قدیم زندگی می کند. چنان کسی زود درخواهد یافت که فساد دربار پاپ در اندک مدتی سویس را بدتر و سریعتر از هر بلای دیگر به خاک سیاه خواهد نشاند.

گفتارها/ ماکیاولی / 77

ایده اساسی کتاب های شهریار و گفتارها، غیر دینی کردن دولت است و رفتن بسوی جمهوری است که در قرن شانزدهم بوسیله ماکیاولی مطرح می گردد. همین ایده ها بود که دست درازی کلیسا را از تطبیق قوانین دینی و فرامین پاپ، کوتاه ساخت. در کشورهای غرب، بطور متداوم در مورد جدایی دین از دولت کار عملی، فکری و فرهنگی شده است... در حالی که همین غربی ها (انگلیس و امریکا) برای کشور خود، دولت غیر دینی و دولت- ملت می خواهند و برای افغانستان، جمهوری اسلامی، امارت اسلامی و خلافت اسلامی. همین کشور های مدرن اند که مترسک تروریسم و جهادیسیم سلفی را به اهتزاز آورده اند. تروریسمی که در خط و خال پروژه یی در حرکت است.

توماس هابز

کتاب لویاتان را در 1651 در سن شصت و سه سالگی به نگارش درآورد و به چاپ رساند. هابز بعد از ماکیاولی، اولین فیلسوفی است که به سیاست به حیث علم نگاه کرد و می خواست تا پایه های علم سیاست را پیریزی نماید. لویاتان (Leviathan)، غول قدرتمند و عظیم الجثه ای اسطوره ای است که در تورات آمده است. اسطوره قهر، که از تورات در انجیل هم راه یافته است. هابز، با استفاده از این تمثیل، کوشیده تا قهر و اقتدار دولت را به بیان آورد. دولت، آن قدرت مطلقه و متمرکز است (حاکم مطلق) که مانند لویاتان (یک هیولای قهار و ترسناک) بتواند جنگ داخلی و نا امنی را ببلعد، امنیت بیاورد و قانون را برای ملت تأمین کند... اندیشه های سیاسی هابز، محصول اوضاع نابسامان انگلستان آنروزه است.

دولت و شاه، مبتنی بر قرارداد اجتماعی، ایجاد می گردد... هابز، فیلسوف بسیار بزرگ دوران است، نود و یک سال عمر خورد. با فرانسیس بیکن همکاری داشت و با گالیله در ایتالیا ملاقات کرد و از چرخیدن زمین به گرد خورشید، و رد فرضیه زمین محوری کلیسا، استقبال نمود...

غایت دولت، تأمین امنیت است. قدرتی باید تأسیس شود که امنیت را تأمین کرده بتواند. در غیر آن هرکس به قدرت و مهارت خویش تکیه می کند... تنها راه تأسیس چنین قدرتی که بتواند آدمیان را از هجوم بیگانگان و از آسیب های یکدیگر محفوظ بدارد و از ایشان حراست نماید تا به خوبی و خوشی زندگی کنند، این است تا تمامی قدرت و توان خود را به یک تن و یا به مجمعی از کسان واگذار کنند تا آنکه از طریق شیوه اکثریت آراء، اراده های مختلف آنها را به یک اراده تبدیل کند این بدان معنی است که آنها یک نفر یا مجمعی از افراد را منصوب کنند که نماینده ایشان باشد. این چیزی بیش از اجماع و توافق است. وقتی به موجب عهد و پیمان همه با یکدیگر، در یک شخص یا مجمعی از افراد وحدت می یابد، دولت و یا به لاتین CIVITAS خوانده می شود. و این به معنی تکوین و ایجاد همان لویاتان است. پس دولت، عبارت است از شخصی که جمع کثیری از آدمیان به موجب عهد و پیمان با یکدیگر خودشان را یک به یک مرجع اعتبار و جواز اعمال او ساخته اند تا اینکه او بتواند تمامی قوا و امکانات همه آنها را چنانکه خود مقتضی می بیند، برای حفظ آرامش و امنیت و حراست عمومی به کار برد...

لویاتان/ هابز/ فصل هفدهم در مورد تعریف دولت. ص 192

نظریه هابز در مورد دولت، در وضعیت خونین قرن هفدهم انگلستان شکل می گیرد، در نظریه هابز، دولت قدرتمند مطرح است دولتی که بتواند به جنگ داخلی انگلستان نقطه پایان بگذارد. در نتیجه جنگ داخلی، سرانجام چارلز اول، پادشاه (انگلستان، اسکاتلند و ایرلند) در جنوری 1649 اعدام می گردد و بجای سلطنت برای اولین و آخرین بار جمهوری بریتانیا می نشیند (الیور کرومول اولین رئیس جمهور 1653 - 1658) ... کتاب لویاتان، ویژگیها و کارکرد دولتی را ارائه می دارد که بتواند با قهر و قانون، از امنیت و منافع طبقه متوسط و بورژوازی سود جوی در حال رشد، دفاع نماید. به همین خاطر، لویاتان استعاره ای از " قهر متراکم " است... انگریز، تا هنوز هم برای کشور های جنگزده، از دیکتاتور منور یا دیکتاتوری های منور یاد می کند.

ژان ژاک روسو

کتاب قرارداد اجتماعی را در 1762 می نویسد. نظریه ماکیاولی و هابز در مورد دولت، نظریات کلاسیک و مربوط به قرن شانزدهم و هفدهم هستند، و اما اندیشه های تازه تر سیاسی از عصر روشنگری (نظریه دولت، قدرت، هیئت حاکمه، ملت، امنیت، رأی، انتخابات، آزادی، حقوق، برابری، عدالت، قانون، حاکمیت ملی، تمامیت ارضی، دموکراسی، دیکتاتوری، جمهوری، پادشاهی، اراده عمومی، قرارداد اجتماعی، مالکیت و دارایی، تفکیک قوای ثلاثه...) با آرای اصحاب دایرة المعارف رشد نمود و در قرون نوزده و بیست تا قرن بیست و یکم، بوسیله دانشمندان علوم سیاسی و علوم اجتماعی، انکشاف فراوان یافته است... سه نکته اساسی در آرای ماکیاولی و هابز، به حیث وظیفه دولت: تأمین امنیت، قانون و اشتغال، جدایی دین از دولت. نکاتی بوده که در تمامی نظریه های دولت، در افکار روشنگری تا امروز حفظ شده اند....

موج دوم نظریه سیاسی در مورد نظریه دولت، با روسو در قرن هجدهم، آغاز می گردد:

انسان باوجودیکه آزاد متولد می شود ، در همه جای دنیا در اسارت بسر میبرد هر وقت ملتی از روی ناچاری به زور تن داده از مستبدین اطاعت می کند بر او ایرادی نیست. و اگر همان ملت موقع را مقتضی دید که از زیر بار تعدی شانه خالی کند و زنجیر صبر و بندگی را پاره نمود، اقدام او بسیار قابل ستایش و تمجید است، زیرا همان حقی را که آزادی او را گرفته بود (حق زور) دوباره آزادی را بچنگ آورده است. چه اگر قائل شویم که دیگران حق داشته اند آزادی او را به زور سلب نمایند باید اقرار کنیم که او نیز حق دارد بزور آزادی خویش را پس بگیرد ولی تشکیل جوامع و اطاعت از یک دولت فقط نتیجه زور نیست بلکه نظم اجتماعی حق مقدسی است که پایه و اساس تمام حقوق محسوب می شود و نتیجه بعضی قرارداد هاست. دولت، یعنی هیئت حاکمه ملی، هر مملکتی که بر اساس قانون اداره شود، جمهوری است.

قرارداد اجتماعی / روسو / فصل اول و ششم

داستان روسو بعد از نگارش قرارداد اجتماعی، داستان غم انگیز است. تاریخ، باده تکامل را همیشه در کاسه سر جانباختگان نوشیده است. روسو با نگارش قرارداد اجتماعی در 1762 در واقع سند پریشانی و آوارگی خود را امضاء نموده است. بعد از چاپ این کتاب، زندگی آرام علنی از او سلب گردید. حکم توقیفش از طرف پارلمان فرانسه صادر شد. ولی بزودی به طرف سویس فرار کرد و زندانی نشد. از ژنو به برن رفت و از آنجا خود را در گوشه ای در میان کوه های سویس مخفی کرد. مخفی گاهش را روحانیون پیدا کرده و دیوارهایش را سنگسار کردند. در 1765 بار دگر بسوی ایالت نوشاتل / سوئیس می گریزد، تا اینکه هیوم فیلسوف انگلیسی، روسو را از دربدری خلاص می کند و روسو در جنوری 1766 به دعوت هیوم وارد لندن می شود... اختفا و گریز، ناسپاسی زورمندان، روح و روان روسو را ضربت می زند، حالت روانی اش به سرحد جنون بدتر شده میرود، بزودی مناسباتش با هیوم نیز خراب می شود و در ماه می 1767 دوباره به فرانسه سفر می کند. و بعد از دربدری های هولناک، سرانجام در اتاق محقری در پاریس سکونت می گزیند. و این مصادف به زمانی است که شهرتش در تمام اروپا به حیث فیلسوف بزرگ، نابغه روشنگری، پیچیده است... دیده می شود که این کتاب های سترگ، به قیمت از دست دادن زندگی فلاسفه، ایجاد شده اند.

و به همین طور ادامه نظریه ها درباره دولت تا امروز ادامه دارد... تا تعریف دولت در خطه خواب و خربوزه، خطه ای که روی خرابه و خطابه، استوار مانده است.

دولت در خطه خواب و خربوزه

هنگامی که جایگاه دولت را، در سلسله مراتب قدرت و جایگاه حاکمان را طی چهار دهه پسین در افغانستان مورد مطالعه و مشاهده قرار می دهیم می بینیم که این دولت ها و حاکمان، حتا به فورمول ارسطو، ماکیاولی، هابز و روسو، که نظریات کلاسیک در علوم سیاسی شمرده می شوند، مطابقت ندارند. این دولت های بی ثبات و فاسد، نه مانند جمهوری باستانی بوده نه مثل سلطنت غیر دینی ماکیاول، نه به لویاتان شباهت دارد و نه نتیجه قرارداد اجتماعی است. بزور بیگانه یا بکدام زور نامشروع دیگری آمده اند و نام خود را دولت گذاشته اند.

جمهوری دموکراتیک خلق، از کرملین مسکو مقرر شد، جمهوری اسلامی مجاهدین از پشاور، امارت اسلامی طالبان از اسلام آباد، جمهوری اسلامی کرزی از بُن. چهار دولت نامبرده، هر کدام شان دارای ویژگیها و کارکرد های منحصر بخود اند. آنچه در هر چهارشان صدق می کند و مشترک است، دولت نبودن شان است. اینان، اداره ها و شبکه ها و ملوک الطوایف ها بوده اند. شبه دولت، کاریکاتور و مترسک دولت.

آخرین دولت

آخرین دولت در افغانستان دولت جمهوری داود خان است که به مفهوم سیاسی کلمه، دولت ملی، متمرکز، اقتدارگرا و مترقی بود. دولتی که دارای حاکمیت ملی، تمامیت ارضی، استقلال، ساختار نظامی و دفاعی، امنیت، پرستیژ بین المللی، جدایی دین از دولت، کنترل پول و بازار، ثبات سیاسی، پلان های استراتژیک اقتصادی، رشد سرمایه گذاری های صنعتی، اشتغال، آزادی زنان.... بود. بعد از جمهوری داود، دگر در افغانستان دولت به مفهوم واقعی و متکی به نظریه دولت در علوم سیاسی وجود نداشته است.

احزاب معامله گر، تنظیمها، اشخاص، مافیا، جواسیس و گروه های مختلفه سیاسی طی این چهاردهه، از کاربرد هیچ نوع ابزاری برای رسیدن به ارگ، غارت بیت المال و تصاحب ثروت دریغ نورزیده اند. این حاکمیت ها قهر توتۀ توتۀ و گسیخته بوده اند. این ها مانند هر دولتی، بعد از رسیدن به قدرت، در خدمت طبقات مشخصی قرار گرفته اند. دولت های ایدئولوژیک در خدمت حزب و حامیان فرا مرزی قرار داشته و دولت های غیر ایدئولوژیک در خدمت جیب خود و حامیان خارجی... دولت ها همگی از ترم های مردمی مانند: مردم فقیر، کارگران، دهقانان، زحمتکشان، امت مسلمه، مستضعفین، رعایا، اتباع و همینگونه واژه های سنتی دیگر (و اخیراً شهروندان)، سخن می گویند و خود را خادم ملت نشان می دهند، اما تجربه ملل و تجربه خونین ما طی چهل سال، بیانگر این حقایق اند که این دولت ها همیشه نماینده ثروتمندان، زمینداران و زورمندان بوده اند. در هیچ دولتی دیده نشده که یک معلم

فقیر اما دانشمند در پارلمان راه یافته باشد و یک استاد دانا و متخصص به اتکای لیاقت خود، بدون ارتباط با حلقه ارگ، وزیر یا والی شده باشد...

در وضعیت کنونی، در رهبری ارگ و قوای ثلاثه، کسانی قرار می گیرند که حد اقل میلیونر دالری باشند (یا پس از احراز قدرت، بزودی به میلیونر دالری تبدیل ساخته شوند و تا قرض چوکی و سود مقامات را نیز پردازند) و توانایی خریدن چند تا موتر زره، معاش بادیگارد و دریور های شخصی، مهمانخانه مجلل، باغ تفریحی، خانه در دوبی و ترکیه و تاجیکستان، تا کشور های غربی... شماره های گوناگون بانکی در داخل و خارج... علاوه بر اینها به عمامه و علمای کرام، احترام داشته باشد، و بعد از احراز چوکی، اولین کارش بستن احرام بر شانه های برهنه باشد... دولت کرزی و غنی، از لحاظ بازتاب طبقاتی، نمونه هولناکترین نوع دولت و حکومت بوده اند.

در سده بیستم، از سلطنت امانی تا سلطنت ظاهرخان و جمهوریت داود خان، جایگاه دولت، طبقات حاکمه و مردم، شهروند یا تبعه، امت یا اتباع تا حدودی ثبات خویش را حفظ کرده بود. خان و ملاک، ثروتمند و سرمایدار، در بالا، دارای جایگاه تاریخی و ثابت بودند، مالکیت و ثروت شان از طریق ارث از سلف به خلف انتقال می یافته است. دهقان، کارگر، طبقه متوسط و خرده بورژوازی، در پائین، نیز بالنسبه دارای ثبات تاریخی بوده اند.

این طور نبود که مانند علی بابا، در قصه چهل دزد بغداد (قصه ای در هزار و یک شب) چوپان روستانشین، در یک شب به سوی غار دزدان برود و به گنج برسد، فردای آن شب، چوپان به ثروتمند افسانوی تبدیل شود... چنین کاری در قصه های جادویی اتفاق افتیده بود و اما اینک، این مهلکه ها و عجائب، در اوضاع موجوده افغانستان بار بار اتفاق افتیده و در حال اتفاق افتیدن است. علی با با های نکتایی پوش، علی بابا های قره قلی پوش، علی بابا های لنگی پوش... با یک چشم زدن، نه اینکه جیب و مشت، بلکه خورجین ها را پر از طلا و ثقلب می سازند. فرقی ندارد که خورجین ثقلب از پشم گوسفند باشد یا از دُم قاطر.

مطالعه دولت و طبقات در دوره آرام سده بیستم، به ما کمک می کند که نوسانات دولتی و طبقاتی را در دوره بی ثباتی و بحران، بطور مقایسوی مورد بررسی قرار بدهیم. مقایسه دو دوره، نشان می دهند که جنگ و تفنگ، شیرازه های طبقاتی را پاشانده، جابجایی های نوین طبقاتی را ایجاد کرده است. چنانچه توضیح مختصر غبار در مورد طبقات آن دوره در افغانستان، به بینش و اسلوب کار نویسندگان و پژوهشگران بعدی، کمک فراوان کرده است.

در کتاب "پیدایش و رشد بورژوازی در افغانستان" که در پایان دوره جمهوریت داود نوشته شده و در 1357 منتشر شده است، در مورد طبقه بورژوا و مناسبات سرمایداری، نکات بکر تحقیقی و تحلیل های عمیقی، ارائه شده است:

نطفه های بورژوازی در دوره امیر شیرعلی خان گذاشته می شود (از 1863 تا 1879 م) .. مطبوعه ای در کابل بنا نهاد کتبی از جمله قواعد لشکری بدستور او از انگلیسی به فارسی و پشتو ترجمه شد. اولین جریده افغانستان بنام شمس النهار در همین دوران انتشار یافت. تاریخ کابینه وزرا در افغانستان از دوران امیر شیرعلی خان شروع می شود که صدراعظم آن سید نور محمدشاه قندهاری بود... که نشان دهنده جنبه هایی از دموکراسی بورژوازی در اشکال ابتدایی بود. طبقه بورژوازی وجود نداشت ، لذا امیر موصوف با اتکا به معدودی روشنفکر قصد داشت اصلاحات خود را به انجام برساند. ایدئولوژی بورژوازی بر اقتصاد بورژوازی تقدم داشت...

در سال 1863 در دوره امیر شیر علی میزان تجارت کشور یک میلیون و سه هزار روپیه بوده و تجار بزرگ عبارت بودند از ملا رحیم شاه و غلام قادر و گوپالداس در کابل و ملا جلال در قندهار که در دوره عبدالرحمن به میزان تجارت افزوده نشده است. بعد از دوره تاریک امیر عبدالرحمن و دوره امیر حبیب الله ... در دوره امانی علاوه بر ایجاد مطابع، آزادی برای نسوان ... در امور اقتصادی نیز توجه فراوان مبذول گردید. وزارت اقتصاد تأسیس شد و تجارت خارجی را که در يد قدرت انگلیس بود، به این وزارت سپرده شد. بودجه مرسوم گردید و نوت افغانی برای اولین بار چاپ و منتشر شد... شرکت های ترانسپورتی ... فابریکه سمنت، فابریکه گوگردسازی ، ماشین خانه جبل سراج ، کمپنی استخراج معدن بدخشان و معادن زغال سنگ، فابریکه باروت سازی، شرکت امانیه، شرکت ثمر، شرکت لاجورد، شرکت افغان در امر صادرات و واردات و تجارت داخلی تشکیل شد که همگی قدم هایی بود جهت تحکیم زیربنای اقتصادی سرمایداری و ایجاد طبقه بورژوازی... کاستن از قدرت ملاها و کم کردن بودجه مساجد، آزادی نسوان، تغییر لباس مردان و روی لچی زنان، اصلاحاتی که جنبه تعدیل در قدرت و سلطه دین را به همراه داشت...سلطنت نادر بعنوان نادر شاه غازی 5 اکتوبر 1929 پایان دوران دموکراسی امانی و آغازگر حاکمیت کمپرادوری فئودال - بورژوا بود. نادر بزودی جمعیتی بنام جمعیت العلما در کابل تأسیس کرد تا حکومت را بر اساس اسلامی پیریزی کند. جمعیت العلما متشکل از بیست نفر از روحانیون وابسته به طبقه حاکمه بود. در ماده اول لایحه جمعیت العلما آمده بود که هرکه با پادشاه بیعت نکند و بمیرد، مرگ او مرگ جاهلیت است... در زمینه اقتصادی نادر گرایش مفرطی به دادن امتیازات انحصاری به تجار داشت. شرکت سهامی افغان (در 1930) همه کاره تجارت بود. این شرکت با سرمایه 5 میلیون افغانی (شراکت دولت و تجار خصوصی) تأسیس شد. بزودی انحصار پترول، قند و شکر، موتر و پرزه جات، امور ترانسپورتی، صدور قره قل، پنبه، سنگهای قیمتی، تریاک... بدست آورد. این شرکت انحصارگر (کمپرادور) از رشد بورژوازی ملی جلوگیری می نمود...الیگارش فامیلی کماکان وجود داشت اکثر مقامات حساس و پر مسئولیت بین افراد فامیل شاه که معمولاً اشخاص لاابالی بودند، تقسیم میشد. بانک ملی با سرمایه چهارده میلیون افغانی در 1934 تأسیس شد که همان شرکت سهامی افغان بود که به این نام یاد گردید. در 1939 د افغانستان بانک با سرمایه 120 میلیون افغانی تأسیس شد. انباشت سرمایه بدست انحصارگران و کمپرادوران بود نه بدست تولید کنندگان صنعتی و مونوفاکتور ها. در سال 1954 در کنار بانک ملی و دافغانستان بانک،

به تعداد بانکها افزایش بعمل آمد: د پښتنی تجارتی بانک، بانک تعمیراتی، بانک زراعتی، اعتبارات صنعتی... در 1963 مقدار صادرات 68 میلیون دالر و واردات 131 میلیون دالر بوده است.

پیدایش و رشد بورژوازی در افغانستان / "سرخا"

دولت و طبقات در دوره سلطنت و جمهوریت، نشان می دهند که دولت های با ثبات، طبقات با ثبات را بوجود آورده بود و اما طی چهاردهه جنگ و بخصوص در دو دهه پسین، نه دولت، ثبات و مشروعیت دارد و نه طبقات حاکمه اش دارای حد اقل ثبات و مشروعیت هستند. طبقات محروم و کم درآمد، در شهر و روستا، لایه های مختلفه مردم، در حال گذار بسوی بیکاری و جان کنی در زیر خط فقرند.

مطالعه دولت و طبقات در دو دهه پسین، مطالعه سهل و ممتنع است. سهل بخاطری است که دولت و طبقات، آنقدر ملموس و قابل دید اند که هر جنبنده ای می تواند در مورد این دولت و طبقات موجوده، سخن بزند. ممتنع بخاطری است که هنوز هم آمار و ارقام ثقه، و سرچشمه های عایداتی، درآمد های واقعی، روابط پیچیده داخلی و خارجی... کمتر بدسترس قرار دارد و این کمبود، باعث آن می شود که نتوانیم خلای تحقیق را با تخیل پر نمائیم. یکی از پیچیدگیها، شرکت سهامی بودن دولت است. که از اجلاس بُن تا امروز، مقامات دولتی بین تکنوکرات، تنظیمی، جنبشی، سلطنتی، مافیا و متفرقه، بشکل غنیمت، تقسیم گشته و تقسیم می گردد.

گوساله زرین سامری

پیش گاوی سجده کردی از خری
گشت عقلت صیدِ سحر ساحری
گاو زرین بانگ کرد آخر چه گفت
کاحمقان را این همه رغبت شکفت
چون خیالت نامد از تزویر او
وز فساد سحر احمق گیر او

مثنوی

دولت فعلی، گوساله مقدس و طلایی است که از دهنش جواهرات میریزد. طبقات ارگ نشین و مافیایی اش نیز بر گرد این گوساله زرین می چرخند و می بلعند.. به یگانه چیزی که سجده می کنند طلا و زر است. به یگانه چیزی که پشت می کنند، مردم و میهن است. اینان دچار ازخودبیگانگی

انسانی شده اند. احساس و عاطفه انسانی را در بدل یک بوجی زر فروخته اند. در مثلث طلایی زر و زور و زمین، بند مانده اند.

بدنه اصلی دولت طلایی و بدنه اصلی طبقات حاکمه از یک خمیره سرشته شده اند: تکنوکراتان، تنظیمی ها، جنبشی ها، بورکراتان، سلطنتی ها، تیکه داران قومی، تیکه داران مذهبی، مافیا، قاچاقبران، تفنگداران، متنفذین شرور محلی و متفرقه یی ها. مشاهده و مطالعه هر لایه دولتی، در واقع مشاهده و مطالعه لایه های طبقاتی است... دولت و طبقه:

یک رئیس جمهور، هم قرآن دارد هم انجیل، هم شمشیر دارد هم خورجین، یک وزیر، هم بوجی دارد هم شماره بانکی، یک والی، هم غارتگرست هم فرمانبر، یک وکیل، هم پول می سازد هم قانون، یک سناتور، هم خان است هم ثناخوان، یک قاضی، هم رشوت خورست هم مفتی، یک سارنوال، هم وندگیرک است هم دزدگیرک، یک شاروال، هم دریانوش است هم قطره نوش، یک امنیتی، هم جیب دارد هم پشتاره، یک سفیر، هم از مهاجر میزند هم از تاجر، یک ولسوال، هم سوته دارد هم سوغات، یک قومندان، هم قراول دارد هم قیماق، یک سخنگو، دو تا سخن در گلو دارد و صد تا عریضه در دهن، یک مافیا، هم میلیارد در ست هم فرمانروا ...

بدنه اصلی دولت و طبقات ثروتمند از لایه های زیرین تشکیل یافته اند:

تکنوکراتان

این لایه، حلقه اولیه دولت را می سازد. در این بحث، تکنوکرات به کسانی اطلاق می شود که دارای تحصیلات عالی، دو تابعیته و مقیم غرب بوده یا اینکه در مؤسسات خارجی در پاکستان... کار می کرده و یا خودشان صاحبان مؤسسات (ان جی او ها) بوده اند. بمجرد سقوط طالبان، تکنوکراتان از غرب و پاکستان و ... به کشور آورده شدند و مقامات ارشد دولتی را اشغال نمودند. اینان دارای چهار کتگوری می باشند.

کتگوری اول: افرادی هستند که با حلقه خارجی رابطه تنگاتنگ دارند و یک کشور یا یک سفارت یا یک دستگاه استخباراتی در پشت شان قرار دارد... کاخ ریاست جمهوری، شورای امنیت ملی، حلقه مهم کابینه و سایر مقامات کلیدی، عمدتاً از همین افراد ساخته شده است. اینان قشر اول ثروتمندان افسانوی را نیز تشکیل می دهند. شب و روز بر پای گوساله زرین سامری در سجده افتیده اند... پیش از سال 2001 مالک پنج یا پنجاه هزار دالر نقدینه نبوده اند. اینان، قشر ثروتمندان تازه بدوران رسیده را تشکیل می دهند. به جز مجسمه پول و گوساله طلایی، بر مدار هیچ موجود دیگری نمی چرخند. دولت و ثروت را در حیطه دارند.

کتگوری دوم: از افرادی ساخته شده اند که با خارجی ها مستقیماً رابطه ندارند بلکه یا با حلقه اول ارگ رابطه دارند یا با رده های بالایی تنظیمی، جنبشی، سلطنتی و مافیا. اینان نمایندگان دست دوم هستند که تا سطح وزارت و ولایت، معینیت و ریاست، سفارت و مشاور نیز رسیده و میرسند. عایدات چوکی این کتگوری، بین حامی و خودشان تقسیم است. ثروتمندی شان در سطح طبقه بالاست. اینان با زور درجه دو، می غُرند. یعنی در زیر شعاع شمشیر دیگران می دوند. مربوط به قشر ثروتمندان تازه بدوران رسیده اند. غیر از پول دیگر هیچ آرمانی را برسمیت نمی شناسند.

کتگوری سوم: از افرادی تشکیل یافته که بر مبنای لیاقت و تخصص، و واسطه های درجه پائین، در یکی از رده های بالنسبه مهم دولتی کار می کنند که اگر وند و چپق شان بخورد در صف طبقه متوسط ارتقا می کنند و اگر نخورد یا جرئت چپاول را نداشته باشند، در موقف خرده بورژوازی مرفه باقی می مانند... به عیش و نوش و سفر و سفریه اکتفا می کنند. اینان نه زور تنظیمی دارند و نه شناختی با ارگ و خارجی... می توان اینان را تکنوکرات اضافی نامید چون تکنوکراتان اصلی، کسانی هستند که فیل را زنده همراه پوستش قورت می کنند. اینان وندگیران درجه سه می باشند.

کتگوری چهارم: افراد و متخصصینی هستند که بخاطر بازسازی وطن و خدمت به هموطن، به کشور رفته و در موقف های تخصصی، استادی و پائین رتبه کار کرده اند. یک عده شان از طریق مؤسسات خیریه و ملل متحد ... و یک عده با دلسوزی و با امکانات شخصی خود به وطن عودت نموده اند... اینان قشر پاکدامن متخصصین را می سازند و فقط با معاش ماهوار و سرمایه وجدان خود، قناعت کرده اند... یکی از دلائل رفتن شان به افغانستان، انتقال علم، مهارت و تخصص، که در غرب آموخته اند، می باشد... در میان این متخصصین عده زیادی از تحصیل یافتگان و متخصصین جوان بوده که می خواستند دانش و تخصص خود را در خدمت بازسازی افغانستان قرار بدهند... اما با تأسف که ماشین دولت آنقدر خونین، زنگ زده و فاسد شده که حضور اینگونه متخصصان و دلسوزان را نمی تواند جذب کند. این کتگوری بزودی فهمیده اند که جایی در سیستم فاسد ندارند... بی آنکه بطور دایمی جذب شوند، دوباره به تبعیدگاه خود عودت کرده اند. یک عده افراد از غرب به کشور رفته تا مکتب و کلنیک ... بسازند اما دولتی های غارتگر، پیش روی شان ده ها مشکل را قرار داده که یکی از این مشکلات رشوت خوری است که از مکتب سازان و کلنیک سازان تقاضا داشته اند...

شکایات و اسنادی وجود دارد که نشان می دهند، در دولت های دو دهه پسین، که بیشتر به شرکت سهامی شباهت دارند، یک جوان لیسانسه و ماستر، نمی تواند متکی به دیپلوم و تخصص خود، در یکی از وزارتخانه ها به حیث مامور پائین رتبه شامل گردد. بدون واسطه و وسیله، بدون رشوت کسی نمی تواند در مؤسسات دولتی داخل گردد... دولت داری نیست بلکه فاجعه داری است.

حلقه اول و دوم تکنوکراتان که از دین و عنعنات خبر ندارند، امام حسین را نواسه خدا می پندارند و سامری و قارون را پیغامبر. با ویسکی وضو می گیرند و پشت سر انگریز نماز می خوانند. کوشش می کنند تا ریش ماندن و نعره تکبیر و تسبیح انداختن را زیر نظر مشاورین ریشو و مدرسه یی خود تمرین نمایند. در پوشیدن چین، قره قلی، لنگی، پکول و گوپیچه، خیرات و نماز عید، حج و کربلا رفتن، تا سطح پُست دکترا پیش رفته اند.

با بکس های خالی آمده اند

و با بکس های پُر برمی گردند.

مجلس سنای افغانستان، آقای همایون قیومی وزیر مالیه کشور را
بنابر فسادى که داشت، به نهاد های عدلی و قضایی معرفی کرد
اما متأسفانه آنها نتوانستند این شخص را به تحقیق حاضر نمایند
فیصل سمیع/ معاون دبیر مجلس سنا
www.youtube.com/watch?v=OjZoFyzQkzw

صد ها مکتوب، احضاریه، استیضاح

مصاحبه و سند و مدرک وجود دارد

که چور و چپاول تکنوکراتان را دانه دانه بر ملا می سازد.

تنظیمی ها

از حلقه های اساسی دولت است. تنظیمی ها به کسانی اطلاق می گردد که با استفاده از نام تنظیم های جهادی (تسنن و تشیع) به مقامات ارشد دولتی رسیده اند. اینان از ابتدای اداره بُن، تا امروز در مقامات ارشد دولت و حکومت بوده اند. نظام اداری، بشکل شرکت سهامی بین رئیس جمهور (حلقه معظم تکنوکراتان) و تنظیمی ها، تقسیم شده و لاقلاً حدود پنجاه فیصد دولت همیشه در قواله تنظیم ها قرار گرفته است. بلحاظ پشتوانه خارجی، هر تنظیم نظر به سوابق خویش با کشور های منطقه و جهان روابط تنگاتنگ دارند. ثروتمندان تنظیمی نیز از لحاظ قدرت و ثروت، به چهار کتگوری تقسیم می گردند.

کتگوری اول: افرادی هستند که به ثروتمندان افسانوی تبدیل شده اند (زمینداران بزرگ و سرمایداران افسانوی) که شامل رهبران و قومندانان کلان می باشند. قابل یادآوری است که عده قلیلی از افراد این گروه، در دوره جهاد نیز صاحب پول شده اند اما ثروت های فعلی شان افسانوی و از نوع دگر است.

کتگوری دوم: شامل افرادی می شود که به اتکای زور تنظیمی، دارایی ها و ثروت های هنگفت اندوخته اند. اینان، حلقه دوم تنظیمی ها را می سازند. قومندان های درجه دو و قشر تحصیل یافته

جهادی و هواداران بوروکرات‌ها در همین گروه قرار می‌گیرند. والی و ولسوال، افسر عالتبه، سخنگو، مشاور، قومندانان پولیس ... اینها در صف ثروتمندان هستند.

کتگوری سوم: افرادی را دربر می‌گیرد که زیر نام جهاد و تنظیم، به وندگیری‌های کوچک قناعت کرده‌اند. اینها کسانی هستند که در جلسات عمومی بلندتر از دیگران نعرهٔ تکبیر می‌گویند... در پشت سر رهبران و قومندانان، بشکل ثوابی راه می‌روند. لحظه شناس هستند و با چشمان باز در صدد شکار پول و ثروتند. اما چون دارای موقف‌های پائین هستند دست‌شان به آلوهای پخته نمی‌رسد.

کتگوری چهارم: کسانی هستند که سابقهٔ جهادی و عضویت در تنظیم‌ها را داشته‌اند اما به دلایل مختلفه‌ای از تنظیم‌ها و قدرت‌ها بریده‌اند. اینها افرادی هستند که "منورالفکران جهادی" را تشکیل می‌دهند. جهاد علیه شوروی را تأیید می‌کنند و خود نیز در آن نقش داشته‌اند و اما بعد از (خروج شوروی، سقوط حزب دموکراتیک خلق، و استقرار جمهوری تنظیمی و جنگ داخلی) با تنظیم‌ها و قدرت‌ها معامله نکرده‌اند... اینان از برکت جهاد و تنظیم، صاحب ثروت و سرمایه نشده‌اند. از لحاظ موقف طبقاتی مربوط به طبقات پائین جامعه هستند. عده‌ای از این افراد در داخل کشور هستند و عده‌ای از آنها در کشورهای غربی ... بسر می‌برند. دولت‌های موجوده، اینگونه افراد را نیز بطور آگاهانه جذب نکرده و نمی‌کنند.

جلسهٔ استیضاح وزیر مالیه عمر زاخیلوال بخاطر فساد اداری

در مجلس نمایندگان

عمر زاخیلوال خطاب به فرار مالیاتی عده‌ای از وکلا:

حاجی صاحب ... 269 میلیون دالر از درک قاچاق آرد، مالیه نداده

وکیل صاحب ... از درک قاچاق موتر 20 میلیون دالر مالیه نداده

وکیل صاحب ... با قاچاق شراب و ... همیشه از پرداخت مالیه فرار کرده

وکیل صاحب ... تا هنوز مالیهٔ تیل قاچاقی چند ساله را نپرداخته است

اکثریت وکلا دارای دوسیه هستند...

تلویزیون یک / 2013

www.youtube.com/watch?v=NJzOKPXw30U

وزیر مالیه (عمر زاخیلوال) که خودش بخاطر اختلاس به استیضاح آورده شده است، یک عده وکلای پارلمان را متهم به قاچاق، کمیشن کاری و فرار مالیات کرده، افشا می‌کند. بدون هراس، نامهای وکلا را با نوعیت قاچاق، عریضه‌ها و فرار مالیاتی، برملا می‌سازد... این مسخرگی و افشای غارتگری‌های طرفین، بار بار در هر استیضاح و استجواب، صورت گرفته که اسناد آن در یوتیوب و آرشیف تلویزیون‌ها موجود است.

نام افراد

افرادی را که وزیر مالیه نام میبرد، من درین نوشتار، حذف کرده ام. در سرتاسر این نوشته، از این شیوه کار گرفته شده است. نام صد ها دولتی و غیر دولتی، به حیث مختلس، غاصب زمین و قاچاق مواد مخدر، در مطبوعات برآمده است، اما، درین تحقیق تلاش نویسنده درین است که زر و زور، فساد و غصب را بکاود و به چند و چون آن پردازد نه به بیوگرافی زراندوز و زمینخور. اگر قرار باشد فهرستی از فاسد، غاصب، قاچاقبر، خائن، تبهکار، جاسوس، معامله گر تهیه شود، خودش مثنوی هفتاد من کاغذ می شود. از سوی دگر، من نه بخاطر قیل و قال و نه بخاطر رسیدن به لقمه چرب، نه بخاطر افشاگری و جنگ زرگری، خود را به این درد سر، نینداخته ام، آرزویم این است که مقدمه ای برای بحث طبقات اجتماعی، نوشته باشم.

ثروت و قدرت دو عنصری است که تفکر و اخلاقیات را تغییر می دهد. با هر ایدئولوژی و در هر تنظیم و حزبی که باشی بعد از رسیدن به ثروت و قدرت، تغیر می خوری. تنظیمی های خورجین طلایی، که به جایگاه قدرت و ثروت رسیده اند، اینک بخاطر حفظ قدرت و دارایی، حاضرند تا در خطابه ها، بجای آیت الکرسی از کتاب "سفر بیگل" نیز نقل قول بیاورند. بجای تذکره دارالاسلام پاسپورت دارالکفر را بگیرند. بجای جهادیسلم سلفی از هومانسیم داوینچی سخن بگویند. این ثروتمندان، مانند سامری، دنیا و آخرت را فدای بلند منزل ها، زمینخوری ها و زر پرستی ها کرده اند... در فکر معلولین جهاد نیستند، برای بازماندگان شهدا، کوچکترین کمکی انجام نداده اند. صفوف مجاهدین که بار جنگ را بردوش کشیده و فعلن فقیر و برباد شده و بیکار هستند، هیچ ریشی برای نجات شان نمی جنبد.

جنبشی ها

حلقه ای در زنجیره قدرت است. از اداره مؤقت تا امروز، پره ای در ماشین معادلات سیاسی بوده اند. جنبش ملی اسلامی یک حرکت سیاسی- قومی است، هرچند، پسوند ملی و اسلامی را در خود چسپانده است. از بدو تأسیس تا امروز در مسیر قدرت و ثروت رفته است. با استفاده از نام و انرژی قوم، به مقامات دولتی و ملوک الطوایفی ها رسیده اند. جنبشی ها که در تأسیس دو دولت اسلامی نقش داشته اند (جمهوری اسلامی 1992 و جمهوری اسلامی 2001) خود را در موقف پادشاه ساز، می بینند. از 1992 تا امروز، دوبار بر گنج های باد آورده خوابیده اند...

کتگوری اول: افرادی است که در ارگ و کابینه راه یافته و به یک فیصدی معین شریک قدرت اند و در شرکت سهامی دولت، سهم شان معلوم است. سران جنبشی از 1992 تا 2001 نیز در شمال کشور دارای ثروت و ملوک الطوایفی بوده اند. طی دو دههٔ پسین به ثروتمندی افسانوی رسیده اند.

کتگوری دوم: افرادی را دربر می گیرد که در مقام مامورین عالیرتبه، والی، ولسوال و افسران چندستاره... احراز قدرت کرده اند. از هیچ گونه غارت و جمع آوری پول دریغ نورزیده و جایگاه شانرا تا طبقات زرین رسانیده اند.

کتگوری سوم: افرادی هستند که یا از هواداران جنبش اند یا به هیمن نام تاپه خورده اند. اینان، دارای موقف های پائین و تخصصی می باشند. در گروه غارتگران و ثروتمندان قرار نمی گیرند. با سلیقه و لیاقت خود در ادارات دولتی کار می کنند...

جنگجویان و تفنگداران جنبش، مانند صفوف مجاهدین، فقیر و نادار هستند. لقمهٔ دهن توپ... صفوف مجاهدین و صفوف جنبشی از لحاظ طبقاتی بین شان تمایزی وجود ندارد، چون هردو اولاد فقیر و مربوط به طبقهٔ محروم و تحتانی جامعهٔ موجوده هستند.

کلان های جنبشی، در وندگیری و اختلاس، برادران تنی حلقهٔ ارگ، تکنوکراتان و تنظیمی ها هستند ... بسم الله و انشاء الله تا هنوز در زبان شان جای واقعی خود را نیافته است. در برزخ هورا و الله اکبر گیر مانده اند. جنبش اسلامی نیز مانند سایر نهادها، از لحاظ گروه بندی، به چندین توت و گروه تقسیم شده و هر کدام شان از خود ثروت و قدرت های علیحده ای دارند.

یک مشکل عمومی جامعهٔ ما این شده که افراد را نه از روی باورهای خودش بلکه از روی ملیت و قومش تاپه می زنند: هر ازبک، جنبشی است و هر پشتون، افغان ملتی و حزب اسلامی، (طالبان خو بجایش باشد) هر هزاره به طور اتومات وحدتی است و هر تاجیک، شورای نظار و جمعیتی... در حالی که این طور نیست و نمی تواند اینطور باشد... در دولت و حکومت کشور، به همین گونه برخورد می گردد... و مامورین و افسران دولتی، قربانی این طرز تلقی می شوند.

سلطنتی ها

قرار بوده تا در کنفرانس بُن، ریاست ادارهٔ مؤقت را به سلطنتی ها بدهند. اما زور تنظیمی و جنبشی، نگذاشته تا قدرت بدست شاه و سلطنت طلبان بیفتد.

سلطنتی ها به دو کتگوری تقسیم می گردند.

کتگوری اول: افرادی هستند که مربوط به خاندان سلطنتی اند. فاقد حزب سیاسی و سازمانیافتگی. فاقد نشریه و رسانه. مردمان تنبل و غیر سیاسی. در رویای ثروت، تاج و تخت...

کتگوری دوم: شامل افرادی می شوند که به حیث تکنوکرات و بوروکرات، از سلطنتی ها دفاع می کنند... و در جریان روم نفس کشیده اند، طیفی از افراد پیر و قدیمی. معدودی از اینها بعد از بُن، در مقامات دولتی نصب شدند، و از برکت چوکی و مقام، صاحب ثروت و اقتدار شده اند.

سلطنتی ها از لحاظ سیاسی همیشه در عقب کاروان راه رفته اند. در چهاردههٔ پسین، در هیچ مقطعی، پیشگام و پیشتاز نبوده اند... ظاهر خان با بقایای خاندان سلطنتی، توانستند تا با استفاده از اقتدار دولتی، قواله های عصر عتیقه را زنده بسازند و دارایی های غیر منقول خود را به پول نقد و شماره های بانکی انتقال دهند... حواریون تکنوکرات سلطنتی، از طریق اشغال کرسی و اختلاس، به ثروت های قابل ملاحظه ای رسیده اند. سلطنتی ها بخاطری که با تنظیم های افراطی میانه خوبی ندارند، کوشش می کنند تا ریش بگذارند و از تسبیح هایی استفاده کنند که درازتر از تسبیح های تنظیمی باشند. با سر لُج در ملای عام نماز نمی خوانند، تاپهٔ نامسلمانی را از طرف تنظیم ها هنوز بر پیشانی دارند. در آستین مطلا پیاله پنهان است.

شاید اگر از خانوادهٔ داود خان چند تایی زنده می ماندند، در میان شان، افراد با شجاعتی میروئید تا راه داود خان را در عرصهٔ سیاسی و تحولات اجتماعی، ادامه می دادند. اما متأسفانه در خاندان سلطنتی، شخصیت ممتاز سیاسی نروئید.

متفرقه یی ها

در این بحث، متفرقه یی ها به کسانی اطلاق می گردد که با سوابق مختلفهٔ سیاسی در بدنهٔ قدرت به مقامات بالا و پائین رسیده اند... افرادی با سابقهٔ افغان ملتی، شعله یی، پرچمی، خلقی و ستمی، تا مقامات کلیدی (حلقهٔ ارگ، وزارت، معینیت، سفارت و ولایت، ریاست...) ارتقا یافته اند.

اینها از نام و علاقهٔ شخصی خود به مقامات رسیده اند. با هویت های حزبی و تشکیلاتی قدیمی خود ارتباطی ندارند. از جریان شعلهٔ جاوید، چندین گروه و سازمان سیاسی باقی مانده که هر کدام دارای مواضع سیاسی و ایدئولوژیک بخود هستند، حزب دموکراتیک خلق نیز به چندین حزب و گره تقسیم شده، سازمان سازا و سفزا (ستمی ها) به چند گروه و نهاد تبدیل شده اند، حزب سوسیال دموکرات افغانستان (افغان ملت) مانند سایر احزاب چپ و دموکرات، به شاخه های گوناگون تقسیم شده است... بنابراین، اگر یک فرد با نام و هویت شعله یی، خلقی، پرچمی، ستمی و افغان ملتی به ارگ و مقامات رسیده اند، کار شخصی یا متکی به گروه کوچک منوط بخود شان بوده است، نه زور سازمانی و حزبی. افرادی که با سوابق شعله یی، پرچمی، خلقی و ستمی و افغان ملتی به مقامات بالا و کلیدی رسیده اند، از دو جای، سرچشمه می گیرد:

1. از طریق روابط با حلقهٔ تکنوکرات ارگ، تنظیمی ها و جنبشی ها.

2. یا از طریق پشتوانه خارجی ها.

اینانی که به مقامات بالا تکیه زده اند، در پولگرایی و زراندوزی، مطابق برنامه استراتژیک دولت اسلامی (چور و غارتگری) نقش خود را بصورت دقیق و کارشناسانه انجام داده اند... آنچه را که در مزرعه زرین مقامات بالایی، دیگران درو می کنند اینها نیز همان را درو می کنند. از لحاظ تطور طبقاتی هیچ نوع تمایزی بین تنظیمی و جنبشی و این کتگوری متفرقه نمی باشد. بحث طبقه، به زر و زور ارتباط دارد، این متفرقه یی ها نیز هم به زور تکیه زده و هم به درجات متفاوتی به زر رسیده اند.

یکی از مشکلات جامعه سیاسی ما این است که افراد را با هویت های قدیمی شان می شناسند. تاپه ها آنقدر عمیق اند که گویی مانند مهر آتشین بر پیشانی شان حک شده است. با آنکه دیگر شعله یی، افغان ملتی، خلقی، پرچمی و ستمی به مفهوم سابقه آن وجود ندارد، سازمان ها و احزاب تاریخی شان، بعد از تجزیه و انشعابات به گروه ها و نامهای جدید و اندیشه های جدید، تبدیل شده است، اما احزاب موجوده و جامعه بازهم افراد را به همان نام های قدیمی می شناسند. (شعله یی، اخوانی، خلقی، پرچمی، ستمی، افغان ملتی، مساواتی، غورزنگی...). این احزاب و سازمان ها، در دوران خود (قبل از کودتای ثور) هر کدام به اندازه وزن خود، در جامعه مطرح بودند، ولی حالا که 200 حزب راجستر شده داریم، افکار عامه، اکثریت آنها را نه نام شانرا شنیده اند و نه علاقه ای به فعالیت های شان دارند. البته در کتگوری متفرقه یی ها، مانند کتگوری های پاکدامن سایر گروه ها، پاکدامن وجود دارد. قابل تذکر است که صدها و هزاران نفر زیر این هویت های سیاسی قدیمی در دولت به حیث مامور، معلم، استاد، انجنیر و افسر .. کار می کنند ولی، جز ثروتمندان و طبقات بالا نیستند بلکه در طبقات پائین و فقیر جامعه قرار می گیرند.

در مجلس امپراطورهای دالر نشسته اند

داستان قدرت و ثروت در دو دهه پسین، آنقدر غمناک و خوف انگیز است که حتا فریاد حافظ نیز نمی تواند گرد این غم را از شانه های فقر بتکاند.

اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد

من و ساقی به هم تازیم و بنیادش براندازیم

و به همین طور لایه های دیگری وجود دارند که نقش گریس را در ماشین قدرت و ثروت بازی می کنند. قدرت و ثروت، در کنار هم نشسته اند. طبقات زرین که در بالا "ذکر خیر" شان رفت، از 2001 تا ایندم بر گرد گوساله طلایی، می چرخند. تحصیل، دانش، تخصص، جهاد، مقاومت، آبرو، مملکت، مردم، عدالت، انصاف ... برای شان به چیزی درجه آخر یا پوچ تبدیل شده و آنچه برای شان ارزش دارد دالر و دارایی است. بقول داکتر رمضان بشردوست که اشاره به برخی از وکیلان در جلسه رسمی می گوید نه یک بار که چندین بار گفته است:

"در مجلس امپراطور های دالر نشسته اند"

پارلمان، کابینه، قضا، شورای امنیت، اداره امور، اداره ارگان های محلی ... عناصر و بازو های دولت اسلامی افغانستان را می سازند.

دولت فعلی (دولت بعد از 2001) از هیچ دیدگاهی به دولت شباهت ندارد حتا شبه دولت نیز نیست. حتا اداره نیست بل داره است. شبکه ای از روابط مافیایی است. مافیای خانوادگی، مافیای حزبی، مافیای استخباراتی، مافیای سیاسی، مافیای اقتصادی، مافیای قومی، مافیای مذهبی ... هر شخصی که بر تخت ارگ می نشیند، فقط با روابط نزدیک خود، می خندد. دیگران را سر می زند. وزیر، که به وزارت خانه رسید اولین فرمانش، خویش خوری، تصفیۀ قومی و گروهی در سطح چوکی های بلند وزارت است که به سرعت برق، عملی می گردد. زیر نام هر قومی و تنظیمی که وزارت را تسخیر کرد، اقوام و گروه های دیگر را اضافی دانسته و به تصفیۀ آنها دست می زند.

و همین فرمول در سطح عمومی دولت تطبیق می گردد. از 2001 تا 2019 بر اساس همین فرمول پیش رفته اند. چون سیستم دولتی وجود ندارد. هرکس که دستش به ارگ می رسد، از الف تا یا را تبدیل و تعویض می کند. تصفیه را در تمامی عرصه ها رسوخ داده یعنی که پرزه های سیستم را از بیخ و بن، تغییر می دهند. و این کار پر هزینه و غیر انسانی را بخاطر منافع شخصی و حلقه های نزدیک به خود انجام می دهند... تشکیل "حلقۀ محرم" در ادارات به منظور خورد و برد و حق بگیر و حق بده وجود دارد.

دولت-ملت های مدرن، دارای اسکلیت و سیستم با ثبات و پایدار دیوانسالاری است، مهره های بالایی (رئیس جمهور، صدراعظم و وزیران) می آیند و میروند، مابقی مامورین و متخصصین، مدیران و رؤسا، در هرسه قوا، پابرجا مانده و بکار خویش ادامه میدهند. اتفاق می افتد که گاهی صدراعظم با وزرای کابینه اش، استعفا می دهند و تا تعیین کابینۀ جدید (که گاهی در برخی از کشور های اروپایی تا شش ماه و بیشتر، صدراعظم و وزرا انتخاب نمی شوند، اما سیستم بوروکراسی وجود دارد) وزارت خانه ها، پارلمان و قضا، بدون کدام پریشانی و اختلال، به کار خود ادامه می دهند و هیچ انسدادی در کارهای دولتی رخ نمی دهد. یا یک وزیر استعفا می دهد، هیچ تغییری در وزارتخانه بوجود نمی آید... اگر دولت وجود داشته باشد، اگر سیستم موجود باشد، با تغییر رئیس جمهور، صدراعظم و وزیر ... تمام حلقه های زنجیر دولتی و حکومتی تعویض نمی گردد.

ولی در دولت های کابل، که سیستم وجود ندارد، دستگاه فاسد است، با کوچکترین تغییر، حلقه های زنجیر، فرو می پاشند و همه چیز دچار بحران، اختلال و تغییر می شوند. در دورۀ قره قلی و چین، کرزی تلاش داشت تا آل کرزی را به شهرت و ثروت برساند و معاونین جهادی، تلاش داشتند تا روابط تنظیمی خود را در چوکی های مقتدر و عایداتی مقرر نمایند. دولت طولانی کرزی، بانی فساد اداری و

مدیریت مواد مخدر است. دوره لنگی و نکتایی (ارگ و سپیدار) که ادامه سیستم فاسد قبلی است، لقمه های چرب را در دهن خود و خانواده کرده... و رسواترین دوره چور و چپاول را بنمایش گذاشته، گراف مواد مخدر را بالا برده، بدترین نوع فساد اداری را تأمین کرده. جغرافیای فقر و بدبختی را کلانتر از مساحت کشور نموده است.

خودکامگی دولتی

این سرطان مزمن، یکی از آسیب های شبکه های دولتی موجوده افغانستان است. خودکامگی و تمرکز قدرت در این دولت، با قهارترین شکل آن بنمایش درآمده است. چون سیستم و نظام وجود ندارد، فرد به جای سیستم و نظام می نشیند. سلطه فرد بجای اراده عمومی عمل می کند. رئیس جمهور کرزی، طی حاکمیت چهارده ساله اش، تمرکز قدرت را ایجاد نمود. برادرانش، حلقه اولیه قدرت شمرده می شد. الیگارش خانوادگی... حلقه دوم متشکل بود از دوستان محدود و وفادار به او یعنی تکنوکراتان، و حلقه سوم را به متحدین سیاسی خود (تنظیمها) بخشیده بود. قدرت سیاسی، به آل کرزی و حلقه ارگ خلاصه می شد. از تقسیم چوکی های دولتی تا چپاول مالی و اقتصادی، در درون ارگ و روابط قدرت، پنهان و متمرکز ساخته شده بود. در دوره غنی نیز، از قصر گلخانه تا ولایات، از کابینه تا ولسوالی ها، از سفارت تا تصدی مسلخ... سرچشمه های عایداتی، در زیر کنترل و باجگیری قرار داشته... همه مملکت با سوت و کمپیوتر ارگ کنترل می شد.

مشاور دانی

لشکری از مشاورین در دولت وجود دارد. این مشاورین اغلباً کسانی هستند که برای روز مبادا در دایره قدرت حفظ می گردند. مشاورین از شخصیت هایی تشکیل گردیده، که دارای ویژگیهایی اند که بدر ارگ و مقامات دولتی می خورند. دو نوع مشاورین وجود دارد. داخلی و خارجی.

مشاورین داخلی

یکی از مسخره گی های دولت های کرزی- غنی، همین مشاورین است. در ارگ، صد ها آدم را به حیث مشاور در مشاوردانی ارگ انداخته اند. مشاور قومی، مشاور دینی، مشاور اقتصادی، مشاور سیاسی، مشاور فرهنگی، مشاور استخباراتی... مشاورین بر اساس سهمیه زورمندان تنظیمی، قومی و تکنوکرات، پندانده می شوند... مشاورین در ریاست جمهوری، بیان عدم تمرکز یا تکثر قدرت نیست بلکه نمایش حقیقی استبداد و تمرکز قدرت است. مشاورین بی صلاحیت فقط معاش خود را از بیت المال می گیرند و لقب مشاور ارگ را برای خود غنیمتی برای کارت موثر مهمانی ها و منزلت اجتماعی می دانند. به رئیس جمهور مشوره نمی دهند بلکه مانند دکاندار مندوی، اخبار ظاهری ارگ، مملکت و رئیس جمهور را از طریق تلویزیون ها با خبر می شوند... حضور لشکر مشاورین در ارگ، این

نکته را تثبیت می کند که دولت موجوده ، اداره ای است که بر مبنای شرکت سهامی و معامله گری بنیاد یافته است.

نظام الملک در کتاب سیرالملوک می گوید که سلطان محمود غزنوی در دربار خود که یک امپراطوری بزرگ بود، بیست نفر ندیم داشت. این ندیمان به دو گروه تقسیم می شدند. ده نفر در حالت ایستاده و ده نفر در حالت نشسته. با لباس های زینتی و قیمتی. ندیمان دربار، کدام وظیفه خاص و مهمی نداشتند. حق داشتند که همیشه در دربار باشند، بخورند و بنوشند و زینت دربار باشند اما حق نداشتند که برای سلطان بگویند این "کار را بکن" و "آن را نباید کرد". همیشه دست به سینه و گوش به فرمان بودند. مشاورین ارگ مانند ندیمان دربار سلطان محمود غزنوی است که کار شان معلوم نیست فقط بخاطر زینت ارگ و خالی کردن بیت المال به این مناصب نصب شده اند.

این مشاورین فقط یک نام است برای زود بند های گروهی و مصرف پول های بادآورده. در غیر آن، خود ارگ، سپیدار و کابینه و والیان چی کارهایی را انجام داده اند که این مشاورین دیرمانده و اضافه بست ها، کار های باقیمانده را مشوره بدهند. وزارت خانه ها همه ساله از بی مسئولیتی و بی ظرفیتی 30 فیصد بدوجه انکشافی خود را مصرف کرده نمی توانند و اما مشاورین مانند عالیرتبان، همه در خواب رفته اند... مشاورین جزء حلقه های اساسی دولت بشمار نمی آیند، هر شخصی که از کابینه یا والی گری یا سفارت... بیکار می شوند، در مشاور دانی ارگ، سپیدار، و شورای امنیت ملی انداخته می شوند... مشاورین، سال یک بار رئیس جمهور را آنهم در نماز عید قربان، در حویلی ارگ می بینند و گوشت قربانی را بطور مشترک صرف می کنند.

تحقیق تازه ما نشان می دهد که

تعداد مشاوران ریاست جمهوری به 110 تن میرسد

رئیس جمهور تنها 31 مشاور در امور قومی دارد که شامل:

وحیدالله سباون، شهزاده مسعود، محمد علم راسخ، محمد هاشم زارع، سید محمد امین طارق، عبدالطیف ابراهیمی، جمعه خان همدرد، گل آغا شیرزوی، امان الله زدران، آقا حسین هاشمی لولنجی نظر محمد اسحاق زی، شجاع الملک جلاله، گجروال، محمد طاهر صافی، خادم حسین ناطقی، محمد نسیم مهدی، شیرعلم شهادتیار، توردی آخند، جنرال سید محمد حسین، شیر محمد آخندزاده، عبدالستار ملاخیل، سلیمان یاری، محمد صدیق عزیز، ضامن علی بهسودی نوروز علی اعتمادی، رحمت الله راشیدی، محمد یعقوب شمس، سیدشاه ناصر نادری، محمد اکبر اکبر، محمد هاشم صالحی و محمد یوسف واعظی.

مشاورین 5000 دالر یا بالاتر از آن تنخواه می گیرند. موثر، دو محافظ، سه کارمند خدماتی و مصارف روزانه از جمله امتیازات دیگری است که همه مشاوران ریاست جمهوری از آنها بهره مند اند گزارش ها نشان می دهند که دست کم برای 5 تن از مشاورین در شیرپور خانه

داده شده است.

تلویزیون یک 2012

www.dailyafghanistan.com/national_detail.php?post

بر اساس سند دولتی ،

اشرف غنی در ریاست جمهوری 484 مشاور دارد

معاش این مشاوران سالانه میلیون ها دالر می شود.

از سوی دیگر شاه حسین مرتضوی سخنگوی ریاست جمهوری به روزنامه

ماندگار گفته که سند مرتبط به مشاوران اشرف غنی حقیقت ندارد، اشرف

غنی 112 مشاور دارد که پنجاه نفر آن از دوره حامد کرزی باقی مانده و

مابقی از سوی اشرف غنی به کار گماشته شده اند

آریانا نیوز 2018

<https://ariananews.co/news>

تحقیقات نشان می دهد که

داکتر عبدالله عبدالله رئیس اجرائیه

بیش از 111 مشاور در کاخ سپیدار دارد که برخی از مشاورین،

خودشان مشاورانی دارند. جاوید فیصل سخنگوی ریاست اجرائیه

رسماً اعلام کرد که داکتر عبدالله 80 مشاور رسمی دارد و مابقی

مشاورین افتخاری و قراردادی هستند و از دلسوزی کاری کنند

بیشترین مشاورین از 4 تا 6 هزار دالر معاش دریافت می کنند...

آریانا نیوز 2018

<https://ariananews.co/news> مشاورین

مشاورین خارجی

مشوره نمی دهند بلکه فرمان صادر می کنند. مشاورین خارجی، جای شان و فرمان شان جداسست و با مشاورین داخلی بلحاظ معاش و صلاحیت، تفاوت بنیادی دارند. از دوره حزب دموکراتیک خلق، مردم افغانستان با نام مشاورین آشنا شدند و از همان زمان با نام مشاور، حساسیت دارند. این کلمه دارای بار سیاسی و استخباراتی است. مشاور خارجی یعنی فرمانروا... مشاورین خارجی در خورد و برد اقتصادی و قراردادی ها، نقش اساسی دارند و از امتیازات بلند مالی برخوردار هستند... در واقع یک خورد ضابط امریکایی، قادر است تا بر وزرای ارتشی و امنیتی کشور فرمانروایی داشته باشد.

در مکتوب رسمی به امضای اشرف غنی رئیس جمهور آمده

که آقای ولفگانگ پلاسا به حیث مشاور ارشد ریاست جمهوری

با معاش ماهانه 41 هزار دوصد پنجاه دالر امریکایی موافقت

شده است

بی بی سی فارسی 2019

<https://.bbc.com/persian/afghanistan>

شیرپور، دولت و طبقات

رابطه بین دولت و طبقات را می توان در قضیه شیرپور مشاهده کرد. شیر پور در 2003 ویران شد. شیرپور، مکان تاریخی که در آن مکناتن کشته شده بود، اینک با پشت کردن به وزیر اکبرخان، ویران می گردد و زمینش به کسانی توزیع می گردد که هم مکناتن و هم اکبرخان برای شان قابل احترام می باشند و مکناتن را مکناتن صاحب، می گویند.

مکناتن صاحب بموجب فرمان جناب ملکه انگلستان مستعد فرمان فرمای هندوستان گردیده و خوشی های نموده و درباب گرفتاری بعضی امرای کابل تدابیر در خاک می نمود اولیای دولت مصلحت نموده و در چاه نیت خود افتاده ... سلسله بدی و بدکاری نسبت به انگریزان مقرون مصلحت نیست، اما، قسم به کلام الله نموده اند که عالیجناب مکناتن صاحب را به قتل برسانند....

نوی مکارک، میرزا عظامحمد / کابل 1854 م ، ص 147

صاحب والا مناقب مستر ولیم جی مکناتن صاحب بهادر از مهاراجه رنجیت سنگه محرره ۲۳ شهر ربیع الثانی سنه ۱۲۵۴ هجریه نوشته آورده ...

واقعات، شاه شجاع 1839 ص 105

خون شاه شجاع تا هنوز درشرائین فرمانروایان جریان دارد. شیرپور، چور می شود. دولت دالری، طبقات جدید ثروتمند را می سازد. اولین کار دولت کرزی در آغاز فرمانروایی، تقسیم چهارصد جریب زمین شیرپور، به حلقه ارگ، تکنوکراتان، بوروکراتان، تنظیمی، جنبشی، سلطنتی و قومندانان ارشد، بود. شیرپور به نمره های شش بسوه ای تجزیه می گردد. قصر های خشخاشی و کاخ های اختلاسی در آن ساخته می شود. حدود چهل نفر، پول زمین ها را (که هر نمره دوازده هزار دالر می شود)، پرداخته مابقی، حتا پول زمین ها را نداده و آنرا حق حلال و غنیمت دانسته اند....

اینها زور مندانی هستند که هر یک شان بنام زن و پسر خود چندین نمره زمین در شیرپور گرفته اند و تا حال حتا پول زمین های شان را نپرداخته اند... از جمله کلان ها که همه

میلیونرها هستند یکی از آنها که در شیرپور خانه جور کرده، برایم گفت در جایت بنشین و زورت به من نمیرسد در آن وقت آدم کلان بود حالا هم کلان است... من در تحصیل پول زمین های شیرپور جدی بودم من در جریان کار بودم که مرا جناب رئیس صاحب جمهور از کار معزول کردند...

عبدالجبار ثابت، لوی سارنوال افغانستان، اکتبر 2014

مصاحبه با تلویزیون یک کابل

www.youtube.com/watch?v=Dj9AhVrq64g

در این فاجعه، خانه های مردم نیز طعمه دزدان می گردد. بولدوزرها به غرش می افتند و یک تعداد خانه های متصل به سرک ها و حوالی را ویران می کنند و به مردم با صدای جار گفته می شود، اینجا منطقه دیپلماتیک، لوکس و قیمتی ساخته می شود و شما به جای اصلی تان تشریف ببرید (زاغه نشین شوید) که تا هنوز به صاحبان خانه های ویران شده کسی زمین و پول مناسب نداده، اگر داده به قیمت نرخ کاه داده شده است مردم و پرستیژ تاریخی، متضرر اصلی این حادثه بوده اند.

حدود 400 نفر در شیرپور قصر های میلیون دالری آباد کرده اند. از وزیر تا والی، از ارگ نشین تا قومندان، از وکیل تا سفیر، از مشاور تا مافیا... که لست نامهای شان بار بار از رسانه ها بیرون شده است. دولت جدید به طبقه جدید ضرورت دارد. طبقه جدید به ثروت نوین ضرورت دارد، ثروتمند جدید به قصر های نو و تازه ضرورت دارد... طبقات زرین، نمی توانند در خانه های عادی زندگی کنند. طبقات جدید بالایی، که دارای چوکی و منصب های کلان دولتی هم هستند، خانه های شان نیز می باید، نشانی از بزرگی و مکنت داشته باشد... بسیاری از ضروریات این تعمیرات از کشور های خارجی آورده شده است.

بزودی کاخ ها و قصر ها بر ویرانه های شیرپور آباد شد. چون ثروتمندان تازه بدوران رسیده، چندین خانه دارند، از خانه های شیرپور به حیث گاو شیری استفاده کردند. بازار مؤسسات خارجی گرم بود و خانه های خود را از 30 تا 60 هزار دالر (ماهانه) به کرایه دادند و کرایه یک ساله آنها در شماره های بانکی داخلی و خارجی خود به حیث پیسه سفید و حلال، انتقال می دادند. میلیون ها دالر از مدرک کرایه شیرپور، در جیب های شان سرازیر می گردید... دولتی های زورمند، چندین خانه و چندین قواله شرعی برای دارایی های غیر منقول خود داشتند. حق حلال! ...

منطقه ای که در کابل (تپه بی بی مهر، دهکده شیرپور) موزیم حماسی مقاومت علیه بیگانه، پنداشته می شد، اینک به ضد خود تبدیل می گردد. حوادثی که در جنگ اول افغان - انگلیس در کابل گذشته، چون در آنزمان در کابل روزنامه و جریده ای وجود نداشت، از زبان سلف، سینه به سینه انتقال یافته، تا

به مؤرخین معاصر و ما رسیده است) کتاب شاه شجاع بنام واقعات و کتاب مرزا عطامحمد بنام نوای معارک، در همین دوره نوشته شده اند که در بالا دو نقل قول کوتاه، از آنها درج شد) اما، ببینیم که در همین زمانه در لندن، مهد استعمار و اطلاعات، چی اخبار و اسطوره هایی در مورد مقاومت کابل، شیرپور و تپه بی بی مهر، در روزنامه های انگلیسی، در گردش بوده است؟

افغان ها مردمانی هستند دلاور، سخت کوش و مستقل

از کار های حرفه ای و تجارتی گریزان و متنفر هستند

افغانستان یکی از کشور های وسیع آسیایی است که از یک طرف بین هند و فارس ، در شمال غربی هندوستان، و از طرف دیگر بین هندوکش و اقیانوس هند قرار دارد. در گذشته افغانستان، ایالات خراسان فارس، کوهستان، هرات، بلوچستان، کشمیر، سند و بخش مهمی از پنجاب را دربر می گرفت. در محدوده کنونی، ساکنان این کشور حدوداً بیشتر از چهارمیلیون نفر نیست.... موقعیت جغرافیایی افغانستان و خصایص ویژه مردم آن اهمیت سیاسی خاصی باین کشور می بخشد بطوری که در امور سیاسی آسیای مرکزی نمیتوان آن را دست کم گرفت. دولت این کشور پادشاهی است. کشور به ایالاتی تقسیم شده و هر بخش آن به یکی از نمایندگان شاه واگذار شده است. آنان مالیات را جمع می کنند و به پایتخت میفرستند. افغان ها مردمان دلاور و مستقلی هستند، کار انحصاری آنان گله داری و کشاورزی است از کار های حرفه ای و تجارتی گریزان هستند و بدین کار ها بدیده تنفر می نگرند و اغلب آنها را به عهده هندو ها و نیز شهر نشینان واگذار میکنند. آنان جنگ را نوعی سرگرمی برای گریز از زندگی یکنواخت سنتی می انگارند. افغان ها مرکب از اقوامی هستند که سرکردگی هریک از آن ها بعهدۀ رئیس قوم بوده و گونه ای از قدرت فتودالی را اعمال میکنند. در اثر عشق وافر به استقلال فردی و نفرت زیاد از قدرت متمرکز، آنان تا کنون نتوانسته اند به یک ملت نیرومند تبدیل شوند. قضاوت در شهر ها بعهدۀ قاضی است ولی افغان ها ندرتاً به قانون متوسل می شوند. در مورد تنبیه، قدرت خوانین به حد اختیار مرگ و زندگی افراد پیش میرود. افغان ها پیرو دین اسلام بوده و مذهب تسنن دارند لیکن در این مورد خیلی متعصب نیستند گاهی اتفاق افتاده است که با اهل تشیع پیمان اتحاد و دوستی بسته اند. ...

در ششم اگست 1839 دروازه های کابل بوسیله انگلیسی ها منفجر گردید و ظاهراً سلطنت را شاه شجاع بعهدۀ گرفت ولی در باطن قدرت اصلی در دست مکناتن فرمانده انگلیسی بود. و تمام هزینه های افغانستان از خزانه هند تأمین می شد. در طی سال های 1840 و 1841 مردم در سرتاسر افغانستان دست به عصیان زدند. مک ناتن به لندن نوشت که این وضع از ویژگی های عادی مردم افغان است، همه چیز بر وفق مراد است و قدرت شاه شجاع در حال استحکام میباشد. در اکتبر 1840 دوست محمدخان تسلیم انگلیسی ها شد و سپس به هند اعزام گشت... اشغال افغانستان سالیانه 1250000 لیور استرلینگ برای خزانه داری هند هزینه ایجاد می کرد. هزینه های سلطنتی شاه شجاع، پرداخت حقوق کارمندان و تمام مخارج دربار و حکومت از خزانه هند تأمین می شد. رؤسای قبایل، در قبال حفظ آرامش و احتراز از آشوب، مقرری مخصوصی میگرفتند یا به معنی دیگر، انگلیسی ها آن را

بحساب خزینۀ هند خریده بودند. به مکناتن اطلاع داده شد که چنین هزینۀ هنگفتی امکان ندارد. مکناتن در پی چاره جویی برآمد و تصمیم گرفت که بار هزینۀ را با تقلیل مقرری رؤسای قبایل، سُبک کند... فرماندهی سپاه انگلیسی در کابل را ژنرال الفین استون بعهده داشت که پیرمردی بود نقرسی، بی تصمیم و ناتوان که مرتب دستورات ضد و نقیض میداد. اطراف اردوگاه ارتفاعاتی وجود داشت که از فراز آن تیراندازان باسانی میتوانستند داخل اردوگاه را نشانه گیری کنند.

در فاصلۀ ارتش و مخازن آذوقه و تجهیزات باغ هایی وجود داشت که دور آنها با دیوار ها محصور بود و نیز قلعۀ کوچکی قرار داشت که در اختیار انگلیسی ها نبود، قلعۀ "بالاحصار" که در کابل قرار داشت ... در 2 نوامبر 1841 شورش آغاز شد. خانۀ الکساندر برنس در شهر مورد حمله قرار گرفت و خود وی نیز به قتل رسید. الفین استون که در اثر دستورات ضد و نقیض خود کاملاً سردرگم شده بود بازهم به پاشیدگی اوضاع می افزود. حتی در آن وضعیت نیز قلعۀ "بالا حصار" را اشغال نکردند. در 3 نوامبر شورشیان قلاع نزدیک به اردوگاه را اشغال کردند. در 9 نوامبر محل آذوقه و مهمات بتصرف افغان ها درآمد. بدینسان انگلیسی ها به گرسنگی دچار شدند. در واقع از اواسط نوامبر، در اثر بی تصمیمی و بی لیاقتی الفین استون، سپاهیان وی، اعم از اروپایی و غیر اروپایی، روحیه خود را چنان باخته بودند که یارای مقابله با افغان ها را در میدان کارزار نداشتند.

مذاکرات آغاز شد و موقعی که مکناتن با رؤسای افغان مشغول گفتگو بود، بقتل رسید. درین هنگام زمین را اندک اندک برف می پوشانید و مواد غذایی کمیاب میشد. بالاخره در اول جنوری 1842 قرارداد تسلیمی به امضاء رسید. کلیه موجودی خزینۀ که برابر با 190000 لیور استرلینگ بود، میبائیستی به افغان ها تحویل داده می شد. در ضمن انگلیسی ها مبلغ 140000 لیور استرلینگ را نیز بعنوان قرض پذیرفتند. تمام توپ ها و سلاح ها میبائیستی تحویل داده می شد. روز 5 جنوری انگلیسی ها عقب نشینی خود را آغاز کردند. تعداد آنان 4500 نفر نظامی و 12000 نفر غیر نظامی بود. در اثر سرما و کمبود مواد غذایی انگلیسی ها دچار همان سرنوشتی شدند که ناپلئون بهنگام عقب نشینی از مسکو شد. با این تفاوت که به عوض قزاقان که از دور با احترام شاهد عقب نشینی ناپلئون بودند، در این جا تیراندازان چیره دست افغانی بر فراز کوه ها قرار میگرفتند و با تفنگ های دور زن خود روزگار را بر انگلیسی ها تیره میساختند. گردنۀ کابل به گورستان تمام ارتش و احساد ضعیف آنان تبدیل شد. 200 نفر اروپایی که توانستند از این جا جان بدر برند در گردونۀ جگ دلک نابود شدند. تنها یک نفر طبیب بنام برایدن (Brydon) توانست خود را به جلیل آباد برساند و وقایع را تعریف کند. افغان ها بسیاری از افسران انگلیسی را بعنوان اسیر زندانی کرده بودند... شاه شجاع کشته شده بود و از آن هنگام به بعد دیگر دولت بسامانی در افغانستان وجود نداشت. انگلیسی ها دوست محمد خان را از زندان آزاد کرده به افغانستان بازگرداندند. بدینسان بود که اقدام انگلستان برای تحمیل امیری به افغان ها پایان رسید.

مقالۀ افغانستان

فریدریش انگلس/ لندن/ 10 اگست 1857

دولت یکنفره

با خانه نشین شدن کرزی، خودکامگی و تمرکز گرایی وارد مرحله عصبی تر و خشن تر می گردد. آل کرزی (دولت برادران) بعد از چهارده سال سیطره می رود و دولت یکنفره به جایش می نشیند. رئیس جمهور غنی، طی این پنجسال، به متمرکز ترین نوع قدرت سیاسی دست زده (2014-2019) و دست کرزی را نیز از پشت بسته است. آنچه او ظاهراً در قالب مغز متفکر و تکنوکرات مدرن انجام می دهد نه سلطان محمود غزنوی و نه اخناتون فرعون مصر، بدان دست برده است. غنی، نمونه هولناکترین نوع تمرکز قدرت است... دولت یکنفره، تحمیل اراده فرد بر مقامات اداری، قانون و جامعه است. دولت های یکنفره، از شجاعت و زور سرچشمه نمی گیرد بلکه ناشی از ضعف و زبونی می باشد. مطالعات روانشناسی در مورد امپراتور های مدرن، نشان داده اند که خونریز ترین خود کامه ها، زبون ترین و ترسو ترین کرکتر ها بوده اند.

غنی، مانند الیگارش فامیلی کرزی نیست، خودش و همسر خارجی اش، حلقه اول و نوک هرم تمرکز را در ارگ می سازند، بعد از این حلقه دو نفری، یک حلقه چند نفری دارد و بس (حلقه تکنوکراتان سامری و بوروکراتان قارونی). دلش نمی خواهد که قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی را اول از دست خود بعداً از حلقه کوچک بیرون کند... غنی، برخلاف کرزی (که با متحدین تنظیمی خود تا حدودی با مدارا و جورآمد برخورد می کرد)، به متحدین سیاسی و انتخاباتی خود اعتماد نمی کند... معاون اول ریاست جمهوری را بعد از ورود به ارگ و تکیه زدن بر کرسی، بزودی در قسطنطنیه قلابند می کند. تا روی جنگ چناق قلعه تحقیق میدانی نماید. رئیس اجرائیه را در مزرعه سپیدار، محکوم به کشف نخود سیاه و چوکی های خیالی می نماید... جنگ بخاطر قدرت، جنگ بخاطر جیب و منابع عایداتی، جنگ بخاطر گروه و قوم، زنجیره جنگ بین عین و غین، که آبروی مملکت را بر باد داده است، همچنان ادامه دارد. جان کری ها، فرمانروایان کابل را تعیین می کنند... دولت های یکنفره، محصول مشوره مقاماتی است که خرچ دولت را می پردازند... نان می دهند فرمان می دهند.

دولت یکنفره، خود کوزه گر و کوزه خر و کوزه فروش

شخصیت عصبی و شیفته قدرت، علاقه دارد تا چیغها و مشت هایش، قهر مطلقه و جبر متراکم باشد. حاضر نیست یک مدیر گمرک یا مامور مالیه بدون امضای او مقرر گردد. حاضر نیست تا بدون آگاهی وی، وزیران و والیان دست به مصرف ببرند... خودکامه گی از درونش میتراود و میل دارد تا مور و ملخ در زیر فرمانش باشند. خوش دارد که حتا در تعیینات ادارات محلی (والی و ولسوال) فرد اول باشد، از طریق تلیفون و اسکایپ فعالیت های سیاسی و اقتصادی شانرا زیر کنترل داشته باشد. تمرکز نمی گذارد حتا در یک قریه دوردست بدون مشوره با خودکامه، چاه بمبه یی حفر گردد...

افراد خود کامه تلفیقی از قهر و ترس می باشند. بالای وزیر دفاع خود چیغ می زنند اما در برابر خورد ضابط امریکایی، مانند فتر از چوکی می پرنند. زیر دستان و سرمایدار ملی را تا می تواند توهین می کنند اما در مقابل دوفر خارجی، دوقاته می ایستند. افراد خودکامه، ترکیبی از بزدلی و استبداد می باشند. ارگ، استبداد و جباریت را بوجود می آورد. مستبد شدن، مربوط به ابزار و شرایطی است که برای خودکامه در ارگ فراهم شده است. اکثر آدم های ضعیف النفس و ترسو، بعد از احراز قدرت، به افراد مستبد و خود کامه تبدیل می گردند. همانقدر که در زندگی قبلی دست به سینه ایستاده اند، حالا می خواهند که دیگران در مقابلش دست به سینه و دو قاته ایستاده شوند. مستبد و استبداد پذیر، دو نوک خودکامگی را می سازند. هر مستبدي، یک روزی خودش استبداد پذیر بوده که حالا بر دیگران استبداد روا می دارد. و گذشته خود را جبران می کند.

در پنجسال، مخالفت با معاون اول و رئیس اجرائیه اش، ادامه دارد. وزیران و والیان را بشکل سرپرست نگهداری می کند تا وزیر و والی هر لحظه در زیر استرس باشد و هرچه او می گوید همان اجرا شود...و ضمناً بتواند بنحو بهتری ماشین فساد، موادمخدر و جنگ نیابتی را بچرخاند... افرادی که بنام تروریست از طرف امنیت، پولیس و محاکم کشور زندانی شده اند، همان کسی که بیشترین آدم را کشته، زودتر از هر بیگناه دیگر، از زندان رها ساخته می شود. در رها سازی زندانیان خطرناک، کلاه قره قلی کزی را بر سر نهاده است. زندانیانی که نامهای شان در لست سیاه بین المللی درج اند، برای سازماندهی جهادیسیم نوین، از زندان بگرام رها می شوند.

شورای امنیت ملی افغانستان، کتاب هایی زیر نام "هزاران جنایت" در مورد جنایات طالبان به نشر رسانده و میرساند، ارگ و ستره محکمه از جنایات مستند سازی شده، چشم پوشی می کنند. شورای امنیت ملی، بنام جنایات طالبان وبسایت مخصوص و رسمی به سه زبان (انگلیسی، پشتو و دری) می سازد، تا جنایات طالبان مخفی نماند.

www.qurbanyan.af

هزاران جنایت

دطالبانو په لاس د افغان کادرونو او قومي مشرانو قتل عام

۲۰۰۳ - ۲۰۱۹

سخنگوی شورای امنیت ملی افغانستان:

هزاران جنایت نام سلسله کتاب هایی است که

بوسیله شورای امنیت ملی تهیه و به نشر میرسد که در آن

فهرست قتل عام سران قومی و کادرهای افغان که بین سال های

2003 تا 2019 به دست طالبان به قتل رسیده اند، جمع آوری شده است

در نخستین جلد آن، نام متنفذین و سران قومی، داکتران، ماستران، انجنیران، کارکنان صهی،

معلمین، خبرنگاران، مامورین، تحصیل کرده گان و اشخاص خبره ، به نشر رسیده است. هدف ما از نشر این کتاب ها این است که جنایات طالبان پوشیده باقی نماند و از ذهن نسل نو نرود. ما بر بنیاد این اسناد و شواهد از سازمان های حقوق بشری، انسان های مبارز، محاکم داخلی و خارجی و دولت ها، درخواست کرده ایم که صدای های قربانیان را بشنوند و طالبان این قاتلین را مورد بازپرس و مجازات قرار دهند.

طالبان سه هزار متنفذ و کادر تخصصی را ترور نموده است

www.qurbanyan.af

دولت یکنفره، حتا با قوای ثلاثه خود که سر و ته یک کرباسند، جور نمی آید.

ولسی جرگه، وزیر را استیضاح و بجرم اختلاس رد صلاحیت می کند و رئیس جمهور برای همان وزیر مدال افتخار می بخشد. دوسیه اختلاس وزیری که از طرف سنا تهیه شده ... دوسیه را در آشغال ارگ میریزد. سارنوالی دوسیه اخلاقی مامور ارشد ارگ را برملا می سازد ولی رئیس جمهور با یک تیلفون دوسیه را به خاکستر تبدیل می کند. محکمه، والی را به فساد اداری و فساد اخلاقی محکوم می کند، رئیس جمهور، حکم قاضی را به موش های آرشیف می بخشد. رئیس جمهور خودکامه، عاشق تمرکز و صلاحیت زوال ناپذیر است، وزیر را بجای محکمه، با مدال روی سینه، استقبال می کند والی را بجای کوته قلفی، به کوتی باغچه، در مقام مشاور، می فرستد... رسوایی هایی که درین دولت ها دیده ایم در کتاب دراکولا نیز خوانده ایم...

شوراهای ولایتی یکی از نهاد هایی است که در قانون اساسی برسمیت شناخته شده و بوسیله رأی مردم انتخاب می گردند، از طرف دولت معاش داده می شود. وظایف شورا در قانون آمده که دو وظیفه اساسی دارد:

مشوره و نظارت

خودکامه که طرفدار تمرکز بلاقید و شرط است، قانون شورا را به نفع تمرکز قدرت، تغییر می دهد، نظارت را از وظیفه شورا برمیدارد و مشوره دهی را برای شورا کافی می داند. قانون را به نفع خود تغییر می دهد. تمرکز و خودکامگی، هیچگونه نظارت و انتقاد را نمی پذیرد. نمی گذارد که بی اجازه اش سیب گنده از درخت دولتی پائین بریزد. تحمل انتقاد را ندارد، مشوره را نیز نمی پذیرد... حاضر نیستند تا فیصله ها و اطلاعات را در معرض دید مردم قرار بدهند. و بگذارند تا رفتار و فیصله های شان از زیر ذره بین نقد، مشاهده و آزمایش بگذرند.

خودکامگی به تمرکز و یکنفرگی گرایش دارد. هرچه دلش خواست همان را انجام می دهد. تمرکز در دولت فعلی دو حالت دارد، در برابر سلسله مراتب قدرت، در رأس هرم است و به کوچکترین استقلال و اراده دیگرانوقعی نمی گذارد و به سلسله مراتب نیز پابندی ندارد و اما در برابر دونه ها و حامیان خارجی، خودکامگی و تمرکز وجود ندارد بلکه هرم، سرچپه عمل می کند. در یک جا با تمام خشونت و چیغ زدن های مضحک، فرمانرواست و در جای دیگر ، با سرخم و دست به ناف، فرمانبر. البته، این

تناقض و دوگانگی، در تمام سلسله مراتب دولتی جریان دارد. چون چوکی برای شان، سرچشمه عایداتی است، منشاء اقتدار است، حفظ آن به هر قیمت، دارای ارزش بنیادین می باشد. طی دو دهه پسین، تمرکز قدرت وجود دارد اما دولت وجود ندارد. وظیفه دولت مدرن: مدیریت سالم جامعه، تأمین: امنیت، اشتغال، نان، مسکن، حیثیت شهروندان، انتخابات، دموکراسی، استقلال، حاکمیت ارضی، ستر سرحدات، آزادی، قانون، تفکیک قوای ثلاثه، برابری، عدالت اجتماعی، ... کدام این وظایف را دولت کرسی و غنی با متحدین تنظیمی، بوروکرات و تکنوکرات شان، تأمین نموده اند. مانند داره دزدان، در یگانه جایی که بخوبی عمل نموده اند، جمع آوری ثروت، فساد، رسوایی و زمینخوری است.

از کوزه همان بیرون تراود که در اوست دولت، در واقع حاکمیت طبقه حاکم است. دولت های چهل سال پسین، هر کدام طبقات حاکم خود را داشته اند. دولت حزب دموکراتیک، عقاید خود را به حیث طبقه حاکم تولید کرده بود، دولت مجاهدین، عقاید دینی و جهادی خود را تولید کرده بود و امارت طالبان وظیفه اصلی اش تولید روزمره نهی عن المنکر بود... فرهنگی که بوسیله این دولت ها تولید شده، فرهنگ خشونت، فرهنگ تمرکز و خودکامگی، فرهنگ معافیت، فرهنگ چور و چپاول است که در زیر چتر ایدئولوژی، جهاد، دین و تخصص صورت گرفته اند. طبقه حاکم هر قدر خائن و قاتل باشد، هر قدر دزد و چپاولگر باشد، باز هم عده ای از روحانیون، روشنفکران، متنفذین، متخصصین، ... وجود دارند که بخاطر پول و چوکی، از عقاید شان به دفاع بر می خیزند. بخصوص یک عده جوانان تحصیل یافته و متخصص که بخاطر پول و زر جویی، شکار این دولت فاسد می شوند و با سران قدرت، بر سفره خون می نشینند. طبقات حاکم، افکار عامه را از طریق سخنگویان، رسانه های بصری و منبر، دستکاری می کنند.

دولت های دو دهه پسین که حاکمیت طبقات زراندوز و زمینخور است، عقاید حاکم را نیز تشکیل می دهند. عده ای از ملا ها، روشنفکران، تکنوکراتان، مردان و زنان از این عقاید حاکم دفاع نموده اند... از این دولت وابسته و متمرکز، از این خودکامگان تازه به دوران رسیده، از این ثروتمندان افسانوی... عقایدی بوجود آمده که برضد مردم عمل می کنند. چون طبقاتی که در درون این وضعیت خونین و فاسد، در حرکت است، محصول عقاید و پروژه هایی است که از قبل بوسیله دیگران، طراحی شده اند...

یک عده ای همیشه وجود میداشته باشند که از فاسد ترین دولت ها دفاع نمایند. اما این افراد، کسانی می باشند که بخاطر دالر چشم های شانرا در مقابل کشتار روزانه، مواد مخدر، فساد اداری، و صد ها مصیبت دیگر، می بندند.

بیاد داشته باشیم که دولت های خودکامه، توتالیتار و فاسد، دولت هایی هستند که تعداد زیاد آدمها را بر گرد خود می چرخانند. دانشمندان، پروفیسوران، فلاسفه، روشنفکران، جنرالان، متخصصین و توده

های عظیمی که به حیث عسکر و هواه خواه در خدمت شان قرار میگیرند. دولت های دیکتاتور اروپایی در قرن بیستم، میلیون ها انسان را به حواریون خود تبدیل کرده بودند. هیتلر، موسولینی، پنوچت، فرانکو ... اینها دارای میلیون ها هوادار، کارمندان متخصص، روحانیون عالی مقام، افسرانی بوده اند که تا سقوط این دیکتاتوری ها، از فرامین دیکتاتور ها، اطاعت کرده اند.

استحاله، جابجایی و نوسانات طبقاتی

دولتی که بعد از سقوط طالبان ایجاد شد، ترکیبی از طبقات و حکام بادآورده ای است که از لایه های بالایی (تکنوکرات، تنظیمی، بوروکرات، جنبشی، سلطنتی، مافیا) و پائینی (مامورین، معلمین، استادان، افسران، کاکنان، سربازان)،... تشکیل می گردند.

امارت، بوسیله بمباردمان امریکا پاشید و طالبان گریختانده شد، اداره مؤقت بوجود آمد. قره قلی و چین به جای لنگوته سیاه و قدیفه سفید قرار گرفت.

دولت جدید با غصب قدرت، با فعال شدن کمک های خارجی و منابع عایداتی داخلی، اختلاس، رونق تجارت، مواد مخدر... بزودی جایگاه اقتصادی خویش را در حوزه ثروت به حیث غارتگران افسانوی تثبیت کرد. کشت کوکنار و پروسس آن وارد فاز سوم گردید. این دولت، متکی به تز نئولیبرال و دکترین بوش، به میدان آورده شد و برای خدمت به منافع بوجودآورنده، ناگزیر بود تا قواعد بازی را مو به مو تطبیق نماید. فساد، زراندوزی، رشد کوکنار، اعاده طالبان، ارعاب تروریسم و تباهی و فقر مردم، عناصر اساسی این پروژه را تشکیل می داد، که پله به پله عملی گردید. دولت، ملت و طبقه سه اصطلاح بهم پیوسته است. که هر کدام داستان های مربوط به خود را با زور، خون و فقر نوشته اند. امریکا، با ایجاد دولت فاسد، زمینه را برای ایجاد ثروتمندان فاسد و ملت گرسنه، فراهم ساخت.

محور بحث در این بخش، روی چگونگی استحاله اقبال، جابجایی طبقات و نوسانات طبقاتی است. چگونه یک مفلس به یک ثروتمند تبدیل می گردد، چگونه یک زمیندار زمینش را از دست می دهد، به چه طریقی یک خرده بورژوا به سرمایدار کلان تبدیل می شود. چرا جابجایی های طبقاتی اینقدر نوسان آمیز هستند؟

پول، زمین و دارایی های رؤیایی که درین دو دهه پسین از طریق فساد دولتی، اختلاس، غصب، غنیمت، جزیه، عشر، قاچاق، چور، حق السکوت، کلاهبرداری، اخاذی، جنایت و انواع غارتگری و چپاول بوجود آمده، بیان کننده چرخشهای حساب شده در شرایط موجود است. طبقات جدید بالایی (زمیندار و سرمایدار و طبقه متوسط) با سیمای غاصب و مختلس، و طبقات فرودست (دهقان، کارگر و خرده بورژوا) با فقر و بیکاری، رویانده شده اند. کاربرد افعال مجهول نشانه این است که با یک پروژه طراحی شده بوسیله دیگران مواجه هستیم.

جمهوری اسلامی، بلند منزل های مدرن، هتل های مفشن، اینترنت و موبیل، ثروت و دارایی های افسانوی، دموکراسی، احزاب، جامعه مدنی، بازسازی و نو سازی، موسسات تحصیلات عالی، تلویزیون ها و روزنامه ها، شرکت های تجاری، بانک ها، فابریکات خصوصی، فقر، بیکاری، اعتیاد، فحشا، قاچاق، مهاجرت، بیجا شدن ها، جنگ و بحران، تروریسم و افراطیت، ارتش خارجی، چپاولگری، سیستم فاسد دولتی ... و بازار آزاد ... ظاهراً محصولات زنجیره ای اوضاع کنونی را تشکیل می دهند. اگر همه این عناصر را جمع نمائیم، حاصل جمع آن، مساوی به عددی بنام افغانستان می گردد.

در مملکت، هنوز ترکیبی از مناسبات سرمایداری و ارباب رعیتی حاکم است. در شهر ها مناسبات تجاری و بورژوازی لجام گسیخته جریان دارد که امپراتوران دلال تجاری در رأس آن می باشند. و در روستا ها مناسبات ارباب رعیتی حاکم است که در رأس آن زورمندان زمیندار قرار دارند. سرمایداران با وجود پول ها و ثروتهای کلان، دارای افکار و فرهنگ سنتی و عقب مانده باقی مانده اند. فکر و احساس شان با جیب و بانک شان، همخوانی ندارد. فکر سرمایداری ندارند. چون پول و ثروت را از طریق پروسه نورمال بدست نیاورده اند. ماکس وبر در کتاب اخلاق پروتستانی و روح سرمایداری، نشان می دهد که سرمایداری، سرمایدارانی را پرورش می دهد که دارای افکار و اخلاق بورژوازی باشند و با ارائه احصائیه و آمار نشان میدهد که در رأس سرمایداری اروپا بیشترین بانکداران، تاجران و فابریکه دارانی قرار داشتند که دارای افکار و اخلاق پروتستانی بوده اند... یکی از مشاغل افغانستان در دو دهه پسین، سنگ شدن اخلاق و افکار عقب مانده پیشامدرن است که نمی تواند خود را مدرن سازد. اسلامیت های وطنی نتوانستند دوره پروتستان اسلامی را طی نمایند. یک فرد صد میلیون دالر دارد و مشغول تجارت و سرمایه گذاری هم هست، اما بلحاظ فکری، اخلاقی و احساسات یک شخص غیر بورژوا و مفتی مشرب باقی مانده است. چون پول ها را از طریق رشد تاریخی بدست نیاورده بلکه از طریق چپاول بدست آورده است. اگر هزار نفر سرمایدار تازه بدوران رسیده، مجدداً مورد سروی و بررسی قرار گیرند، دیده می شود که این پولداران، دارای اخلاق و ذهنیت غیر سرمایدارانه ملی هستند.

سرازیر شدن پولهای هنگفت در خورجین مافیای ارگ، اختلاسچی های حکومتی و لارد های تفنگدار ... بهیچوجه باعث سرمایه داری شدن و دموکراتیزه کردن مملکت نمی گردد، داشتن صدها و میلیارد ها دالر و گلوپاره کردن در مورد دموکراسی، جامعه را نه دموکراتیک می سازد نه بورژوازی. اقتصاد پیشرفته در قدم اول به دولت ملی، به رویش سرمایه های ملی، تفکر ملی، زیربناها و نهاد های ملی، خیزشها و جهش های متری، صنایع سنگین و فابریکات تولیدی ضرورت دارد. دموکراتیزه شدن جامعه، با تحولات اجتماعی و افکار دموکراتیک و ملی بوجود می آید. در شرایط موجود سرمایه داران ملی، طبقات متوسط مرفه و خورده بورژوازی به دلیل تسلط بازار آزاد، فساد اداری و نبود اراده دولتی برای رفاه مردم، همه روزه از صحنه فعال اقتصادی بسوی دلسردی، انفعال، شکست و انهدام پرتاب می

شوند... با خصوصی سازی سکتورهای کلان صنعتی دولتی (فابریکات: سمنت غوری، کود برق مزار...) زمینه برای رشد سیستم فاسد دولتی و مافیای مواد مخدر بیشتر و بیشتر فراهم می گردد. هرم قدرت، تلاش می کند تا با سپردن سکتورهای منفعتی به نزدیکان خود، درکنار تمرکز قدرت، تمرکز ثروت را ایجاد نماید. تسخیر فابریکات تولیدی نه بخاطر رشد صنعت ملی، بلکه بخاطر چور ملی، سود و زراندوزی است. طبقات در دوره های پسین، بی ثبات و نوسانی است.

نوسانات مکدر

طالبان که در کاسه زرین بی نظیر و بابر زمزم نوشیده بودند، آمدند، سوختند، کبیلیدند و گریختند. نوبت به نمایندگانی رسید که در خُم دکترین بوش رنگ آمیزی شده بودند. رنگ ها را در حافظه داشتند و مطابق نیاز از هر رنگی که دستور بود، استفاده می کردند. زاغ به طاوس تبدیل می شد و خرمهره به یاقوت و صدف. لشکری از آدمهای آواره، بر ویرانه های بجا مانده از امارت، یورش بردند. فیلم های سینمایی و ویدیویی را از شاخه های درختان جمع آوری کردند تا در فصل دگر، شجرة المعرفة را بشیوه چهل دزد بغداد، شاخه بُری نمایند. توته های سنگ بودا را برای روز مبادا، پس انداز می کنند.

استحالة طبقاتی

یکی از ویژگیهای مرگبار دوره کنونی استحالة طبقاتی است. طبقات فرادست قدیمی، در اثر جنگ چهل ساله منهدم یا مهاجر شده اند، از استخوانهای قدیمی چیز زیادی باقی نمانده است. طی دو دهه، طبقات جدید بالایی و پائینی بوجود آمده و جای طبقات اسبق را پر کرده اند. استحاله، در هر دولتی با درجات متفاوت انجام یافته است و در وضعیت کنونی نیز با تمام افسارگسیختگی، تشدید یافته است.

نوسان طبقاتی

طبقات اجتماعی در وضعیت کنونی، در حالت نوسان و چرخش های روزمره طبقاتی است. طبقات بالایی، میانه و پائین، دارای ثبات و پایداری طبقاتی نیستند بلکه هر لحظه امکان دارد که جای شان تعویض گردد. یک نفر، دیروز مفلس و بیچاره بود اما با مقرر شدن در یک چوکی عایداتی، دفعه‌تاً در چند روز و چند هفته و چند ماه به ثروتمند و پیسه دار تبدیل می گردد. یکی به بالا می پرد یکی به گودال می افتد. و به همین طور یک دهقان، یک پیشه ور یا مامور پائین رتبه، با یک حرکت نوسان آمیز، از موقف بخور و نمیر، بر خاکستر دربدری ها و گرسنگی های هولناک می نشینند.

جابجایی طبقاتی

چون سیستم اجتماعی و اقتصادی فروپاشیده و دارای حداقل پایداری و استندرد نیستند، طبقاتی که در دل این اوضاع و جامعه جریان دارد، تغییر و تحول طبقاتی است. مناسبات طبقاتی در حالت اضطرار و جابجایی قرار دارد. هر روز و هر ماه، هر کس به جای کس دیگر جابجا می گردد. همانطور که مامور بلدیة بجای وزیر مالیه می نشیند، قبر کن نیز بجای میلیونر متوفی جابجا می گردد.

دهاقین بی زمین در اثر جنگ و بیجا شدن آنها از دهات به شهر ها سرازیر می شوند و از طبقه خود بریده شده و به جای دیگری جابجا می شوند. به لشکر مزدور کاران، بیکاران، گدایان و یا معتادین می پیوندند... سالانه هزاران هزار انسان به اعتیاد کشانده می شوند و این معتادین از زندگی و طبقه خود به زیر پل ها و زاغه نشینی ها جابجا می گردند... به گزارش کمیته بین المللی صلیب سرخ در کابل، سالانه ده هزار نفر به تعداد معلولین اضافه می گردد این ارقامی است که راجستر می گردند... این ده هزار نفر که عمدتاً دهاقین یا خرده مالک هستند، بعد از معلولیت بیکار شده و طبقه خود را تعویض می کنند. جابجایی و تعویض طبقاتی در بالا و پائین اتفاق می افتد.

طبقات منعطف، طبقاتی که در شرایط فعلی در قلمرو قدرت دولتی و حواشی قدرت سمارقوار رویانده شده اند، (طبقات فوقانی و متوسط)، پدیده ای نیست که مطابق تکامل نورمال اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی بوجود آمده باشند، بلکه پدیده ای است که سر از دستبرد ها و وابستگی های رنگارنگ بالا میکنند. جابجایی های نوین طبقاتی بطور متناوب و ضربتی پدیدار می گردند. این دگرگونی ها بشکل حساب شده و دستکاری شده رنگ می گیرند. جابجایی قدرت و جابجایی طبقات بشکل پیچیده و خونین باهم ارتباط دارند. طبقات ثروتمند با ابزار قدرت، ثروت شان را حفظ و کلان و کلانتر می سازند. قدرت و ثروت دو روی یک سکه است.

کسانی که دیروز سه وقت نان منظم برای خوردن نداشتند (جزء طبقه پائین و تهیدست بوده اند) امروز بطور فی البداهه بدون آنکه مانند عنصری بلخی، قصیده های غرا سروده باشند، از برکت بوسه بر رکاب قزل ارسلان های قرن بیست و یکمی، صاحب دیگ و طبق طلایی شده اند. دیروز پولی برای امرار معیشت بالنسبه مرفه را نداشتند، (هر کس عده ای از این افراد را در شهر و محله خود می شناسد) امروز میلیونر ها و میلیاردرهای بادآورده ای شده اند که نام های مقدس شان در بسیاری از لست ها و بانکهای جهان حک و ثبت گشته است. دیروز یک بلست گرد نداشتند که آنرا چرس و شلغم بکارند، اما امروز به آن مافیاهای تاجدار زمین تبدیل گشته اند که هزاران هزارجریب زمین را کوکنار میکارند و صد ها جریب زمین سبز و خرم را فقط به مالچر های افسانوی خویش اختصاص داده و ده ها جریب زمین درجه یک را به باغ های تفریحی تبدیل کرده اند. دیروز صرافی های لب دریا را نمی شناختند، امروز به بانکداران و قماربازان بورس ارتقا یافته اند. دیروز یک پلته سگرت را

نمی توانستند با دل جمع رشوه بگیرند امروز لک ها و میلیون ها دالر را در یک قلم با وجد و آرامش وجدان می ربایند. دیروز از واژه اختلاس مانند جن از بسم الله می ترسیدند، ولی امروز، بیست چهار ساعت در شبانه روز در صدد پیدا کردن راه اختلاس هستند. تا در زد و بند با خارجی و داخلی به پول و ثروت دست پیدا کنند. دیروز از مؤسسات خارجی فقط با نام ملل متحد و صلیب سرخ (به تلفظ عوام سلیم سرخ) آشنا بودند ولی امروز چشم شان با هزاران نام، مؤسسه و سفارت آشنا گشته است... این است شاخصه های دوران کنونی. که جابجایی های نوین طبقاتی را ایجاد کرده است.

طبقات سامری (زمینداران بزرگ و سرمایداران کلان) همراه با عمله و فعله شان، که یک فیصد نفوس را به مشکل تشکیل می دهند، بیشتر از تمام دهاقین زمین دارند، بیشتر از درآمد مردم و مملکت، دارایی و ثروت دارند... طبقات بالایی، بر زور، زر و زمین تکیه زده اند. چون دولت از منافع همینها دفاع می کند، مافوق همه چیز منجمله مافوق قانون و ارزش های قبول شده انسانی قرار دارند، به هیچ مرجعی خود را پاسخگو نمی دانند. هیچ سلسله مراتبی وجود ندارد که از زمینداران غاصب و میلیارد ها و میلیونر های دالری مختلس و غارتگر بپرسد که این ثروت های افسانوی، درین مدت کوتاه از کدامین خزانه غیب بر دستان شما ریخته اند؟

سیستم فاسد، از ابتدای پیدایش تا امروز مطابق دکتین نئولیبرال پیش میروند. قرار نبوده و نیست که طبقات زرین مورد بازپرسی قرار بگیرد، چون دولت فاسد به طبقات حاکمه فاسد ضرورت دارد و این چیزی است که تجربه دو دهه پسین ثابت کرده است.

سروی ملی فساد :

بیکاری، فساد و ناامنی بزرگترین مشکلات افغانستان است. سروی ملی فساد در 2018 بیانگر تغییر در وضعیت و چگونگی فساد در کشور است. این سروی شامل مصاحبه با بیش از 8000 نفر در 34 ولایت و 140 ولسوالی می شود. سروی ملی فساد به دو هدف انجام می شود: سنجش حجم کل فساد در کشور و تشخیص فاسدترین و پاکترین نهادهای دولتی. سروی ملی فساد از 2008 تا 2016 پنج بار انجام شده است و امروز ششمین دور سروی ملی فساد نشر می شود. سروی شونندگان ناامنی، بیکاری و فساد را هنوز هم نگرانی اصلی شان می دانند. این سروی نشان می دهد که فساد گسترده در تمامی لایه های دولتی وجود دارد و در حال گسترش است. سروی ملی فساد 2018 بیان می کند که دولت تقریباً به جایی رسیده است که چهار سال قبل از آنجا شروع کرده بود. بیش از نصف کسانی که مورد ارزیابی قرار گرفتند باور ندارند که جامعه بین المللی واقعاً خواهان مبارزه با فساد در افغانستان باشد... فساد در انتخابات منبع و عامل اکثریت فساد های دیگر در امورات دولتی است. کارگزاران دولتی، سازمانهای غیر دولتی و سازمان های بین المللی به نفع خودشان کار می کنند.

دیدبان شفافیت افغانستان/ سروی ملی فساد 2018

تغییرات طبقاتی در چهار دهه گذشته

در چهار دهه گذشته، استحاله و جابجایی طبقاتی بطور مستمر جریان یافته است. سبک و سیاق قدرت و ثروت قدیمی برهم خورده است. نه میزان دارایی و نه رابطه با قدرت، مانند دوره های آرام است، و نه نرخ فقر و دربدری های مردم. سیمای طبقات بکلی عوض شده است. جای ملاکین اسبق را، زمینخواران و مافیای جدید زمین اشغال کرده و خان چهل سال پیش دگر با آن شکل و سلسله مراتب خانخانی وجود ندارد، ملاک سابق یا کشته شده، یا زمینش چور شده یا بین اولاده ذکور و میراث خوران به قطعات کوچک تبدیل شده است. جابجایی طبقاتی طی چهار دهه، بگونه ویرانگرانه ای اتفاق افتیده و هنوز هم جریان دارد. هر دولتی که آمد، دولت اسبق را سر برید. طی چهاردهه، چندین حاکمیت، رژیم و شبه دولت بوجود آمده و هر کدام شان، نقشی در جابجایی طبقاتی بازی کرده اند. هر کدام این رژیم ها، تغییراتی در قدرت، ثروت و جایگاه طبقاتی آورده اند که بطور کوتاه مورد بررسی قرار می گیرند.

جمهوری دموکراتیک خلق

جمهوری اسلامی تنظیمی

امارت اسلامی طالبان

جمهوری اسلامی کرزی- غنی

جمهوری دموکراتیک خلق

حزب دموکراتیک خلق، با کودتای ثور، جمهوریت داؤود خان را سقوط داد. و این، آغاز بی ثباتی طبقاتی در کشور است. تا ثور 1357، نظام طبقاتی، سلسله مراتب قدرت، ثروت، شیوه و مناسبات تولیدی، دارای یک ثبات تاریخی و منزلت اجتماعی بود و با کودتای ثور، از بیخ و بن کنده شد. بعد از هفتم ثور، هیچ چیزی بجای خود نماند، طبقات و اقشار اجتماعی دچار سرکوب، آوارگی و سلاخی گردید. طبقات حاکمه قبلی بشمول خانواده داودخان و وزرا، در صبح فردای کودتا، در زیر تیغ کودتاچیان قرارگرفت. فئودالها، بورژوازی کمپرادور، سرمایه داران ملی، طبقه متوسط، اشرافیت سلطنتی، سیاسیون، افراد سرشناس و لایه های گوناگون مردم... به سرنوشت خونین مبتلا شدند. دولت حزب دموکراتیک خلق (اولین دولت تک حزبی، انحصاری و ایدئولوژیک)، عده ای از طبقات ثروتمند را بنام ضد انقلاب (زمیندار، سرمایه دار، سلطنتی و اشراف) دستگیر، محبوس و اعدام کرده و عده ای از آنان که موفق شدند به پاکستان و ایران و غرب مهاجرت کردند... طبقات بالایی، سر و مال شدند. سرشان چت، مال شان لیلان... و مردم به خاک سیه نشانده شد. حزب دموکراتیک خلق، فرمان شماره 8 را که مربوط به اصلاحات ارضی می شد، در 1357 در گرماگرم سال اول کودتا، صادر کرد.

510.600 هکتار زمین غصبی را به 213 هزار فامیل دهقان توزیع نمود، برای هر فامیل 12 جریب زمین... چون :

هدف اساسی ما مبارزه طبقاتی علیه خاندان سلطنتی و فئودالیسم است.
هدف ما لغو مناسبات فئودالی و ماقبل فئودالی، و نابودی استثمار انسان از انسان و اعمار جامعه فارغ از استثمار است. ما با اصلاحات ارضی، می خواهیم طبقات استثمارگر را از ریشه نابود نمائیم، بعد از این فئودال و سرمایدار خون مردم را خورده نمی توانند، فئودال و سرمایدار را نابود کرده و بلاوقفه در حال قلع و قمع آن می باشیم

داکتر صالح محمد زیری وزیر زراعت

روزنامه کابل تایمز/ سپتامبر 1978

لست 5000 قربانی دوره خلقی، نشان می دهد که سران کودتا، در مدت چند ماه توانسته اند ضربات مرگ آوری از لحاظ فیزیکی بر همه طبقات و اقشار، وارد نمایند. عده ای را زیر نام اشراف، سلطنتی، وزیر، معین، آل یحیی، زمیندار، تاجر، سرمایدار، فئودال، مزدور امپریالیسم، اشرار، ضدانقلاب ... دستگیر، شکنجه و بدون محکمه اعدام کردند. در لست کشته شدگان:

زمیندار و ملاک 478 نفر

سرمایدار و تاجر 37 نفر

لست 5000 قربانی/ تحقیقات و بخش بندی از رحمت الله آریا 2013

مابقی اعدام شدگان لست، از لحاظ طبقاتی مربوط به طبقات دهقان، کارگر، طبقه متوسط، خرده بورژوازی شهری و روستایی، دیوانگان و بیکار می شوند. کودتای ثور و به دنبال آن تهاجم شوروی، براساس تز رسیدن به سوسیالیسم از طریق راه رشد غیر سرمایداری، تلاش کردند تا با زور، سر فئودالیسم را قطع کنند و بی آنکه راه سرمایداری را طی نمایند به سوسیالیسم برسند. تا توانستند فئودال و سرمایدار را کشتند، به کوه بالا کردند و فراری دادند. البته نه تنها طبقات بالایی و مرفه را بشکل فاجعه آمیزی سرکوب کردند بلکه طبقات تهیدست را نیز پیاپی مورد کشتار، در کوه بالا شدن و مهاجرت قرار دادند. خلاصه اینکه با کودتای ثور و تهاجم شوروی، زنجیره آرام طبقات گسست و از آن به بعد، ثبات و آرامش به افسانه تبدیل شد. خلقی و پرچمی که از دو خواستگاه متفاوت طبقاتی برخاسته بودند، به پدیده طبقاتی نیز با دو بغض و دو حس، برخورد می نمودند.

خلقى ها اکثراً از محیط های روستایی و با ریشه دهقانی و خرده مالکی، با سواد سیاسی بالنسبه پائین، با گرایش قومی، به حاکمیت تکیه زدند. خلقی ها اکثراً بروت های منظم و کшал داشتند که بدون معرفی و کارت عضویت نیز حس میشد که خلقی هستند. در واقع بروت های آویزان یکنوع کارت عضویت بدنی بود. خلقی ها بزودی صبح فردای کودتا، هنوز خون داود خان و اعضای خانواده

اش خشک نشده بود که ارگ را اشغال کردند و به همین طور چوکی های کابینه، استخبارات، ولایات و ولسوالی ها را گرفتند. از رأس هرم قدرت (نورمحمد تره کی) تا شاروال و سرمعلمی مکتب را به خلقی ها و هواداران و وابستگان خانوادگی خود سپردند. پروسه خلقی سازی آغاز شده بود و کارمندان ملکی و نظامی را وادار می کردند تا با دادن یک عریضه به خلقی تبدیل شوند و از امتیازات حزبی برخوردار گردند... خلقی ها، نه تنها وزیر، والی، ولسوال، علاقه دار، که پست های بسیار عادی را نیز از مامورین اسبق، که خادمان رژیم آل یحیی نامیده می شدند، غصب کردند. موثرهای دولتی را تصاحب نمودند. فاجعه دولتی و طبقاتی از همینجا آغاز گردید. سبک زندگی و موقف طبقاتی خلقی ها تغییر می خورد.

خلقی بی خانه و بی روزگار، بزودی، صاحب چوکی، خانه، موتر، معاش، شغل، تفنگچه، دریور، بادیگارد، سفر، بوتل برندی... شدند. یکسبه موقف اداری و طبقاتی شان دگرگون شد. بجای آب، ودکا و برندی می زدند و بجای دوغ، کباب سرکاری، بجای بی خانمانی، در خانه های زمیندار و سرمایدار، اشراف و روحانی کشته شده یا فراری، به جای چارزانو نشستن روی فرش، بر روی کوچ با لبخند ظفرمند دراز می کشیدند، هرچند از سال تولد خود چیزی نمی دانستند اما با شور و شوق زایدالوصفی برای "نابغه شرق" و سایر "نواغ"، مراسم سالگره بر پا می کردند و با تفنگچه های کمری، با دختران به اتن می پرداختند ... سبک زندگی ظاهری شان صد فیصد دگرگون گشته بود. از طبقه فقیر به طبقه متوسط و مرفه ارتقا کردند. اما، دولت خلقی مستعجل بود مانند افسران ماشینی. کلاً هجده ماه، ماندند، کشتند، سوختند و رفتند. در این مدت کوتاه، حفره های خونینی ایجاد کردند که دیگران طی چند دهه انجام نداده بودند. خلقی ها که از محیط سنتی برخاسته بودند، در رفاقت های شخصی (البته پیش از کودتا) نسبت به پرچمی ها، محکمتر بوده اند، و پرچمی ها که از شهر برخاسته بودند در سلام و علیک شخصی نیز، چندان پابندی و استحکامی نداشتند.

پرچمی ها که بعد از تهاجم شوروی و اشغال کشور، به میدان آورده شدند، از سالبین قدرت سلب قدرت کردند. ارگ، و همه پست های دولتی را بعد از کشتن امین، تسلیمی گرفتند. مطابق به فرمان مشاورین روسی، بخشی از سران خلقی را به پلچرخی و بخش گپ شنوش را در کنار خود نگهداشتند. پرچمی ها اکثراً از پایگاه طبقه متوسط و خرده بورژوازی شهری برخاسته بودند. به همین خاطر دارای بروت های آویزان نبودند... با آمدن پرچمی ها، دیوانسالاری و حمله بر مخالفین طبقاتی و سیاسی، یک بار دگر سیر صعودی پیدا کرد. پرچمی ها نیز مانند خلقی ها، دولت و حکومت را از الف تا یا، خانه تکانی کردند نه تنها وزیر، والی، ولسوال، شاروال، معین، رئیس، چوکی های بلند وزارت داخله و دفاع، و خاد را ... که مدیریت تحکیم سواحل و آمریت معدن ذغال سنگ را نیز به پرچمی ها سپردند. اکثریت مامورین و افسران، قدیمی و غیر حزبی... خانه نشین، زندانی و مهاجر شدند. پرچمی ها بزودی

خصلت طبقاتی شان رو به بالا رفت. زندگی مرفه تری را از برکت امتیازات دولتی نصیب شدند. نه غم مقام را داشتند و نه ترسی از دستگیری و اعدام... با تکیه بر زور شوروی، خواب سلطنت دایمی را می دیدند. دارایی و هستی مملکت را مال خود می دانستند. پست دولتی، موقف حزبی، موتر، تفنگچه، دریور، خانهٔ مکروریان، خانه های ضبطی و غصبی، شراب و کباب، تفریحات خارجی (به شوروی) مراسم موسیقی، احساس قدرت... چیز هایی بودند که سبک زندگی شان را هر روزه تغییر می داد. دوازده سال و اندی ارگ نشینی کردند. درین زمان طولانی یک عده از پرچمی ها دارای پول و سرمایه شدند (بخصوص بعد از خروج شوروی که می فهمیدند از قدرت می افتند، آنانی که امکانات داشتند از ثروت اندوزی برای یک لحظه هم دریغ نکرده اند) ولی اکثریت شان به همان عیش چوکی و نوش دولتی اکتفا کرده و صاحب زر و ثروت نشده اند...

... بگفتهٔ جلال بایانی دیپلمات، داکتر ضمیر پس از سقوط نجیب الله خزانهٔ ریاست اول را رفت و باخود برد. مبلغی که او بر آن دست یافت عبارت از یک میلیون کلدار هندی، 3 میلیون کلدار پاکستانی، سه صد هزار دالر امریکایی، 80 هزار پوند انگلیسی، یک صد هزار ریال عربی، 150 هزار ریال ایرانی، دینار عراقی معادل یکصد هزار دالر امریکایی، 11 میلیون افغانی، 200 هزار مارک آلمانی بود. داکتر ضمیر با این پوهل ها به قصر نمبر 8 نزد داکتر نجیب الله مجددی رفت و به کمک او همراه با پول های دیگری که داشت به هند پرواز نمود و اکنون در لندن رئیس یک کارخانهٔ شکولات سازی است...

کاندید اکادمسین محمد اعظم سیستانی

کودتای ثور و پیآمدهای آن در افغانستان 1995، ص 194

داکتر نجیب الله آن مرد بزرگ جثه با بی مروتی فراوان در شب ۲۶ حمل ۱۳۷۱ قصد فرار از کشور را نمود. این فرار جفاکارانه با بکس های دیپلمات پُر از دالر صورت گرفته بود. اما سربازان مجید روزی در میدان هوایی اجازه نمی دهند که رئیس جمهور با بکس های دالر، فرار نماید ...

کتاب فرار، جنرال نبی عظیمی

دولت حزبی، متناسب به حجم ثروت و امکاناتِ مصرفی... عیش نمودند، نابود کردند و رفتند. حزب دموکراتیک خلق، از یک طرف کلماتِ دموکراسی و خلق را بدنام کرد و از طرف دیگر، بخاطر تطبیق عقاید خود، بنیاد جامعه و طبقات اجتماعی را از بُن ویران ساخت. کودتای ثور و تهاجم شوروی، سرآغاز تباهی مملکت و جابجایی های خوفناکِ طبقاتی بوده است.

اعلامیة

حزب دموکراتک خلق

رادیو، شام 7 ثور 1357

هموطنان گرامی

برای اولین بار در تاریخ افغانستان آخرین بقایای سلطنت ظلم،

استبداد و قدرت خاندان نادرخان سفاک خاتمه یافت و تمام قدرت دولت

به دست خلق افغانستان قرار گرفت. قدرت دولت به اختیار عام و تام شورای انقلابی نظامی است.

هموطنان عزیز!

دولت ولسی شما که در دست شورای انقلابی قرار دارد به اطلاع می‌رساند

که هر عنصر ضد انقلابی که بخواهد از هدایات و مقررات شورای نظامی انقلابی

سر پیچی کند به زودترین فرصت به مراکز نظامی سپرده خواهد شد.

جگرن اسلام و طنجار

www.youtube.com/watch?v=ZhrsUxEfmjM

جمهوری اسلامی تنظیمی

در اپریل 1992، دولت جدید بوسیله مجاهدین (شورای نظار، جمعیت اسلامی، اتحاد اسلامی، محاذ ملی، نجات ملی، جنبش اسلامی و یک عده کادرها و جنرال های پرچمی) در کابل مستقر گردید. جمهوری اسلامی افغانستان (صبغت الله مجددی رئیس مؤقت و برهان الدین ربانی رئیس دایمی) در ماه اول ارگ نشینی، همه چیز را به نفع تنظیم های حاکم، دگرگون کرد. تنظیم های نامبرده به دولت و طبقه مقتدر تبدیل شدند و یک عده از تنظیم ها، به خاطر جور نیامدن در تقسیم قدرت، در موقف مخالفین باقی ماندند (وحدت اسلامی، حزب اسلامی) جنگ داخلی آغاز گردید. سران جهاد و قومندانان (هفتگانه و هشتگانه و جنبش اسلامی) بخاطر تقسیم قدرت و چوکی به جان هم افتیدند. جنرالان پرچمی و خلقی براساس گرایشات قومی در هردو طرف جنگ قرار داشتند. (پرچمی های تاجیک با شورای نظار، پرچمی های هزاره با وحدت اسلامی، ازبک ها با جنبش و خلقی های پشتون با حزب اسلامی). پرچمی ها و خلقی ها بطور "منصفانه" در تنظیم ها جابجا شده بودند.

جنگ کوچه به کوچه شروع شد. بزودی سرک های کابل مملو از خون و گوشت بنی آدم گردید. در کابل و شهر های کلان، جنگ بین التنظيمی تلاطم داشت و هر لحظه خون بیگناهان را میریختاند... افغانستان توته توته شد، در ولایات شمال پاچایی دوستم بود، در کابل جمهوری اسلامی ربانی، در جنوب و چهارآسیاب امارت حزب اسلامی حکمتیار و در ولایات مرکزی، حکومت خود مختار حزب وحدت. چهار پادشاهی در یک اقلیم. الگوی تقسیم عمومی مملکت، در کابل نیز بشکل کوچک آن موجود بود، کابل به چهار قسمت و چهار ملوک الطوائفی مساوی تقسیم شده بود. ساحة جمعیت

اسلامی(ارگ و خیرخانه...) ساحه جنبش اسلامی(مرنجان و مکروریان...) ساحه وحدت اسلامی(افشار و کارته سه...) و ساحه حزب اسلامی(چهارآسیاب و قصر دارالامان...) هر ساحه، یک مملکت قومی با قواعد اسلامی بود. در درون ملوک الطوائفی ها، شریعت، بشکل فقه تسنن و فقه تشیع اجرا می گردید. در هر ساحه قوانین و قواعد همان گروه وجود داشت. جنگ زیر نام دین و قوم صورت می گرفت، تیکه داران دین و قوم مملکت و مردم را تباه و ویران ساختند... هر چهار گروه ملوک الطوائف با پسوند اسلامی و جهاد در حال جنگ و جنجال بودند. هر کدام ادعا داشت که دولت اسلامی را برقرار و از ارزش های جهاد و قوم دفاع می کند.

با این وضعیت خونین، ساختار های شکسته دولتی و طبقاتی، در آتش و خونی که از هوس و قدرتخواهی تنظیم ها بیرون می شد، در نوسان و حرکت بودند... جهاد و تنظیم که از طرف عده ای از مردم یک نام کلان و با اعتبار پنداشته می شد، طی چند ماه اولیه قدرت، دود شد و به هوا رفت. آبروی جهاد برباد شد و حیثیت تنظیم ها به صفر تقرب کرد. تنظیم ها با جنگ داخلی، نشان دادند که ظرفیت و توان فکری و عملی ایجاد دولت و نظام سیاسی را ندارند.

مطالعه ساختار طبقاتی در پنج سال جنگ داخلی بین التنظيمی، کار مشکل است چون آمار و اسناد ثقه وجود ندارد، صدای گلوله و خاکستر، کشتار مردم، ارگ طلبی، بیجا شدن و مهاجرت، کشت کوکنار، محصولات و تولید ناخالص ملی این دوره را تشکیل می دهند... دوستم پاچا و رئیس جمهور ربانی، پول چاپ می کردند و قسمتی از گمرکات و امکانات مالی و اقتصادی، سرای شهزاده و کفایت مارکیت... را در سیطره داشتند... هر ولایت یک پادشاه داشت و هر ولسوالی یک نائب السلطنه.

جنگ داخلی باعث شد تا مافیای مواد مخدر فعال شود و زمین ها را در زیر کشت کوکنار درآورد... افغانستان از 1992 به این طرف به یکی از تولید کنندگان مواد مخدر بدل می شود. طبقات حاکمه و بالایی در این دوره (1992 - 1996) همین سران جهاد، سران جنبش و قومندانان بودند و متناسب به وضعیت جنگ و کمبود پول و ثروت، دارای پول، دارایی و زمین شده بودند. جنگ اجازه بازسازی و دولت داری را از تنظیم ها سلب کرده بود. جنگ جریان داشت، جنگ بخاطر قدرت، و قدرت بخاطر ثروت. هیچ کس حاضر نبود تا بخاطر صلح و آرامش، بخاطر مردم و عدالت، شمشیر های خونین را در غلاف بگذارند. سران جهاد، سران جنبش اسلامی و قومندانان کلان، طبقه ثروتمند و فوقانی را در این مرحله تشکیل می دادند، کشور های عیان و پنهان منطقه نیز، هر کدام مبتنی بر درجه روابط، پول و تجهیزات برای تنظیم زیر سیطره خود، کمک می کردند. صاحب اصلی این پول ها سران و قومندانان کلان بودند و به صفوف و مجاهدین تفنگدار چیزی نمی رسید.

آمار و ارقامی وجود ندارد تا مقدار زمین و مقدار پول و ثروت، در چهره طبقات حاکمه آن وقت، معلوم باشد. البته در شهر های بزرگ که اختلاس، تجارت و کوکنار رونق داشته (مزار، هرات، قندهار و

ننگرهار...) انباشت پول و ثروت، دارایی های غیرمنقول بوجود آمده و این امکانات بیشترین در دست دولتی های جمهوری اسلامی و جنبش اسلامی قرار داشته بود... اغلباً، طبقه متوسط، سرمایه‌داران خورد و خرده بورژوازی شهر بخاطر جنگ داخلی با ثروت های منقول شان به مهاجرت پرداختند. شمال کشور که زیر سیطره پادشاهی دوستم بود، (با امنیت و آرامش نسبی) تجارت، زمینداری، درس و تحصیل رونق داشت.

صفوف جنگی مجاهدین (تفنگداران) فرزندان غریب و دارای ریشه دهقانی بودند، در جمهوری اسلامی نیز همچنان فقیر و تفنگدار باقی ماندند. با استقرار جمهوری اسلامی و شروع جنگ های داخلی، درب نهادهای دولتی بخصوص در کابل بسته شد و مامورین، معلمین، استادان، افسران و کارگران، به صف بیکاران پیوستند... پیشه ور و دکاندار، تا جایی که امکان داشتند به طرف پاکستان، ایران و آسیای میانه روی آوردند... جنگ و بی قانونی، نگذاشت که طبقات اجتماعی و مناسبات اقتصادی بین گروه ها به رشد نورمال ادامه دهد. استحاله، نوسان و جابجایی های ویرانگر، اقشار و طبقات اجتماعی را بار دگر از بیخ و بن ویران کرد. هنوز زخمهای جنگ چهارده ساله دوره شوروی و حزب دموکراتیک خلق، التیام نیافته بود که جنگ داخلی آغاز گردید. و آبادی های باقیمانده را نیز به ویرانه تبدیل کردند.

در 30 دسامبر 1992 برای دایمی کردن و انحصار قدرت، دایر گردید قومندان ها، ملا ها، فقیه ها، جمعیتی ها و متحدین اشتراک کرده بودند برهان الدین ربانی را به عنوان رئیس جمهور دایمی دولت مجاهدین تعیین نمودند پیش از شورا و بعد از شورا جنگ بخاطر چوکی و قدرت در کوچه کوچه جریان داشت اولین جمهوری اسلامی و اولین شورای اهل حل و عقد، ثمره همین دوره خونین است

شورای اهل حل و عقد 1992

امارت اسلامی طالبان

در سپتامبر 1996 جمهوری اسلامی در کابل نابود شد و بروی ویرانه های کابل، امارت اسلامی طالبان مستقر گردید. تئوکراسی ناب توأم با کیبل کراسی. جابجایی طبقاتی همیشه بدنبال جابجایی سیاسی می رود. زور، زر و زمین بدست امارت افتید. بجای جهادیون مکتبی، جهادیست های مدرسه یی نشست. بجای اخوان المسلمین، ملایان سنتی قرار گرفت. این جابجایی ها یک بار دگر چرخه تاریخ را به عقب گشتاند. برای اولین بار قدرت سیاسی برای ملایان می رسد. ملایانی که در جهاد افغانستان در

تنظیم حرکت انقلاب اسلامی مولوی محمد نبی و فارغین مدرسه حقانیه (ملا محمد عمر و ملا اختر محمد منصور، جلال الدین حقانی... از همین مدرسه فارغ شده اند) بوده اند. مدرسه حقانیه در 1947 با تأسیس پاکستان ایجاد شده و مولانا سمیع الحق پدر معنوی طالبان مسؤول آن بوده و از همان زمان تا امروز، بخاطر جهاد کشمیر و بعداً جهاد افغانستان، طلبه تولید می کند.

طالبان به دولت تبدیل شدند. امارت اسلامی فرمان های حزب دموکراتیک خلق و جمهوری اسلامی (شر و فساد) را در موارد مختلف منجمله در مورد مسأله زمین و بخصوص اصلاحات ارضی... لغو کرد. زمیندار و سرمایه دار جهادی و ملیشایی با جنگجویان فقیر شان، دوباره بسوی آوارگی پرتاب شدند (تنظیم های حاکم و تنظیم های محکوم) و دارایی های بی صاحب به مالکین طالبی تعلق گرفت. کشت کوکنار رشد یافت و از این مدرک، مقداری پول برای امارت می رسید... پاکستان و برخی از کشور های خلیج، امارت طالبان را کمک های مالی و تجهیزاتی می کردند... جنگ داخلی در سرتاسر مملکت، بین طالبان و تنظیمها و جنبش اسلامی، جریان داشت و مناسبات اقتصادی و ساختار طبقاتی در حالت بی ثباتی و نوسان قرار گرفته بود. زمیندار بزرگ درین دوره مافیای مواد مخدر است و ثروتمندان کلان، سران طالبی و قومندانان شان، و در مناطق تحت سیطره تنظیم ها، مال و دارایی نیز به تنظیم ها و جنبش اسلامی تعلق داشت. گزارش های داخلی و خارجی وجود دارند که برخی از سران و قومندانان مشهور طالب از همان دوره تا هنوز، در صف مافیای مواد مخدر قرار دارند و از این مدرک میلیون ها دالر به خورجین انداخته اند. امارت اسلامی، بلحاظ فکری و قیودات دینی، یکی از سیاه ترین دوره تاریخ معاصر را تشکیل می دهد. امارتی که در جهان برسمیت شناخته نشد. کابل را به جهنم و انسان های قبض روح شده تبدیل کرده بودند. امنیت و آرامشی از جنس قبرستان، در کابل چیره بود. هیچ پدیده ای در جای خود باقی نماند. زنان در حصار خانه چار میخ شدند و مردان نیز نمی توانستند از طریق کار، نان حلال و مطابق معیارات امر بالمعروف و نهی عن المنکر، بدست آورند. از مامور و معلم تا استاد و دکاندار، به صف بیکاران پیوستند. تجارت و تولیدات شهری، سقوط کرد. ثروتمندان غیر جهادی، و مردم عادی با امکانات اندک، فرار را بر قرار ترجیع داده و بالاجبار به سرزمین های همسایه و دور دست گریختند... قواله مملکت به گردن ملایان آویزان ماند. طبقات فوقانی را همین ملا های امارتی تشکیل می دادند. جامعه صاف و پوست کنده به دو طبقه تبدیل شده بود:

طبقه دارا و طبقه نادار

طبقه دارا، ملاهای فوقانی طالبان با مافیای مواد مخدر به طبقه دارا تبدیل شدند و طبقه نادار، همه اقشار و طبقات مردم را دربر می گرفت... تفنگداران طالب که صفوف جنگی طالبان را تشکیل می دهند، اکثراً اولاد غریب، بیسواد و فرزندان دهاتی هستند، ریشه دهقانی دارند و بخاطر فقر و اوضاع

جنگزده دهات، به صفوف طالبان پیوسته اند. اکثریت شان بیسواد اند و حتا سواد مسجدی نیز ندارند اما بخاطر فرامین امیرالمؤمنین، حاضرند با شکم گرسنه بروی جنازه های بنی آدم رژه برونند. طبقه حاکم طالبان، در خانه های لوکس و با ثروت های باد آورده زندگی می کردند. تحصیل زن برای شان، بوکو حرام بود و اما تعدد زن، تفدانی و چرس و کیبل زدن، حلال.

فرمان

شماره : ۲۷

تاریخ: ۱/۶/۱۴۲۱

مقام امارت اسلامی افغانستان

به تمام مسؤولین ادارات ملکی و نظامی امارتی !

السلام علیک و رحمت الله و برکاته!

از اینکه بیشتر از شش سال می گذرد که امارت اسلامی افغانستان به مردم مؤمن کشور امر کرده است که ریش های خود را به طریقه سنت نبوی بگذارند، اگرچه اکثر هموطنان شریف ریش های خویشرا به طریقه نبوی گذاشته اند، ولی متأسفانه تعداد اندک مردم در دهات و بازار ها دیده می شوند که ریش های خویشرا کوتاه میکنند و اکثر اوقات با مؤظفین امر بالمعروف و النهی عن المنکر جار و جنجال نیز براه می اندازند. لهذا بادر نظر داشت مشکلات فوق الذکر تمام مسؤولین امارتی در داخل کشور مکلف اند، مراجعینیکه ریش های خویش را خلاف طریقه شرعی

ت کوتاه یا تراش نموده باشند، کارشانرا به هیچ صورت اجراء نه نمایند تا در آینده تمام مردم ریش های خویشرا درست بگذارند و مسؤولیت شرعی ما و شما رفع شده باشد.

والسلام

خادم اسلام

امیرالمومنین ملا محمد عمر مجاهد

www.bbc.com/persian/afghanistan-49265321

از کودتای ثور تا سقوط طالبان، استحاله، نوسان و جابجایی طبقاتی صورت گرفته است. اما این استحاله، جابجایی و نوسان به سرعتی که بعد از سقوط طالبان در دولت های جدید جلوه نمایی داشته، در هیچ عصر و دوره ای با این شرارت و خلق الساعگی به مشاهده نرسیده است. دوران پساطالبی دوره ظهور طبقات زرین و طبقات حزین است. دوره ای که مردمانش در خون شط می زنند و طبقات حاکمه اش بر کرسی های مطلا می خندند.

قبل از کودتای ثور نیز، افغانستان یک کشور عقب مانده، ارباب رعیتی و طبقاتی بوده، شاهان و حاکمانش فقط در فکر سود، عیش و نوش و چاکری برای بیگانه بوده اند. طبقات بالایی و تاجدار، تمامی امتیازات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی را داشتند و طبقات مردم، دربدر بدنبال کار و یک لقمه نان.

مردم پاكٲيا آرد جوارى را تلخ كرده مى خوردند تا صرفه بعمل آيد. مردم ننگرهاى حتى زنان آنها پاى برهنه كوه ها و دشت ها را مى پيمائند تا لقمه نانى بدست آرند. در دهكده هاى فراه (نگارنده دو سه سالى در ميان آنان بودم) نه اينكه زن و مرد و طفل پياز نداشتند، چراغ و قند را نيز نمى شناختند. در دهات قندهار مردم جز از كلبه گلين و كوسى، مالك هيچ چيزى نبودند و روى خاك مى نشستند. اين چهره واقعى زندگاني مليونها نفوس كشور افغانستان است، كه در زير پاى خدمه و زور طبقات حاكمه افغانستان كوفته ميشوند. دولت از آنها ماليات، تاجر پول دلالي، روحاني نذر و ملاك شيره جان شان را مى خواهد. دفاع از استقلال كشور، كار براى عمران مملكت و بيگار براى ملاك هم ذمت اوست. معهذا طفلس وسايل تحصيل، بيمارش وسايل تداوى، بيكارش وسايل تحصيل كار ندارد. در عوض طبقه حاكمه در شهرها و كافه ها تنعم مى كنند و سياستمداران شان در مجامع بين المللى جام خود را به افتخار و بنام اين ملت بلند مى نمايند. بوروكراسى فاسد دولت حتى اين توده عظيم ملت را هنوز به رسميت نمى شناسند و ايشانرا بجز خدام طبقه حاكمه چيز ديگرى نميدانند. در حاليكه فى المثل اگر اين اشخاص را كه خود را " بادار " ملت مى شمارند از سرحد افغانستان بيرون پرتاب و دارايى ملت را از ايشان مسترد نمايند، اغلب اينان در تمام كره زمين جز اينكه در طعامخانه اى بشقاب شويى كنند، قادر به تحصيل قوت و لايموت و نان شبانه روزى خود نيستند. پس امر طبيعى است كه طبقات حاكمه طفيلى و مفتخوار براى حفظ خود در سر اين خوان يغما، بدون آنكه قرار دادى امضاء كرده باشند، با همدىگر متحد و براى استثمار توده هاى عظيم و بيگانه ملت، در خطوط متوازى آزادانه و شانه بشانه حركت مى كنند. اشراف زمامدار كه نسبت خود را به ارباب الانواع مى رسانند، نقاب تزوير و عوامفريبى بر روى مى زنند، ديگر اينها مسيح رعيئتند و جامع العقول و المنقول. در جامع نماز مى خوانند و افتخار مى نمايند اما چون به خلوت ميروند صد كار ديگر مى كنند. اينها هم ملاك هستند و هم تاجر و قاچاقبر و سود خوار. ايشان با ملاك برادرند و با تاجر دلال غمخوار و ملانما ها را هم بمنزلت پدر تعميدى خويش مى شناسند. ملاكين بزرگ كه در استثمار مردم شريك بلا فصل قوه حاكمه اند، ترقى اجتماعى مردم را مرادف زوال خود مى دانند. چنانكه عده ملانماى مرتجع نيز بيدارى مردم را باعث كساد بازار خويش ميشمارند. پس همه اينان بشكل دسته جمعى خواهان جهالت و نادانى و دشمن وحدت و قوت توده ها هستند

افغانستان در مسير تاريخ، غبار، جلد دوم، ص 80 و 81

جمهورى اسلامى كرزى/اغنى

جمهورى اسلامى كرزى/اغنى يعنى دولت محلى سرمايدارى فاجعه.

اداره مؤقت، در 13 دسمبر 2001 در بُن آلمان مطرح شد و در 22 دسمبر وارد كابل گرديد. طالبان در مدت كوتاه، از كابل و سرتاسر افغانستان گريختانده شدند. جهان جنبيد و محصول جديد عرضه كرد. كابينه مؤقت در بُن به شكل شركت سهامى، ايجاد شد و به كابل منتقل گرديد. طبقات بالايى جديد درين نظام در واقع شكلى از ظهور فاجعه است.

دولت و طبقات، در اداره انتقالی و مؤقت، داستان خود را دارد، داستانی که شروع شده و هنوز هم جریان دارد. داستان غم انگیزی که بوسیله چند انسان مصیبت آفرین و فراری، روایت می گردد. هر روایت، گوشه ای از رنج و توشه ای از گنج است...

قدرت سیاسی تغییر خورد. حامد کرزی از قوم درانی (امر شده بود که درانی باشد) با حلقه خود با بادیگارد های بلک واتری امریکایی، وارد ارگ گردید. کرزی قندهاری، بدون ریش نبوی بجای امیرالمؤمنین قندهاری نشست. قوای امریکا و متحدین آن به تعداد 150000، عسکر و افسر به افغانستان هجوم آوردند تا با نابود کردن طالبان و القاعده، از اداره مؤقت بطور مسلحانه حمایت نمایند... اداره جدید، بدینگونه بوجود آورده شد.

مردم که پنجسال در زیر شلاق امارت طالبان و فرامین تلخ امیرالمؤمنین گروگان شده بودند، گمان می کردند که از غار قرون وسطا بیرون شده اند. پنج سال مرگ تدریجی در زیر سیطره طالبان مردم را بی شیمه و فقیر ساخته بود و فضای جدید را غنیمت میدانستند. اما گمان هم نمی کردند که، یک روزی میرسد که شصت فیصد مردم در زیر خط فقر می رود، یک روزی میرسد که شصت فیصد مردم بیکار می شود، یک روزی میرسد که روزانه ده ها انسان بیگناه در سرک ها توتۀ توتۀ می شوند، یک روزی میرسد که دزدان افسانوی و غارتگران بیرحم بر سرنوشت مردم حاکم میگردند، یک روزی میرسد که مردم از بیکاری و گرسنگی دست به خودکشی های فامیلی میزنند، یک روزی میرسد که سالانه سه هزار زن خود را خود سوزی می کند. یک روزی میرسد که روزانه صدها عسکر بیگناه لقمۀ دهن توپ می شوند، یک روزی میرسد که بالایت تجاوز می شود ولی اشک و فریادت را کسی پاسخ نمی گوید... یک روزی میرسد که میلیون ها نفر معتاد میگردند... از بس مردم از جنگ داخلی تنظیم ها و امارت طالبان، خون و مصیبت دیده بودند، که چشمک زدن کرزی را راه نجات می پنداشتند و گمان میکردند که در زیر قره قلی، مدینه فاضله است و بزودی صاحب اشتغال و زندگی انسانی می گردند. مردم، از زیر چرخۀ ماشین عتیقه امیرالمؤمنین، در زیر چرخۀ ماشین نئولیبرال و غاصبین غلتیدند.

حامد کرزی، از 22 دسمبر 2001 تا 22 سپتامبر 2014 چرخۀ فساد و جنگ را با کمال تعهد و صداقت چرخاند... با قره قل و چین و چشمک زدن های مکرر، لقب شیک پوش ترین رئیس جمهور را کمایی کرد. به دکترا های افتخاری رسید. در هیچ عرصه ای دچار مشکل نشد. آنچه در خریطۀ استراتژیک امریکا/انگلیس ترسیم گشته بود، خط به خط اجرا کرد. برای کرزی مهم نبود که امپریالیسم نوین، چه نقشه ای در سر دارد. ویران شدن افغانستان برایش ارزشی نداشت. همانطور که برای تمامی دست نشاندگان، وطن و هموطن ارزشی ندارد.

رئیس جمهور، قهر سیاسی را با قهر اقتصادی گره زد. میدان نظامی را به طالبان گذاشت. خودش بار ها می گفت که دولت من و طالبان، هردوی ما از طرف امریکا تمویل می گردیم. دو پروژه در دو

موقعیت جداگانه هستیم. به تکرار جار میزد که من راپور های مؤثق دارم که قوای امریکا طالبان را بوسیله هلیکوپتر های خود به مناطق شمال کشور انتقال می دهند. بوسیله هلیکوپتر ها در مواضع طالبان بوجی های اعاشه و تجهیزات جنگی را می اندازند...

خبرنگار: جناب رئیس جمهور حامد کرزی
بزرگترین اشتباه شما در چهارده سال دولت داری چی بوده است
کرزی: بزرگترین اشتباه من رفتن بسوی بازار آزاد اقتصادی بود
خبرنگار: در مورد مقدار پول و دارایی تان بگوئید
کرزی: پول و دارایی ندارم
ولی شکر خدا که احتیاج نیستم و زندگی ام بخوبی می چلد
سیاه و سفید/ تلویزیون طلوع
سپتامبر 2015

<https://www.youtube.com/watch?v=92pYA-EkUhE>

میلتون فریدمن (1912-2006) اقتصاد دان مشهور امریکایی، مشاور اسبق قصر سفید، تئوری "بازار آزاد و خصوصی سازی" اش، در داخل و خارج امریکا، جزء دکتترین بوش، گردیده بود. حامد کرزی که خودش در پروژه بوش، یکی از مهره های اصلی آزمایشگاهی تطبیق تئوری بازار آزاد و خصوصی سازی شمرده میشد، و بطور آگاهانه و سفارشی، صنایع و فابریکات افغانستان را به صفر تقرب داد، اینک پشیمانی ساختگی اش چی معنایی دارد؟ کشور را در زیر اشغال و چکمه های سرمایداري فاجعه انداخت، مردم را به تباهی و گرسنگی کشاند، حالا این ملی نمایی هایش که رخ دیگر همین پروژه فریدمنی را تشکیل می دهد، چه چیزی را بیان میدارد؟

اشرف غنی احمدزی دومین رئیس جمهور بادآورده ای که از امریکا آمده و بر خزانه غیب تکیه زده است. اشرف غنی از قوم غلجایی است (مطابق امر ثانی) رقیب درانی... در رشد جنگ و فساد، ادامه پر و پا قرص اسبق است. دولت وحدت ملی، کماکان مستقیماً وابسته به امکانات مالی و نظامی امریکا است، تا هنوز در وابستگی و فساد مطلق بسر می برد... غنی، در خودکامگی مغز دوم متفکر جهان است. یکی از شگرد های حامیان خارجی، شخصیت سازی افراد است. حامد کرزی را با قره قلی و چین شیک پوش ترین و عاقلترین، نامیدند تا از کاه، کوه بتراشند. و به همین طریق، از اشرف غنی اقتصاد دان بزرگ تراشیدند در حالی که رشته انسانشناسی را خوانده است. با دو دکترای افتخاری، با لنگی و قدیفه، با چیغهای کارتونیک، با مدال های امریکایی برسینه، نئولیبرالیسم، دکتترین بوش و برنامه های اقتصادی امپریالیسم نوین، پای امریکا و شرکا را به افغانستان کشانده است. امریکا میلیارد ها دالر را مصرف کرده تا به پلان های اقتصادی، نظامی و سیاسی خود در منطقه جامه عمل بپوشاند. دولت محلی غنی، موظف است تا مطابق برنامه های قبلاً قبول شده گام بردارد و هر نوع تخطی، به قیمت

بلاک شدن شماره حساب، افشاشدن دوسیه ها، به حیث جنایتکار جنگی به محکمه لاهه سپرده شدن، زندانی شدن، کودتا مواجه می گردد.

چرخه دولت از همان آغاز که هنوز نامش اداره بود، بر محور ایجاد طبقات بالایی (زمیندار بزرگ، سرمایه دار کلان و طبقه متوسط) می چرخید. دولت در یگانه جایی که موفق بوده، همین عرصه فساد (زراندوزی و زمینخوری) است. موفق ترین دولتی است که در زمان کوتاه، توانسته، هزاران زمیندار بزرگ و ده ها هزار ثروتمند کلان و متوسط را ایجاد نماید... پروژه نوین دولتی، بخاطر ایجاد طبقات و اقشاری بود که بوسیله آنان ماشین خونین دولتی به حرکت ادامه داده بتواند. مهم نیست که به چه شکل، مهم این است که مطابق منافع حامیان خارجی (بویژه امریکا) حرکت نماید و منافع دیگران مهمتر از منافع ملی باشد. ارگ نشینان، بخاطر بدست آوردن پول و ثروت، حاضرند در زیر هر سندی با چشمان پُت، مهر و امضا نمایند. حوادث و پدیده هایی که در افغانستان اتفاق می افتد، اگر نیم فیصد آن در یک کشور دیگر اتفاق بیفتد، رئیس جمهور و کابینه شان در همان لحظه نه تنها استعفا می دهند بلکه عذرخواهی نیز می کنند... ولی درین دیار، روزانه صدها کار ناروا و فاجعه آمیز صورت می گیرد، اما در تمام دولت کسی وجود ندارد که خود را مسؤول و پاسخگو بداند. هرکدام گناه، قتل، غارتگری و جنایات را بر گردن کس دیگر و گروه دیگر می اندازد. هر روزه کمیسیون های حقیقت یاب پشت سرهم بدون وقفه می سازند (در مورد کشتار انتحاری، اختلاس، تجاوز جنسی، ...) تا مردم را اغفال نمایند، و تا هنوز نتیجه هیچ کمیونی نه حاصلی داده و نه به اطلاع عامه رسیده است.

دولت یکنفره، اصطلاحی است که روسو در قرارداد اجتماعی از آن نام گرفته و اینک ما سایه ترسناک تر این هیولا را بالای سر مردم حس می کنیم. دولت فعلی، متمرکز تر از هر نوع تمرکز است چون یک نفر در رأس آن قرار دارد و تمام صلاحیت را در پنجه خود قبضه کرده است. لویاتانی که بر گرداگرد سیاست، اقتصاد، فرهنگ و قوم چنبر زده است.

با دولت یک نفره، قدرت سیاسی را کنترل می کند، با اداره تدارکات ملی، پول و اقتصاد و بیت المال را در چنگ گرفته، با انتقال آرشف ریاست افغان فیلم به ارگ، بطور نمادین، فرهنگ را زیر سیطره آورده، و با کمپوتر ارگ تصفیه قومی را در ادارات ملکی و نظامی اجرا می کند. صدها مامور ملکی و صدها افسر مجرب و تحصیل یافته پنجاه ساله را از کار سبکدوش کرده تا با تز، تفرقه بینداز و حکومت کن، دولت خودکامه را بنحو متمرکزتری پاسداری نماید. در حالی که سن تقاعدی در تمام دنیا از شصت و پنج سالگی شروع می شود. مامورین و افسران مجرب و تحصیل یافته، سرمایه های کشورند که بوسیله ارگ نشینان تصفیه گروهی و قومی می شوند. آنانی که بشکلی از اشکال، واسطه دارند توانند توانسته اند خود را در ادارات ملکی و نظامی حفظ نمایند. مابقی بدون رسیدن به سن تقاعد، به

سرنوشت تنقیضی مواجه گردیده اند. در حالی که روابط و نورچشمی های خودشان در موقف شیخ فانی، بر چوکی های چرخان، مستانه می چرخند.

ساختار طبقاتی در هیچ دوره ای به روشنی و جباریت این دوره نبوده است. در دو دههٔ پسین، نوسانات و جابجایی های طبقاتی، بلاوقفه جریان دارد. جمهوری اسلامی افغانستان که هیچ نوع شباهتی به یک دولت ملی، به جمهوری و دولت مشروع ندارد، ساختار طبقاتی اش نیز متناسب به ساختار شکسته و مفلوجیت دولت، پیش می رود. دولت، دارهٔ دزدان است که بوسیلهٔ چماق خارجی اداره شده، و زمین و ثروت های مملکت را بین خود تقسیم کرده و می کنند. نه چشم شان سیر می شود و نه جیب شان پُر.

کوزهٔ چشم این حریصان هنوز پر نشده، فساد و غارتگری های شان همچنان ادامه دارد. ادامهٔ جنگ و ادامهٔ فساد، ایدئولوژی زراندوزان و زمینخوران را تشکیل می دهد. جنگ و مواد مخدر، برای شان ثروت و قدرت می آفریند.

جنگ را سرچپه می خوانند

گنج

دولت فاسد و طبقات زرین، محصول جنگ، دکترین بوش و ادامهٔ غارتگریها و جنایتند. طالبان نیز محصول جنگ، تریاک و ادامهٔ تبهکاری های انتحاری و انفجاری هستند. اگر صلح مملکت و رفاه مردم، اگر آبادی کشور و حیثیت مردم، به قیمت پس شدن رهبران دولتی و رهبران طالبی، باشد، این رهبران هرگز چنین صلح و رفاه و آبادی را قبول نمی کنند، یک طرف بخاطر حفظ ارگ و گنج و طرف دیگر بخاطر رسیدن به ارگ و گنج، در زیر نظر امریکا، در جنگ و معامله قرار دارند.

اینها نه تنها حاضر به اعتراف کشتار و غارتگری نیستند بلکه حاضرند تا مانند دههٔ نود، سرک ها و خانه ها را زیر خون سازند و **جنگ کوچه به کوچه** را تا آخرین رمق، ادامه بدهند. تا وقتی که این دولت، این طبقات و این جهادست های طالبی، وجود داشته باشند، مردم افغانستان روی خوشبختی را نمی بینند...

معامله با طالبان و ایجاد جمارت، (جمهوری + امارت) نیز فاز دیگری از فساد، جنگ بین تنظیمی، ملوک الطوائفی ها و غارتگری های خونین دگراست...

طبقات اجتماعی در دو دههٔ پسین

در این بخش، طبقات موجوده، طبقاتی که در دو دههٔ پسین، به شکل و شمایل تازه ایجاد شده اند، مورد نقد و مطالعه قرار می گیرد. طبقات بالایی، طبقات سامری نامیده شده است و طبقات پائینی و تهیدست، هزار و یک نام دارد. طبقات سامری، طبقاتی است که مانند سامری، بر جواهر و طلا، سجده می کنند.

طبقات سامری (طبقهٔ سرمایدار کلان و طبقهٔ زمیندار بزرگ) به همهٔ ثروتمندانی اطلاق می گردد که در دو دههٔ پسین با تکیه بر زور دولتی و تفنگ، در زیر سایهٔ بیگانه، به ثروتمندان طلاپوش و افسانوی تبدیل شده اند. دو دههٔ پسین، دولت و حامیان خارجی، در پایتخت، مراکز ولایات، ولسوالی ها و قریه ها، زمینه را برای فساد اداری و چور عمومی فراهم کرد، دولتی ها زیر نام فساد اداری و غصب، به ثروت های هنگفت رسیده و مخالفین زیر نام عشر، جزیه و غنیمت گرفتن... این گروه ها شامل افرادی هستند که در پیدا کردن پول، زمین و دارایی، دارای هویت و کارکرد مشترک می باشند... طبقات بالایی، کسانی اند که بر گنج های باد آورده خوابیده، نه تنها گوساله و خوان را طلائی می کنند که موتر و پیزار را از زر می سازند.

گرفتم که جایی رسیدی به مال

که زرین کنی سندن و چاچله

عنصری

طبقهٔ زمیندار، طبقهٔ سرمایدار، طبقهٔ متوسط، طبقهٔ کارگر، طبقهٔ دهقان، طبقهٔ خرده بورژوازی، طبقهٔ بیکار، با لایه ها و اقشار گوناگون ... طبقات فوقانی با فاسدترین شکل آن بوجود آمده و طبقات پائینی، فاجعه ای در فاجعه هستند. دارایی و ثروت این طبقات از هیچ نوع مشروعیتی برخوردار نیستند، و در موقف لوباتان، شیرۀ جان مردم را بلعیده اند. مطالعه، نقد و تحلیل طبقات اجتماعی، مستلزم دقت در جمع آوری داده ها و آمار، مطالعهٔ ادبیات و پیشینهٔ تحقیق، و مشخص بودن دیدگاه تحلیلی و پژوهنده است که از کدام منظر و روش، با طرح کدام پرسش ها، با کدام آگاهی های تئوریک... می خواهد طبقات اجتماعی را مورد بررسی، تجزیه و تحلیل قرار دهد. یکی از مشکلات در مورد طبقات اجتماعی، بخصوص طبقات بالایی و ثروتمندان افسانوی در دو دههٔ پسین، نبود مدارک و آمار، سکوت و انکار... است که هرگونه تحقیق را با نواقص و کمبود ها همراه می سازد.

در محدوده این بحث (طبقات و اقشار اجتماعی در دو دهه پسین) کوشش شده تا طبقات فرادست و تهیدست، بلحاظ رابطه شان با ثروت، دولت و منزلت، تا حد ممکن، مطابق اسناد و مشاهدات، سروی ها و گزارش ها، مصاحبه ها و نمونه برداری ها، آمار و ارقام موجوده، بشیوه علمی و غیر ایدئولوژیک مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد.

طبقات موجوده در دو دهه پسین در چهار بخش کلان تقسیم می گردد:

بخش اول:	طبقات زمیندار بزرگ و سرمایدار کلان/دلال
بخش دوم:	طبقات سرمایدار ملی و متوسط
بخش سوم:	طبقات فقیر
بخش چهارم:	اقشار پائینی

مشکلات تحقیق در مورد طبقات

روش تحقیق در علوم اجتماعی به ما حکم می کند که اگر بخواهیم "طبقات و اقشار اجتماعی" (زمینداران بزرگ و سرمایداران کلان/دلال، سرمایداران ملی و متوسط، کارگر، دهقان، خرده مالک، خرده بورژوا...) را در وضعیت کنونی کشور، مطالعه، بررسی و تحقیق نمائیم، چنین پژوهشی به موارد زیر ضرورت دارد:

1. آمار و داده ها

- آمار واقعی در مورد کمیت زمینداران بزرگ و مقدار زمین های شان
- آمار دقیق در مورد کمیت سرمایداران کلان و مقدار ثروت و سرمایه های شان
- معلومات دقیق در مورد سرچشمه های عایداتی
- اطلاعات در مورد چگونگی زمینخوری و غصب دارایی عامه و دولتی
- اطلاعات در مورد چگونگی فساد اداری، انواع اخاذی و ثروتمند شدن
- داده های ثقّه در مورد پول های کلان بدست آمده از مواد مخدر
- آمار و داده ها در مورد طبقات متوسط و فقیر
- دسترسی به اسناد، مدارک، مکتوبات، فرامین، فیصله ها، سالنامه ها، منابع صوتی و تصویری

2. مصاحبه و گزارش

- بخاطر تهیه یک فهرست واقعی به گزارش رسمی احصائی مرکزی دولتی ضرورت است
- مصاحبه با عده ای از زمینخوران به حیث مشت نمونه خروار
- مصاحبه با عده ای از مختلسین و پولداران و ثروتمندان کلان
- پرسشنامه، گفتگو، مصاحبه با مسؤولین درجه یک منابع عایداتی
- مصاحبه با قاچاقبران، دهاقین، کارگران تریاک و پروسس مواد مخدر
- مصاحبه و سروی در مورد سرمایداران ملی، متوسط و طبقات فقیر (که تا حدود ضعیفی وجود دارد)

3. پیشینه تحقیق

- ادبیات عمومی درباره طبقات و اقشار اجتماعی افغانستان
 - چند کتاب تحقیقی در مورد طبقات اجتماعی در دو دههٔ پسین
 - چند پایان نامهٔ تحصیلی
 - چند مقالهٔ پژوهشی
 - چند سخنرانی و سمینار علمی
 - منابع شفاهی
 - تجارب و خاطرات اشخاص بشکل مکتوب شده
 - تجارب و خاطرات افراد بشکل صوتی یا کلیپ های ویدئویی
- پژوهشگر، در سه عرصه ای فوق الذکر، دستش تا حدودی خالی است. چون دولت، همیشه می گوید که فساد اداری وجود دارد اما هیچ گاهی نمی گوید که این فساد های کلان را کیها و در کدام چوکی ها انجام می دهند و تعداد این افراد عالیرتبه و مقدار ثروت شان ...؟؟ زمینخواران، قاچاقبران و ثروتمندان افسانوی نیز مهر خموشی بر لب زده اند. در انکار و سکوت مطلق، بسر میبرند. هیچ مختلسی حاضر نیست که به عایدات دزدانهٔ خود اعتراف کند. فرد بیچاره ای که در سال 2001 در طبقهٔ فقیر قرار داشت و جیب اش با پنجصد دالر آشنایی نداشت، اینک در 2010 که پنجصد میلیون دالر دارد، چگونه می تواند در مورد چند و چون این پول ها مصاحبه بدهد؟ هیچ ثروتمند افسانوی حاضر نیست تا در مورد ثروت و دارایی خود مصاحبه کند، وقتی که بطور تصادفی در تلهٔ مصاحبه های تلویزیونی (ژورنالیستیک) گیر مانده، بازهم به انکار و امتناع روی آورده اند. هیچ زمینخوری حاضر نیست تا در مورد صد ها و هزاران جریب زمین غصبی، تن به مصاحبه و راستگویی بدهد... پس وقتی که در مورد زمینداران بزرگ و ثروتمندان کلان (که از محصولات عمدهٔ دولتی هستند) آمار و گزارشات ثقهٔ دولتی وجود ندارد... و خود زمینداران و ثروتمندان نیز راز و رمز زمین و ثروت های باد آوردهٔ شانرا فاش نمی کنند، و در انکار بسر می برند، پژوهشگر به کدام امکانات ممکنه تحقیقاتی قناعت کند؟

تحلیل مشاهدات، مصاحبه ها، مدارک، گزارش ها ...

- استفاده از تجربیات و مشاهدات خود و دیگران
- مصاحبه ها و نظرسنجی هایی که بوسیلهٔ افراد و نهاد های مدنی صورت گرفته
- سروی ها و گزارشاتی که بوسیلهٔ مؤسسات بین المللی انجام یافته
- افشاگری های برخی از مقامات بلند رتبهٔ دولتی از طریق نوشتن و مصاحبهٔ تلویزیونی
- مکاتیب، اسناد، فرامین و فیصله های دولتی که به مطبوعات و رسانه رسیده اند
- نمونه برداری از گروه ها و افراد تثبیت شده در طبقات گوناگون

- مصاحبه های اقشار مردمی و صاحب نظران در تلویزیون ها
 - استخراج همه داده ها، اسناد و اطلاعات قابل دسترس
- و اما، در مورد طبقات فقیر، این خلا های تحقیقاتی را نداریم. آمار و ارقام زیاد (دولتی و غیر دولتی) وجود دارد که از چگونگی طبقات فقیر به ما اطلاعات می دهد. ضمن اینکه طبقات فقیر، حاضر به مصاحبه، گفتگو، پرسشنامه، نظر سنجی، ... و هر امکان تحقیقی دیگر هستند. و صد ها سروی و مصاحبه، تحقیقات مختلفه در مورد فقر و بیکاری، دهقان و کارگر، معلول و معتاد... انجام یافته است. که می توانند مؤلف و پژوهشگر را مدد رسانی نمایند.
- در مقدمه نیز تذکر رفت که ما در بحث طبقات اجتماعی (بویژه در دو دهه پسین) در حالت ابتدایی و مقدماتی قرار داریم. ولی از هر جایی که پژوهش و نوشتن آغاز شود، به سود کسانی گام مانده ایم که بعد از ما، این بحث را دقیقتر و مستند تر دنبال می کنند.

بخش اول

طبقات زمیندار بزرگ و سرمایدار کلان

1

طبقه زمیندار بزرگ

این طبقه، زمینداران بزرگ و زمینخوران مافیایی است. از صدها تا هزاران جریب زمین دولتی و عامه را با زور تفنگ و قدرت دولتی غصب کرده و یا با زورگیری با قیمت نازل از دهاقین فقیر خریده اند. زمینداران امروز، مانند خان و ارباب کلاسیک نیستند که با داشتن یک رابطه ضعیف و یک سلام و علیک با والی و قومندان پلیس، و یک تفنگ چره یی از املاک و حیثیت خود دفاع نمایند، و با یک اشاره چشم، دهاقین را بروی زمین به حرکت بیندازند، و متکی به اقتصاد طبیعی، دخل و خرج سنتی خود را عیار کنند.

زمیندار فعلی، طبقه جدید است، غول یک چشم قرن بیست و یکمی است که انسان و علف را می بلعد... زمینخور است و زمین را از طریق نامشروع بدست آورده است. طبقه ای است که بزور تفنگ و قدرت دولتی، جانشین اربابان و خان های قدیمی شده. قدرت و رابطه آن با شیوه جابجایی، از شاخصه های بنیادین طبقه جدید زمیندار است. طبقه زمیندار تازه بدوران رسیده، فاسد و غاصب است و از اعتبار، حیثیت و مشروعیت یک خان و ارباب قدیمی برخوردار نیست. زمین و دارایی خود را بوسیله

تفنگ دیروزی و چوکی دولتی امروزی حراست می کند. مشاهدات و گزارشات عدیده نشان می دهند که اینان، پیش از آنکه به زمیندار تبدیل شوند، از لحاظ طبقاتی دارای ریشه دهقانی، کارگری و خرده مالکی بوده اند. بورو کراتان، تنظیمی ها، جنبشی ها، قومندانان طالبی، زور مندان محلی، منتفدین شرور، مافیا... پیش از ارباب شدن، رعیت و بنده بوده اند. اکثریت شان فرزندان غریب یا خرده مالکین بوده که از برکت جنگ و دولت در دو دههٔ پسین، به زمینداران بزرگ تبدیل شده اند. بوروکرات های زمیندار، از پایگاه خرده بورژوازی شهر یا خرده مالکی روستا برخاسته اند. قدرت دولتی، این خرده مالکین را به اربابان نکتایی پوش تبدیل کرده است... البته قومندانان و منتفدین محلی، که عمری را در روستا های کشور تیر کرده اند زیادتر علاقه و کشش به زمین دارند و اما ثروتمندان تکنوکرات، که یک پای شان در کشور و یک پای شان در خارج کشور است، به زمیندار شدن علاقه ای ندارند و در قلمرو زمینداری فقط به ایجاد باغ ها و کاخهای تفریحی اکتفا کرده اند و باقی پول های شانرا در عرصهٔ مسکن و تجارت سرمایه گذاری کرده اند. این جابجایی های غیر نورمال، حرکت لرزان مالکیت زمین را در سیستم زمینداری معاصر، در حالت نوسان و بی ثبات قرار داده است. چون سیستم سیاسی و اقتصادی پایدار وجود ندارد.

سروی ها، مطالعات، و گزارشات عدیده، نشان می دهند که زمینداران بزرگ امروزینه، با روابط و ساختار پیچیده به این موقف طبقاتی رسیده اند... خان، بای و ارباب قدیمی، در اثر کشته شدن، مرگ طبیعی، مهاجرت و تقسیم زمین بین اولادهٔ ذکور، از برج خانخانی بر گلیم دهقانی نشسته اند. به استثنای معدودی که در تنظیم ها یا طالبان، کدام کاره ای بوده یا شده، توانسته اند زمین های شانرا حفظ نمایند.

طبقهٔ زمیندار از نظر روابط و مناسبات قدرت، از نظر سبک زندگی، دارای ساختار پیچیده است. این طبقه، فقط طبقهٔ ملاک نیست بلکه ملاک/ سرمایدار است. ملاک/ بوروکرات است و ملاک/ مافیاست. هم هزار جریب زمین دارد هم بنگاه تجارتي. هم خان است هم والی یا وزیر. هم زمیندار است هم مافیای مواد مخدر... هم تلویزیون دارد هم دانشگاه، هم بنیاد خیریه دارد هم افراد مسلح، هم دموکرات است هم با خلافت و امارت مشکل ندارد. هم ریش نبوی را کم می کند و هم مراسم ختم قرآن برپا میدارد، هم تیکه دار قوم است هم طرفدار حقوق بشر، هم در مدار دولت است هم در حریم خارجی، هم لقب الحاج و کربلایی دارد و هم القاب دیپلوم، ماستر و داکتر افتخاری، هم با بتهٔ فقری و تفدانی انس دارد و هم در پیالهٔ ویسکی عکس رخ یار می بیند ... زور، منبع اصلی زمینخوری و زر اندوزی است، طاعون مصیبت باری که در دو دههٔ پسین بر مردم و مملکت، بشکل فاجعه آمیزی چیره شده است. زر، زن و زمین سه رکنی بوده که اربابان امروزی در پی آن هستند. زر و زمین را از لولهٔ تفنگ یا چوکی دولتی بدست می آورند و تعدد ازواج را به اتکای شریعت و فتوای علمای کرام. زمینداران بزرگ

، به داشتن چندین تا حرمسرا خیلی علاقه دارند، حرمسرای شهری و حرمسرای دهاتی (البته، حرمسرا های دوبی، قطر، دوشنبه، تاشکند و اخیراً استانبول نیز جز این سلسله مراتب می باشد) زمیندار بیسواد، یا نیمچه مکتبی، زن های فاکولته یی (به تلفظ خودشان - فالكوته یی) می گیرند.

از اداره اراضی افغانستان تا صد ها نهاد داخلی و خارجی گزارش داده اند که 4.5 میلیون جریب زمین دولتی و عامه، تا هنوز بوسیله زورمندان غصب شده است. این زورمندان: برخی از اعضای کابینه، عده ای از حلقات ارگ، شماری از قومندانان تنظیمی، برخی از والیان، شاروال ها و ولسوال ها، مافیای مواد مخدر و دارندگان پول های سیاه، برخی از سران اقوام و زورمندان محلی، و به همین طور برخی از سران احزاب، وکلا و سناتوران، برخی از اعضای شوراهای ولایتی، برخی از افسران اردو و فرماندهان پولیس.... و سایر زورمندان دولتی و غیر دولتی که در این گزارشات و لست ها نام های مبارک شان ثبت گردیده اند. اداره اراضی افغانستان (نهاد دولتی) و خانه آزادی افغانستان (نهاد مدنی - ژورنالیزم تحقیقی) تعداد غاصبین زمین را 15831 نفر دانسته اند... گفته اند که بیش از 90 فیصد زمین های اهل هنود و سیک ها نیز غصب شده است. در گزارشات آمده که زمینخوران، 34 ولایت و کلیه اقوام و مذاهب را دربر می گیرد... زمینداران بزرگ امروزی با ملاکین قدیمی، از لحاظ کمی و کیفی، تفاوت دارند.

فیودالان مشهور در دوره هایی بعد از شاه امان الله خان که توسط دولت حمایت می شدند، چون حاجی سلطان محمد خان فراهی، سردار محمد علم خان سنجرانی نیمروزی، میرزمان خان کنری، حاجی امان الله خان نیمروزی، امین الله خان لوگری، حاجی شاه علم خان طاهری هراتی، مجددی، گیلانی ها، سید کیان، ایشان های آهن دره تخاری، حسن خان کاموی ننگرهار و غیره که هر کدام حکومت های کوچک ملوک الطوایفی برای خود داشتند، وضعیت طبقاتی آن دوران را به خوبی تمثیل می نمودند... خوانین پشتون نسبت به غیر پشتون ها در دربار از حمایت بیشتری برخوردار بودند. در میان پشتون ها درانی ها نسبت به غلجایی ها منزلت بالاتری داشتند. در میان درانی ها، محمدزایی ها و بارکزایی ها قدرت بیشتری داشتند و مخصوصاً برای محمدزایی ها که سردار نامیده می شدند، مستمری خاص ماهوار در نظر گرفته شده بود و عموماً جنرالان اردو را محمدزایی ها می ساختند. بر طبق فرمان شاهی بهترین املاک فیودالان دیگر به خوانین بارکزایی اهدا می گردید... دهقانان، اگر با باغبانان و چوپانان به حرکت درآیند، هیچ نیرویی قادر به سد کردن راه آنان نخواهد شد. بنابراین به روشنی می توان گفت که نیروی اصلی انقلاب دموکراتیک نوین در کشور ما دهقانان است.

تحلیل طبقات جامعه افغانستان

سازمان انقلابی افغانستان/2009

زمینداران که بطرز دوگانه غارتگرند (غصب زمین و استثمار دهقانان) چون محصول وضعیت موجوده اند، برای حفظ آن وضع، از هیچ گونه تلاش دریغ نمی ورزند... استثمار دهقانان، به تحقیقات چندلایه یی ضرورت دارد. زن دهقان، کودک دهقان، جوان دهقان، کهنسال دهقان، خانواده دهقان، ...

2

طبقه سرمایه دار کلان / دلال

مناسبات بورژوازی در عصر شیرعلی خان نطفه گذاری شد و تا جمهوری داؤد، مراحل رشد و گسترش خود را مطابق پالیسی اقتصادی دولت ها، تاحدودی بطور آرام طی کرده بود. این طبقه، در عرصه های گوناگون (صنعتی، تجارتي، بانکی، خدماتی) فعالیت هایی را انجام داده اند.

در دو دهه پسین، سرمایه داران کلان/دلال از برکت دولت های فاسد، حضور قوای خارجی، کمپنی خارجی، پول های باد آورده، تریاک و تاراج ثروت های ملی... مالک ثروت و بارگاه شده اند. سرمایه داران کلان که اغلباً دارای تفکر غیر سرمایه دارانه و سنتی اند، در دل انارشیزم بازار آزاد در حرکتند.

سرمایه داران کلان، طبقه جدید التشکیلی هستند که در این دو دهه، در درون و حواشی قدرت، با این ثروت و پول، بوجود آمده اند. سلسله مراتب قدرت و تفنگ، سلسله مراتب ثروت و منزلت را تعیین کرده است. در سیطره توتالیتاریسم فعلی، هر قدر مقتدر باشی همان قدر ثروتمند هستی. هر قدر زور داشته باشی، همانقدر زر بدست می آوری. هر قدر پشتوانه خارجی داشته باشی به همان میزان به انباشت ثروت رسیده ای. در دوهه پسین، قدرت دولتی و ثروت با رنگ و رخسار مافیایی و سیاه به میدان آمده است.

مافیا، به تمامی کسانی اطلاق می گردد که ثروت های افسانوی شان از راه فساد اداری، غصب، راه های نامشروع و مواد مخدر بدست آمده باشد. بدنه اصلی سرمایه داران کلان، جنبه مافیایی دارند، یعنی پول های شان از طریق ارث، شغل، رشد و انباشت سرمایه، مالکیت بر ابزار تولید... یا دارایی های شخصی و خانوادگی بوجود نیامده بلکه از طریق فساد اداری، غصب، فرار مالیاتی، مواد مخدر، اختلاس، زدو بند ها، معامله گری ها... و غیره طرق ضد انسانی دیگر بوجود آمده اند... از بس که پول و ثروت درین دو دهه، در جیب عده زیادی از افراد تراکم کرده است، درجه پول و مقدار سرمایه نیز خیلی انباشته و افسانوی گشته است... مافیا، نام ترسناک است. اما در کشور ما، مافیای ترسناک وجود ندارد، مافیای محترم و عالیجناب است. مافیا کسی نیست که در مغاره هندوکش یا جزیره سیسیل نظام قراول مخفی داشته باشد. در درون ارگ و نیروهای دولتی قرار دارد و برای پُت کردن خود، بلندتر از دیگران، به کردار مافیا، نفرین میفرستد.

طبقه سرمایه‌دار کلان در چهاردهه قبل، انگشت شمار بود و همین سرمایه‌داران کلان قدیمی، اکثریت شان از یک تا ده میلیون دالر داشته و کمتر شخصی بوده که پنجاه میلیون دالر یا بیشتر از آن داشته بوده است. سرچشمه های عایداتی شان معلوم، تا حدی مشخص، مشروع و روشن بود.

اما در این دوره، مطابق برخی از گزارشات، ثروتمندان و سرمایه‌داران کلان که تعداد شان بسیار زیاد است، از پنجاه میلیون دالر تا چند میلیارد دالر را در فهرست دارایی های خویش دارند. گزارشاتی که بوسیله منابع خارجی بیرون داده شده، هیچ کدام اینها قبل از 2001 یعنی قبل از اداره موقت حامد کرزی، صاحب یک میلیون دالر شخصی نبوده اند (به استثنای معدودی که قبلاً دولت داری کرده و مقدار پولی را به غارت برده اند. که شامل حزب دموکراتیک خلق، تنظیم ها، طالبان و جنبش اسلامی می گردد) مطالعات نشان می دهند که سرمایه‌داران کلان، اکثریت شان، از نظر طبقاتی، دارای ریشه خرده بورژوازی، دهقانی و کارگری بوده اند. این سرمایه‌داران، با کمپنی های خارجی مقیم کابل، در رابطه تنگاتنگ قرار دارند. در بسیاری موارد نقش قراردادی ها و همکاران درجه دوم را برای کمپنی ها و کشور های خارجی بازی می کنند (دلال و جاده صاف کن)، صدها کمپنی راجستر شده خارجی که در عرصه های (سرکسازی، ساختمانی، امنیتی، بانکی، انتقالی، انرژی، صحتی، خدماتی، مخابراتی ...) فعالیت می نمایند. ... لست هزاران شرکت داخلی و صدها کمپنی خارجی، در اداره آيسا (اداره حمایه سرمایه گذاری افغانستان) و اتاق های تجارت، موجود است. وزارت مالیه در 2019 تعداد شرکت های ثبت شده، دارای مجوز و مالیه دهنده را 135 هزار شرکت گزارش داده است.

در میان این شرکت ها، شرکت های غول و کلانی وجود دارند که صدها میلیون و میلیارد ها دالر سیاه را در حرکت انداخته اند، نکته وحشتناک این است که این سرمایه های کلان، ضمن فرار از مالیه، هیچ نوع خدمتی به رفاه عامه نکرده اند به جز سود دگر هیچ چیزی برای شان مطرح نبوده و نیست. مافیای تجاری که خود از حلقات بالایی دولت بشمار میروند، از خروار مشیت و از گاو، غدود هم مالیه نمی دهند.

50 هزار شرکت خصوصی مالیه نمی پردازند

و از امکانات پاسپورت، سلاح و غیره استفاده می کنند

وزارت مالیه

www.avapress.com/fa/news/

یکی از ویژگیهای سرمایه های کلان و دلال این است که در بخش صنعت ملی و تولیدی سرمایه گذاری نمی کنند، (فابریکات از یکسو کشور را صنعتی می سازد و از سوی دیگر اشتغال پایدار ایجاد می گردد) در جایی پای می گذارند که بسیار زود ثمر بدهد، تجارت و انحصار اقلام کلان تجاری. امور غیر تولیدی. بازار آزاد (تحت مدیریت کمپنی های چندین ملیتی) و مافیای تجاری داخلی، عواملی هستند که زمینه را برای نابودی تولیدات صنعتی و سرمایه‌داران ملی، فراهم کرده اند.

در حوض خون، ماهیان طلایی می جویند. چون پول های شان سیاه و نامشروع است، بخشی از این پول ها را به دارایی های غیر منقول تبدیل نموده اند. هرکدام شان، در پایتخت و شهر های بزرگ، صد تا دوصد قواله شرعی از جایداد های افسانوی خود دارند. البته اکثراً بنام اعضای خانواده نه بنام خودشان. الیگارشۍ خانوادگی.



جمهوری اسلامی افغانستان
لوی څارنوالی
ریاست اطلاعات و ارتباط عامه
مدیریت عمومی ارتباط



تاریخ ۲۷ / ۴ / ۱۳۹۱

شماره ۴۰۰۰۰۰۰۰
موضوع:

برياست محترم آژانس اطلاعاتی باخترا!

امیدواریم گزارش ذیل را در رسانه های تصویری، شنیداری و چاپی نشر نمایند.
(یک منبع مسوول که موظف به بررسی قضیه کمپنی گلوبلینک میباشد به گزارشگر جریده څارنوال چنین اظهار وضاحت داد.

کمپنی گلوبلینک از مدرک توريد محصول گمرکی (۳۱) عراده موثر زړهي به پرداخت مبلغ دوازده ونیم میلون دالر (۱۲۵۰۰۰۰۰) دالر امریکائی مالیات مکلف بوده ولی مسوولین وزارت مالیه در بدل مبلغ سه میلون دالر امریکائی رشوه از جمله مبلغ دوازده ونیم میلون دالر امریکائی به پرداخت یکتیم میلون دالر به طور اقساط با شرکت موافقه نموده در جریان بررسی هیئت چهار نفری شرکت حاضر به تادیه مبلغ چهار میلون دالر امریکائی گردیده و بعداً در جریان پیشرفت پروسه کاری بررسی لوی څارنوالی شرکت حاضر به پرداخت دوازده ونیم میلون دالر امریکائی مالیات گردیده و قابل ذکر است که مسوولین وزارت مالیه خلاف مواد (۱۰۹) و (۹۶) (۹۵) (۲۰) و (۹۴) قانون مالیات بر عایدات مرتکب تخلف گردیده علالتاً اینکه زمینه اتلاف مالیات شرکت را که از سال ۲۰۰۲ الی ۲۰۱۰ باید می پرداخت از شرکت مذکور اخذ ننموده اند تجدید جواز زمینه فعالیت تجارتي شرکت را فراهم ساخته هکذا اساس احکام شماره (۲۸۳۳) مورخ ۱۳۸۸/۹/۳ و (۵۱۲۰) مورخ ۱۳۸۸/۸/۲۰ مقام محترم ریاست جمهوری اسلامی افغانستان شرکت گلوبل را مکلف به پرداخت مالیات ساخته است ولی جرم شرکت در رابطه به عدم پرداخت مالیات ثابت بوده و دوسیه بعد از اكمال تحقیق و تعقیب غرض انفصال شرعی محول محکمه ابتدائیه مبارزه با جرایم فساد اداری گردیده است.

قابل ذکر است که شرکت گلوبلینگ در افغانستان نماینده گی دایمی نداشته و نماینده گی اصلی آن در کشور دویی میباشد در حصه احضاریت شان از طریق مراجع کشفی اقدامات جریان دارد.

از توجهیکه در زمینه نشر گزارش میذول میدارند تشکر میستایم.

با احترام
څارنپوه عبدالوکیل امینی
مرستیال لوی څارنوالی ج.ا.ا.

کاپی

نمبر تېلفون: ۰۲۰۲۵۲۱۷۰۳

دوسیة کمپنی گلوبلینگ- <http://bakhtarnews.com.af/dari/political>

آژانس باخترا 1391

ابهام در سرچشمه های عایداتی

تا هنوز این میلیونرها و میلیاردرها دالری، حاضر نشده اند که مقدار پول و دارایی های خود را فاش نمایند. شخصیت های مهم و برجسته دولتی، پول و ثروت را نه بنام خود بلکه در پوشش حلقه خانوادگی و روابط، به گردش انداخته اند. این ثروتمندان، در مصاحبات تلویزیونی و گزارشات رسمی، از داشتن ده هزار دالر و یک خانه گک شخصی یا خانه کرایه یا گروهی، چیزی بیشتر نگفته اند. دارایی های غیر منقولی که در هر گوشه و کنار مملکت و خارج، سر به فلک کشیده اند، شاهد حد اقلی از ثروت های شان می باشند... ساختار سرمایه، انباشت روزمره و چگونگی ایجاد شدن آن، پیچیده و گنگ است. قدرت دولتی و مافیای مواد مخدر، یکی از منابع اصلی سرمایه های انباشته است. همه این سرمایه داران، در رده های بالایی دولت کار کرده یا با رأس هرم قدرت نزدیکی داشته اند. مطالعات و سروی ها نشان داده اند که طبقه سرمایه دار کلان، سرمایه های میلیونی و میلیاردی را از خانواده ها به ارث نبرده بلکه از سرچشمه های ذیل بدست آورده اند:

رأس دولت	حلقه اولیه ارگ، مسؤل تقسیم غنائیم
وزارتخانه ها	اختلاس های خورد و کلان (گزارش داخلی و سیگار)
پارلمان	چورلمان، تیکه داری، کمیشن کاری
شاروالی	چوروالی، غارتگری مستمر و روزمره
قضائیه	در همه گزارشها، شامل در فساد و رشوه ستانی
ارگان های محلی	ولایات و ولسوالی ها سرچشمه چور و عایدات لایزال
سفارتخانه ها	علاوه بر چور و چپاول / صد فساد دیگر
گمرکات	چپاول روزمره (اعتراف دولتی و نهاد های غیر دولتی)
فرار مالیاتی کلان	500 میلیون دالر در یک سال فقط در واردات تیل...
فرار مالیاتی عمومی	به قول برخی از والیان: در ولایات تا 90 فیصد فرار مالیاتی
کشورها	کمک های مخفی کشورها به اشخاص و گروه های معین
شیرپور	شیرچور، 400 باب کاخهای خشخاشی و قصور اختلاسی
کابل بانک	افتضاح چورشدن نزدیک به یک میلیارد دالر بوسیله زورمندان
بانک مرکزی افغانستان	چور نیم میلیارد دالر (اعتراف قدیر فطرت رئیس بانک مرکزی)
مواد مخدر	4 میلیارد دالر فقط درآمد سالانه برای مافیا و زورمندان
دهاقین کوکنار	1.4 میلیارد دالر سالانه به دهاقین میرسد
قومندانان طالبان	500 میلیون دالر فقط سالانه از مالیه تریاک می گیرند
طالبان در ولایات	میلیون ها دالر عاید سالانه از عشر، جزیه و غنیمت...

پولشویی	از طریق بانک ها، صرافی ها و معاملات تجارتي و خريد جايداد
مقرري ها	هر چوكي داراي قيمت است، درآمد های کلان از فروش آن
خيالي ها	مكاتب، كلينيك، سربازان و افسران خيالي و چپاول پول آن
كرايه قصر ها	كاخ ها و قصر ها را به مؤسسات خارجي كرايه داده اند
قراردادي ها	درآمد های فوق العاده کلان (گزارش داخلي و خارجي)
كميشن كاري ها	با گرفتن يك امضا، پُر كردن يك خورجين طلا
و و و ...	

از طرف ایالات متحده، از 2002 بدینسو، مبلغ 132 میلیارد دالری که برای باز سازی افغانستان تخصیص داده شده، در کنار سایر اهداف، برای آموزشدهی و تجهیز نیروهای امنیتی افغان، نیرومند سازی نهاد های دولتی، ترویج حاکمیت قانون، پاسداری از حقوق زنان، بهبود صحت و تعلیم، و تشویق رشد اقتصادی به مصرف رسیده است. با این هم، دست آورد های حاصل شده از سرمایه گذاری کشور ما در بازسازی افغانستان با چندین تهدید روبرو می باشد: نا امنی مداوم، فساد اداری فراگیر، نهادهای ضعیف افغانستان، تأثیرات ناهنجار مواد مخدر، و هماهنگی و نظارت ناکافی از سوی امدادگران... فساد اداری فراگیر، تهدید درجه یک استراتژیک به مشروعیت و کامیابی دولت افغانستان باقی مانده است... افغانستان در زرع کوکنار، هنوز هم در سطح جهان پیشتاز بوده و دو سالی که در آن بیشترین زرع این مواد صورت گرفت، 2017 و 2018 بود. تجارت غیر قانونی مواد مخدر، شورشگری طالبان را تمویل کرده و نیز نفع آن به اعضای مفسد دولت افغانستان، اردو، و پولیس می رسد و همچنان نزدیک به 600 هزار افغان را مشغول کار کرده است... اداره مبارزه با مواد مخدر و جرایم ملل متحد تخمین کرد که فصل تریاک در سال 2017 برای دهاقین افغان 1.4 میلیارد دالر عاید کرد، علاوه برآن که میلیارد ها دالر دیگر نصیب تصفیه کنندگان و قاچاقبران گردید...

در جنوری 2017، حمایت قاطع به طور علنی اذعان کرد که قومندانان مشخص اردو و پولیس ملی، سربازان و پولیس خیالی را که وجود حقیقی نداشتند، در صفوف خویش گزارش میدادند تا بتوانند معاشات بی صاحب را دزدی کنند... تیل و روغنیا، مهمات و سلاح، یونیفرم و سایر اجناس... نقاط محراقی فساد اداری در بخش امنیت اند

سیگار، گزارش لست خطرات بلند 2019 برای کنگرس امریکا

طبقه سرمایهداران کلان، که دارایی های شان از پنجاه میلیون دالر تا چند میلیارد دالر می رسد، پول های باد آورده را علاوه بر اینکه بخشی از آنرا در خارج کشور در گردش انداخته اند، بخش بیشتر آنرا، در داخل کشور، در فعالیت های پُرسود و انحصاری، در بخش های زیر سرمایهگذاری نموده اند:

صنعت مخدر	تریاک، هیروئین، مورفین و چرس
بانكداری	گردش پول های سیاه، سود و پولشویی

تجارت	تیل، گاز، موتر، آرد، ادویه ... و سایر اقلام کلان و پردرآمد دیگر
ترانسپورت	هوایی و زمینی
مخابرات	صنایع دیجیتال/ موبیل، کمپیوتر و انترنت
فابریکات کلان	سمنت غوری و کود و برق ... تسخیر آن بعد از خصوصی سازی
ساختمانی	سرک سازی/ شهرک سازی ... 355 شهرک غیر قانونی
قراردادی	غذا و البسه، تیل ... بخصوص به وزارت دفاع و داخله و امنیت
تیکه داری	تیکه بعضی اقلام برای قوای خارجی و مؤسسات خارجی
صرافی	صرافی های کلان متشکل از هردو نوع سرمایه است: سیاه و سفید
امنیتی	کمپنی های امنیتی/ موتر های زره و افراد مسلح / فروش و اجاره
معادن	استخراج غیر قانونی بوسیله زورمندان: لاجورد، زمرد، طلا، سنگ ...
چارتراش	مافیای چوب
قاچاق	آثار تاریخی، زنان، مهاجر ...
صنعت جنسی	مدیریت فحشا برای قوای خارجی و طبقات بالایی داخلی
هوتلداری	در داخل و خارج کشور
رسانه	تلویزیون و رادیو/ برای سود و تبلیغات خاص
صحت	شفاخانه و کلینیک
تحصیلی	دانشگاه سازی و مدرسه سازی/ برای سود و منظور های خاص
جایداد	زمین، خانه، بلندمنزل، گست هاوس، هتل، باغ ها ...
خارج کشور	یک مقدار پول هنگفت شان در حال گردش و انباشت
و ...	

پولشویی و سفید کردن این پول ها، یکی از دغدغه های اساسی سرمایه داران کلان و مافیایی است... این معضله یک حفره عمیق و کلان است، که بسادگی پُر نمی گردد. همین معضله است که زورمندان و ثروتمندان دولتی را از خیزهای بلند می اندازد. چون موقعیت، ثروت و داری قبلی شان درج حافظه مردم اند. و استخبارات و قدرت های کلان(امریکا و انگلیس) این افراد را با شجره کامل می شناسند و دارایی ها و پول های شان را میدانند. از همینروست که با اندک سرکشی، اخطار می بینند:

1. دوسیه های تان به محکمه لاهه سپرده می شود
2. شماره های بانکی تان بلاک می گردد
3. سرچشمه های عایداتی تان افشا می شود
4. ویزه و سفر های تان مسدود می گردد
5. جایداد های بادآورده تان به بیت المال تسلیم داده می شود

6. زندانی و تبعید شدن در انتظار تان می باشد

7. همانطور که کلان تان ساختیم خورد تان هم می سازیم

سرمایداران فاجعه، پول های سیاه را از طریق تجارت، معاملات روزمره، خرید جایداد، صرافی ها و بانکهای داخلی، سفید می سازند... نکته مهم این است که گردش عمدتاً تجاری این سرمایه های غول، کوچکترین نفعی برای مردم فقیر نمی رسانند. این همه پول، در فابریکات و کارهای زیربنایی، سرمایه گذاری نمی شوند. حوزه سرمایه گذاری، نوعیت کار آفرینی و گردش عمومی پولها، نشان می دهند که فقط برای انباشت سود شخصی، بازار آزاد و الزامات نظام سرمایه جهانی و دکتین بوش، به حرکت می افتند. گلو و جیب اینگونه سرمایه داران، غار است هر قدر در آن سود سرازیر می گردد، باز هم خالی و تشنه معلوم می شود.

سرمایداران کلان، دلال هستند و به تولیدات ملی نمی اندیشند. در تلاش می باشند که از مدار قدرت دور نشوند. بشکلی از اشکال، در درون یا در حاشیه ارگ، کابینه، پارلمان، قضا، امنیت، باشند. حفظ دارایی و حیثیت خود را در وجود دولت، قوای خارجی، جنگ و تفنگ می بینند... علاقه ندارند (ساختار و خصلت سرمایه مافیایی چنین می باشد) تا پول را در صنعت و اشتغال و کاهش فقر، سرمایه گذاری نمایند.

در 1863 در افغانستان سه نفر تاجر داشتیم (ملا رحیم شاه، غلام قادر و گوپالداس) که سرمایه شان یک میلیون روپیه می شد و همین حلقه کوچک بالای زندگی مردم کابل و سایر ولایات تأثیر مثبت داشتند. اما امروزه که هزاران هزار سرمایه دار کلان (میلیونرها و میلیارد های دالری) داریم، به اندازه سر سوزن بالای زندگی مردم فقیر و رفاه اجتماعی تأثیر مثبت ندارند. شیرعلی خان به مجردی که بر تخت سلطنت نشست در فکر، رشد و تأسیس فابریکات، تجارت و نشریه بود. سرمایه داران افسانوی امروز، دارای تفکر و احساس ملی نیستند و در هیچ زمانه ای شاید به اندازه امروز، جنایت، خیانت، چپاولگری و بی بازخواستی نبوده باشد. در هیچ زمانه ای به میزان امروز، انباشت پول و ثروت به این شکل نبوده است.

معاملات تجاریه افغانستان غالباً به هند و بخارا و ایران منحصر است. صادرات آن به هندوستان پشم و پنبه و هر نوع میوه جات است. بارها بذریعه شتر حمل میگردد. به ایران برک، کرک و پوستین ها قسمی از پیزار صادر میکنند. از کشمیر و امرتسر شال ها، از بخارا و هند پارچه های پشمی و نخی و سندی، چای، قند، شیشه، ظروف چینی، کاغذ، فولاد، آهن، قلعی، سیماب، تخم کرم پيله، ادویه طبعی و دیگر چیزها، از ایران اقمشه و اسلحه وارد میگردد.

علامه سید جمال الدین افغان

تتمته البیان فی التاریخ الافغان، تألیف 1879 میلادی، ص 131

چور و تاراج دارایی های مملکت و مردم از چندین سو دچار انهدام و دهشت گردیده است. کمپنی های خارجی با معامله گری و غصب معادن افغانستان ثروتهای زیر زمینی میهن را خالی و برباد می سازند و مالکین ارضی و سرمایه داران داخلی بی آنکه به تولیدات پر ثمر زراعتی و صنعتی و تجارت و بانکداری ملی روی بیاورند، قسمت بیشتر آن، در مقام زورمند، قاچاقبر، مختلس، لومپن، مافیا، امنیتی و تفنگدار به صحنه می آیند و در نوسانهای سیاسی و طبقاتی به حیث خائن، غاصب و جنایتکار برصحنه سیاسی و اقتصادی رویانده می شوند و مطابق درجه وابستگی، میمانند یا ناپدید میگردند. این پلنگان ملنگینه پوش از سرشت ویژه ای سرشته شده اند.

اگر یک پیسه دار قطغنی در زمانه ظاهرخان سفر دور دنیایی اش را فقط بازدید از پایتخت کشور یعنی کابل تشکیل می داد، سرمایدار مافیایی اینک برای تداوی زکام و قلنج به شفاخانه های برلین، لندن و واشنگتن، دهلی و استانبول می روند.

چون سرمایه همیشه در خون تولد می یابد، زراندوزی و انباشت سرمایه در افغانستان نیز به محیط پرورشی ویژه ای ضرورت دارد. دولت فاسد، جنگ، بازار آزاد و انارشیزم. پیدایی سرمایه های سیاه، یکی از شاخصه های وضعیت پول و سرمایه در کشور ماست. سرمایدار محیل، باک ندارد که پولهایش سیاه است یا سفید، از کشتار انسان و قاچاق مواد مخدر بوجود می آید یا از تاراج پنج میلیون جریب زمین، از چپاول فابریکه غوری و کودبرق است یا از اختلاس پول های دولتی و امداد، از خون بنی آدم است یا از صنعت جنسی، از دزدی حق یتیم و بیوه است یا از احتکار و انحصار، نه شرم دارند و نه وجدان ملی و و...

دلیل حضور طبقات بالایی جامعه از رشد واقعی جامعه سرچشمه نگرفته است و بالاجبار بوجود آورده شده اند، این طبقات، با پایمال کردن حق سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مردم با تعظیم به آستان کمپنی ها و دولت های خارجی برای خود سلطه و عمر کمایی می کنند. دولت موجوده، روی شانه های همینه ایستاده است. طبقه سرمایه دار کلان و مافیایی، یکی از ستون های اساسی ارگ و دولت است. امریکا نیز بر شانه های همینه ایستاده است. این طبقه، با اتکا به افراد مسلح، نهاد سیاسی و پشتوانه خارجی به حرکت انگلی ادامه می دهد.

ثروتمندان کلان، در این دوره، دارای ویژگیهای منحصر به فرد اند. ثروتمندان از کتگوری های مختلفه سیاسی و اجتماعی تشکیل یافته اند. تکنوکراتان، تنظیمی ها، جنبشی ها، سلطنتی ها، بوروکراتان، قومندانان، تیکه داران قومی و مذهبی، مافیا، متنفذین شرور ... هر کدام این کتگوری ها متکی به خواستگاه اجتماعی و انگیزه سیاسی شان، دارای خصال مربوط بخود هستند که شرح کتگوری های متفاوت، در فصل قبلی نیز رفته است.

ثروتمندان تنظیمی، یکی از ارکان اصلی را در دولت و ثروت، تشکیل می دهند، دیروز با انگیزه جهاد علیه شوروی می جنگیدند، دارای افراد مسلح و پشتوانه خارجی بودند، در سطح جنگ و جهاد، دارای یک حیثیت و اعتبار پنداشته می شدند. اما امروز که عده ای از آنها به ثروتمندان افسانوی تبدیل گشته اند، هیچ انگیزه ای برای جنگ و جهاد ندارند، دیروز بر تانک روس راکت انداز می انداختند و حالا بر میله تانک امریکایی حلقه گل می اندازند. در دو دهه پسین، تلاش های شان فقط و فقط به حفظ ثروت و پاسداری از چوکی خلاصه می گردد. در بین صفوف دیروزی که خانواده شهدا و معلولین امروزی اند، از هیچ نوع اعتباری برخوردار نیستند...

ثروتمندان جنبشی، که از ته مانده های حزب دموکراتیک و قومندانان تسلیمی و زورمندان محلی و سران قومی، در قالب گرایشات سیاسی/قومی به زراندوزی ادامه می دهند، یکی از حلقه های قدرت و ثروت است. این گروه طی سه دهه دارای حکومت ملوک الطوایفی و خودمختار غیر رسمی بوده اند. بسیاری از قومندانان اولیه اش از پهلوان های قهار، ساخته شده که در زیر چتر قومی، برای خود کاخ های افسانوی آراسته اند.

ثروتمندان تکنوکرات، یکی از بدنه های مهم در دو دهه پسین است. اینان زیر نام تکنوکرات، از رأس دولت تا سایر پست های کلان را اشغال کرده اند. یکی از ویژگیهای مهم اینان این است که پاسپورت خارجی دارند و پول ها را به طرق مختلفه به خارج انتقال داده و هر وقت که بیکار شده اند دوباره با بکس های زر و شماره های حساب طلایی، به کشور اصلی خود آمده اند. ده ها وزیر و بلند پایه بعد از خانه نشینی با خورجین های زرین به کشور های غربی برگشته اند.

ثروتمندان سلطنتی، با جیب های خالی آمدند و با نمبر های متعدد بانکی برگشتند. سلطنتی ها منتظر بودند که یک روزی پای شان به ارگ و کابل برسد، تا بار دگر از یک گاو، هفت پوست بکشند. چنین هم کردند. مالکیت های قدیمی را به نقدینگی تبدیل نمودند...خاندان طلایی به ثروتمندان طلایی تبدیل شدند...

سرچشمه های عایداتی پولداران، گوناگون است. ده ها سرچشمه و منبع وجود دارد که غارتگران با استفاده از آن منابع، صاحب ثروت های باد آورده و افسانوی شده اند... در دولتی که بر بنیاد فساد اداری ایجاد شده، هزار و یک منبع برای درآمد و عاید، ایجاد کرده اند. بطور مثال، تیکه داری، یکی از منابع این ثروت های افسانوی است.

تیکه داری / قراردادی

تیکه داری در چهل سال قبل، جزء طبقه متوسط بوده اند. تیکه داری نسوار، تیکه داری چوب، تیکه داری پوست، تیکه داری خشت... قرار دادی نیز نام آشناست، قرار دادی میوه، قرار دادی سبزیجات، قرار دادی گوشت، قراردادی البسه، قراردادی مسلخ... تیکه داران و قراردادی های قدیم مردمان

سرشناس و قابل احترام شمرده می شدند. در کار شان غارتگری و چپاول به مفهوم امروزی آن وجود نداشت.

تیکه داری و قراردادی های امروزه، به دو کتگوری تقسیم می شوند:

1. تیکه داری و قراردادی خارجی

2. تیکه داری و قراردادی داخلی

تیکه داران خارجی، که متشکل از مؤسسات، اشخاص و مشاورین می شوند (278 مؤسسه خارجی بطور رسمی تنها در وزارت اقتصاد راجستر می باشند) و در دولت و قوای خارجی نفوذ دارند، و بعضی از مؤسسات خارجی بدون ثبت و راجستر نیز فعالیت دارند، از طریق تیکه داری، پول های کمک شده به افغانستان را دوباره به خارج انتقال می دهند. اقلام کلان را تیکه و قرارداد می کنند. اینها، این قرارداد های رسمی و امضاء شده را برای دست دوم و سوم، و گاهی چندین دست، که زورمندان داخلی میباشند، میفروشند.

تیکه داران داخلی، که از رأس هرم یعنی حلقه اولیۀ ارگ، شروع می شود، تا زورمندان درجه دوم دولتی امتداد می یابد... نیازمندی های دولتی و حکومتی (از تیل و البسه تا غذا و موتر...) را برای نزدیکان و روابط مافیایی خویش می دهند. این قراردادی ها، دریانوش اند به پول های کم قناعت ندارند. هر قراردادی میلیون ها دالر برای شان کمایی می آورد.

بخش دوم

طبقه سرمایدار ملی و طبقه متوسط

سرمایداری ملی در دو دهه پسین در دو شکل خود را تبارز داده است. هم ب شکل طبقه سرمایدار ملی و هم ب شکل طبقه متوسط نوین.

طبقه سرمایدار ملی از نظر خواستگاه سیاسی و ثروت، کسانی بودند که قبل از دو دهه، پول و ثروت داشته و در کشور های خارج یا داخل، مصروف فعالیت بوده اند پول و ثروت شان با دولت فاسد و خارجی ها ارتباطی ندارد و اما ، طبقه متوسط نوین، کسانی هستند که از درون وضعیت فعلی، بوجود آمده اند.

طبقه سرمایه‌دار ملی

طبقه سرمایه‌دار ملی، مقدار پول و ثروت شان معلوم است
 سرمایه و شرکت و فابریکه شان بنام خود شان راجستر است
 حاضر به مصاحبه و گفتگو هستند
 حاضر به پاسخدهی و مالیه پردازی
 می باشند
 تفنگ و زور دولتی ندارند

طبقه سرمایه‌دار ملی، طبقه ای هستند که سرمایه های شان با مافیا، سران دولت و خارجی ها مربوط نمی باشد. پول و دارایی های شان یا میراثی است یا نتیجه زحمات خود و خانواده شان. نه پول مواد مخدر است نه پول اختلاس و ارتشا. سرمایه‌داران ملی، ثروتمندانی اند که دارای افکار ملی هستند و علاقه دارند تا پول های شانرا بخاطر سود و بخاطر رفع نیازمندی های مردم در عرصه های تولیدی سرمایه گذاری کنند. مطابق گزارشات مؤسسات اقتصادی، این طبقه دارای سرمایه های میلیاردی نیستند، سرمایه شان از پنج میلیون دالر تا پنجاه میلیون دالر را دربر می گیرد. اکثر این سرمایه‌داران بعد از 2001 از خارج کشور (پاکستان، ایران، هند، ترکیه، کشور های آسیای میانه، روسیه، کشور های عربی، استرالیا، اروپا و امریکا) به افغانستان رفته اند. این سرمایه‌داران در دو دهه با تمام دشواری های امنیتی به سرمایه گذاری پرداخته اند. سرمایه داران ملی مقدار پول و سرمایه شان، هم برای اتاق های تجارت، هم در آيسا و هم در گزارشات اقتصادی، درج می باشد و برای ژورنالیزم تحقیقی نیز قابل دسترسی است. این طبقه دارای حس، فکر و وجدان ملی می باشند اگرچه تاهنوز حزب مقتدر خود را ایجاد نکرده اند.

اتاق های تجارت سال 1398 در یک سروی که 360 شرکت خصوصی را (در کابل، بلخ، ننگرهار، قندهار و هرات) دربر می گیرد، نتایج این سروی نشان می دهد که سرمایه داران از امنیت و فساد دولتی (مالیات و گمرکات، داوطلبی ها، ثبت و تمدید جواز ...) رنج می برند. سرمایه‌داران ملی از دولت شکایت دارند. و دولت نیز از این طبقه، حمایت واقعی انجام نمی دهد.

بورژوازی ملی از همان ابتدا در تلاش بوده تا سرمایه های شانرا در صنعت و تولیدات ملی سرمایه گذاری نمایند... صد ها سرمایه‌دار ملی با پول های خورد و بزرگ خود، پارک های جدید صنعتی را فعال ساختند. در کابل و ولایات، پارک های صنعتی ایجاد گردید:

پارک های صنعتی کابل	1069 فابریکه
پارک های صنعتی هرات	500 فابریکه

پارک های صنعتی ننگرهار 300 فابریکه

پارک های صنعتی قندهار 200 فابریکه

پارک های صنعتی بلخ 300 فابریکه

پارک های صنعتی ولایات دیگر

سرمایداران با دلسوزی سرمایه های شانرا درین پارک های صنعتی در رشته های مختلف سرمایه گذاری نمودند اما، به دلیل بازار آزاد، فساد اداری، کمبود برق و زمین، گمرکات، مالیات، امنیت و ده ها معضله دیگر، همه روزه فشار های طاقت فرسایی بر بورژوازی ملی فرود می آمد تا اینکه روز بروز فابریکه داران دلسرد شده می رفتند و بسوی ورشکستگی و فرار، رهسپار می شدند. برخی از سرمایه داران ملی، در حوزه تحصیلی، صحنی، شهرک های رهائشی، تجارتی، بانکی، صرافی، ... سرمایه گذاری نموده اند.

در حوزه تجارت، سرمایه داران ملی در برابر سرمایه های مافیایی مقاومت کرده نمی توانند چون سرمایه های کلان با فرار مالیاتی و ارتباط با ارگ و قدرت، تمامی اقلام مهم، سودآور و ضروری تجارتی را در انحصار گرفته و سرمایه های کوچک را از میدان بدور ساخته اند (مانند: تیل، گاز، گندم، برق، موتر، زره، فولاد، ماشین آلات، چای، ...) و با وارد کردن کالا های ارزان، تولیدات داخلی را ضربت می زنند. بورژوازی ملی، در عرصه های گوناگون منجمله، با تأسیس فابریکات، زمینه اشتغال را برای هزاران هزار کارگر فراهم ساختند، و علاقه داشتند تا پارک های صنعتی را گسترش دهند و زمینه اشتغال را بیشتر بسازند. کالاهایی تولید می گردید که نیاز های روزمره و عاجل مردم را مرفوع می کرد، آنچه در این فابریکات تولید می شدند:

نوشابه، لبنیات، مواد غذایی، شیرینی جات، مواد ساختمانی، پلاستیک، تکه، کفش، تولیدات ذوب آهن کوچک، ادویه، لوازم برقی، اکسیژن، قالین، محصولات چاپخانه، البسه، سنگ مرمر، موزائیک، کاغذ، کارتن، فرنیچر، پروسس میوه خشک، دیگ بخار، ظروف یک بار مصرف، پروسس روده، پوست، مواد شوینده...

عواملی که در دو دهه پسین باعث سقوط فابریکات متوسط و بزرگ، و کاهش فعالیت سرمایه داران ملی شده اند:

- فساد اداری و سیاست غیر ملی دولت
- بازار آزاد و پالیسی دامپنگ
- فساد گمرکی
- فساد مالیاتی
- نبود قرضه های سالم بانکی
- کمبود برق و زمین
- عدم حمایت دولتی

• ناامنی

و بلاخره نبود یک حزب ساسی و نداشتن یک برنامه توسعه‌ی استراتژیک ملی که بتواند علاوه بر تضمین سرمایه گذاری، در مقابل سیاست های دلالانه شرکت های غارتگر داخلی و خارجی رقابت کنند، دوام بیاورند و بسوی ورشکستگی سوق داده نشوند. فساد اداری، قانون شکنی و فرهنگ غارتگری، سرمایه‌داران ملی را دلسرد ساخته است.

افغان ها در سال 2009 میلادی مجبور گردیده اند که تقریباً 2 میلیارد و 490 میلیون دالر امریکایی به دواير دولتی رشوت بدهند که برابر است با 23 فیصد تولید ناخالص داخلی افغانستان. 54 فیصد افغان ها در این نظر سنجی به این عقیده اند که نهاد های بین المللی و مؤسسات غیر دولتی، آلوده به فساد اند و فقط به منظور کسب ثروت به افغانستان آمده اند

دفتر مواد مخدر و جرایم سازمان ملل متحد UNODC

گزارش نظرسنجی در مورد فساد اداری 2009 ص 13

نظر به گزارش اتاق تجارت و اداره سرمایه گذاری افغانستان/آیسا، متأسفانه که دولت، کوچکترین کمک و حمایت را در عرصه های (امنیتی، گمرکی، مالیاتی، برق و زمین) برای سرمایه داران ملی فراهم نساخته است. فساد اداری و شرایط بد امنیتی، اختطاف ها، ترور، سرمایه‌داران را در وضعیت خراب و مرگ آور، قرار داده است...دولت نه تنها زمینه را برای رشد سرمایه های ملی فراهم نمی سازد که روزنه های رشد را بروی شان می بندد.

خان جان الکوزی سرمایه‌دار و عضو هیأت مدیره اتاق تجارت افغانستان اخیراً (2019) در مصاحبه ای با رادیو دویچوله دری با صراحت می گوید:

تاجر می گریزد کسانی که امکانات دارند می روند، تنها امسال، تقریباً 800 سرمایه‌دار، افغانستان را ترک کرده و به ازبکستان و ترکیه رفته اند، در آنجا خانه گرفته و کار و بار می کنند، وضعیت بسیار خراب است، در یک ماه 25 نفر تاجر اختطاف شده اند... قرار بود مرحله چهارم شهرک صنعتی هرات فعال شود و تاجران بیشتری در آنجا سرمایه گذاری کنند، نه تنها این نشد بلکه حدود ۶۰ درصد شرکت های مرحله اول و دوم و سوم شهرک صنعتی که زمانی فعال بوده، اکنون غیر فعال اند. چون امنیت جانی و مالی ندارند واکثریت سرمایه های خود را بیرون کشیدند...

<https://www.dw.com/fa-a>

شاید در تاریخ کشور به این میزان ستم، کارشکنی و بی مسئولیتی دولتی که بالای سرمایه‌داران ملی وجود داشته، در هیچ وقت و زمانه ای نبوده است. دولت فاسد، متکی به تر نئولیبرال و بازار آزاد، اصلاً

اراده، استقلال و هدفی برای رشد سرمایه‌داری ملی ندارند. و تا هنوز هیچ سیاست مؤثر حمایتی در این زمینه از خود نشان نداده‌اند.

مصاحبه یک سرمایه‌دار ملی، مالک فابریکه آرد

تلویزیون طلوع

ما در افغانستان 200 فابریکه آرد داشتیم که می‌توانست مشکلات آرد مردم را رفع نمایند. اما اکنون 95 فیصد این فابریکات ورشکست شده و سقوط کرده‌اند. دولت به صنایع ملی و تولیدات ملی اصلاً توجه ندارد و سرمایه‌داران ملی از هیچگونه حمایت دولتی برخوردار نیستند. با رئیس جمهور و وزیر زراعت چندین بار ملاقات کردیم اما فایده‌ای نداشت... آرد وارداتی (از قزاقستان، ازبکستان و پاکستان) تولیدات ملی آرد را نابود کرده... ما تمام هستی و نیستی خود را از خارج به داخل آوردیم و سرمایه‌گذاری کردیم و حالا که ورشکست شده ایم مجبور هستیم که ماشین آلات فابریکه‌ها را به نرخ آهن کهنه بفروشیم.

www.youtube.com/watch?v=0nIH08spUFY

نقل قولی از سیرالملوک نوشته خواجه نظام الملک (1018-1092 میلادی) وزیر دانای دوره سلجوقی، می‌تواند دوره سلطان محمود غزنوی و دوره دیکتاتوری کرزی/ غنی را در مورد بازرگانان و سرمایه‌داران ملی نشان بدهد. تفاوت بین دو دوره، ده قرن است. مسعود پسر سلطان محمود، دارایی بازرگان را به تاراج برده است.

بازرگانی بدرگاه سلطان محمود آمد و از پسرش مسعود بنالید و گفت: مردی بازرگانم و چندگاه است تا اینجا مانده‌ام و می‌خواهم که بشهر خویش بروم. اما نمی‌توانم رفت که امیر مسعود شصت هزار دینار از من کالا و قماشات خریده است و بها نمی‌گزارد. خواهم که امیرمسعود را با من بقاضی بفرستی. سلطان محمود از سخن آن بازرگان دلتنگ گشت و پیغامی درشت بمسعود فرستاد و فرمود که خواهم که حق وی بوی رساند و اگر نه برخیزد و با او بمجلس حکم حاضر شود. بازرگان بسرای قاضی رفت و رسول بنزدیک مسعود آمد و پیغام بگزارد. مسعود درماند. خازن را گفت که بنگر تا اندر خزینه از زر نقد چه حاصل است، خزینه دار در رفت و بنگریست و آمد و گفت: بیست هزار دینار بیش ندارم. گفت بردارید و به بازرگان برید و تمامت مال را سه روز زمان خواهید. و رسول برفت و باز آمد و گفت: سلطان می‌فرماید که بمجلس قضا رو و یا مال بازرگان بگزار و بحقیقت بدان که روی من نتوانی دید تا زر بازرگان بتمام و کمال بندهی. مسعود بیش سخن نیارست افزود و بهر جانب کس فرستاد و از هر کسی قرض خواست چون نماز دیگر شد شصت هزار دینار ببازرگان رسیده بود.

سیرالملوک/ خواجه نظام الملک/ ص 327

طبقه متوسط نوین

طبقه متوسط، محصول اوضاع کنونی سیاسی و اقتصادی است. در دو دههٔ پسین، طبقه متوسط نوین رو به گسترش و کلان شدن است. امکانات و زمینه‌هایی برای رشد این طبقه فراهم شد. این طبقه، که اکثراً افراد باسواد، تحصیلیافته و متخصص را در خود دارد، بر اساس تحصیل، شغل، مهارت، مدیریت، لیاقت و کار... داخل این طبقه شده و یا از این طبقه خارج می‌شوند. اینان دارای سرمایه‌های کلان نیستند شاید دارایی‌های منقول و غیر منقول شان از یک لک دالر تا پنج میلیون دالر را احتوا می‌کند. آن بخشی که با روابط قدرت و نهاد‌های خارجی، قرار دارند، لایهٔ بالایی طبقه متوسط را می‌سازند. این طبقه، در مراکز شهرهای کابل، بلخ، هرات، قندهار، ننگرهار بیشتر تراکم کرده‌اند. طبقه متوسط در فرهنگ شهری بوجود می‌آید و در همان فضای شهری رشد می‌کند. مشاهدات نشان می‌دهند که لایه‌های متفاوت این طبقه، از بسترها، ارتباطات، زمینه‌ها، پیشه‌ها و شغل‌های زیرین برخاسته‌اند:

مالکین	مغازه داران و دکانداران کلان
تاجران	تاجرانی که کالا‌های عمده را به پرچون فروشی می‌دهند
صرافان	برخی از صرافان درین کتگوری قرار می‌گیرند
مدیران شرکت‌ها	مدیران شرکت‌های خدماتی و تصدی‌های تولیدی
مسئولین نهاد‌های داخلی	دو هزار ان جی او در افغانستان فعالیت دارد
مدیران NGO خارجی	با معاشات کلان و امکانات عدیده
کارمندان قوای خارجی	پنجاه هزار نفر ترجمان و کارمند در شعبات مختلفه
مالکین کلینیک‌های صحتی	در شهر کابل و شهرهای بزرگ ولایات
مالکین خانه‌های لوکس	خانه‌های شانرا به مؤسسات خارجی کرایه داده‌اند
مامورین دولتی	آنانی که معاشات سوپر اسکیل داشته و پیدا و پناه هم دارند
رؤسای نهاد‌های مدنی	نهاد‌هایی که بودجه و فوند دارند
داکتران طبی	برخی از داکتران که امکانات کاری بیشتری دارند
آوازخوانان	برخی از آوازخوانان در این طبقه هستند
مالکین زمین	اشخاصی که زمین و خانه دارند و در دولت هم کار دارند
و ...	

طبقه متوسط نوین (بقول اریک اولین رایت جامعه شناس معاصر) شامل سه قشر می‌باشد:

قشر بالا

قشر متوسط

و قشر پائین

قشر بالایی طبقه متوسط، سبک زندگی و گرایش شان به پول مانند سرمایه‌داران است. چون نسبت به زمینداران و سرمایه‌داران کلان، دارای مهارت، تحصیل و ظرفیت تخصصی اند، به این خاطر در تلاش هستند تا اگر چانس بیاورند به سرمایه‌دار کلانتر تبدیل شوند. یکی از ویژگیهای سرمایه این است که علاقه به ایستایی ندارد بلکه بسوی سود و انباشت بیشتر در حرکت و جانفشانی می باشد. قشر متوسط و پائینی این طبقه، کسانی هستند که زمینه رشد بسوی بالا رفتن را ندارند و در تلاش اند تا همین موقعیت خود را با درآمد های خود حفظ نمایند.

3

سرمایه داران در خارج از کشور

طی چهل سال جنگ، عده ای از ثروتمندان سرمایه های شانرا به خارج انتقال داده اند. این پول ها و سرمایه ها، مربوط به ریشه ها و سرچشمه های عایداتی مختلفه ای هستند که هرکدام مستلزم بررسی های جداگانه ای می باشند. در این بحث، از پول ها و سرمایه هایی گپ زده می شود که از چند لک دالر شروع شده و تا ده ها و صدها میلیون دالر را احتوا می کنند. پول هایی که در چهل سال، از طرف تاجران ملی و دولتی ها، از داخل به خارج انتقال یافته اند به کتگوری های ذیل مرتبط اند:

1. پول های سرمایه‌داران ملی و طبقه متوسط (از 1978 تا اکنون)
2. پول های برخی از مهاجرین که با زحمت خود در هجرت پیدا کرده اند (از 1978 تا کنون)
3. پول های اختلاس و غارتگری های دولتی در دو دهه پسین (از 2001 تا اکنون)
4. پول های مربوط به اعضای حزب دموکراتیک خلق (از 1978 تا 1992)
5. پول های سران و قومندانان تنظیمی (از 1979 تا اکنون)
6. پول های سران و قومندانان جنبشی (از 1992 تا اکنون)
7. پول های سران و قومندانان طالبی (از 1996 تا اکنون)
8. پول های مافیای مواد مخدر و قاچاق انسان، آثار تاریخی و سنگ های قیمتی... (از 1979 تا اکنون)

کتگوری اول

سرمایه‌داران ملی و سفید

این کتگوری شامل دو قشر می شود:

1. افرادی که پول های خود را از وطن به بیرون انتقال داده اند
2. افرادی که پول و سرمایه را در هجرت و آوارگی پیدا کرده اند

اینان، سرمایه‌داران ملی و طبقه متوسطی هستند که بعد از کودتای ثور تا امروز در دوره های مختلفه از افغانستان به خارج کشور گریخته و پول های خود را به بیرون انتقال داده یا در هجرت از طریق کار

صاحب پول شده اند. طی این چهل سال در کشور های دور و نزدیک (اروپا، امریکا، کانادا، آسترالیا، پاکستان، ایران، امارات عربی، هند، آسیای میانه، روسیه، چین) با پول های کلان و کوچک، در عرصه های مختلف، مصروف تجارت و سرمایه گذاری بوده اند. این طبقه، در بدنهٔ سرمایه داران ملی جای می گیرند و دل شان به وطن و هموطن می سوزد و علاقه دارند تا در صورت تأمین امنیت و قانون، سرمایه های شانرا به افغانستان انتقال بدهند. این پول ها از منابع نامشروع بدست نیامده بلکه مربوط به خود و خانوادهٔ شان می باشد.

کتگوری دوم

سرمایه های سیاه و غارتی

این کتگوری افرادی را دربر می گیرد که پول های شان از سرچشمه های بادآورده، اختلاس و غارتگری بوجود آمده است و سرمایه های شان سیاه و نامشروع می باشد. اینان کسانی هستند که از چوکی های بلند دولتی و بیت المال، برای منافع شخصی خود استفاده کرده و سرمایه اندوخته اند، که شامل چندین کتگوری می شوند.

سرمایه های دو دههٔ پسین: عده ای از چپاولگران، مختلسین، غاصبین و فاسدین از برکت دولت باد آورده، صاحب میلیون ها و میلیارد ها دالر شده اند. این افراد قسمتی از این پول ها را در خارج کشور در عرصه های مختلفه، نه بنام خود بلکه بوسیلهٔ روابط خویش، سرمایه گذاری نموده اند. که زکر خیر شان در تشریح طبقات زرین رفت.

سرمایه های حزب دموکراتیک خلق

یک عده از اعضای حزب، در دورهٔ چهارده سالهٔ حاکمیت حزبی، صاحب پول و دارایی شده اند که بعد از فروپاشی در 1992 به خارج گریخته و در اروپای شرقی، غربی، روسیه و آسیای میانه مصروف تجارت و سود جویی می باشند.

سرمایه های تنظیمی

عده ای از تنظیمی ها از دورهٔ جهاد علیه شوروی دارای پول و سرمایه شده اند و یک عدهٔ آنها قسمتی از پول های جهاد را در شمارهٔ بانکی خود انداخته و با آن کمپنی شخصی و تجارت خصوصی را رونق داده اند. پول های باد آوردهٔ شان از همان دوران جهاد، در پاکستان، ایران، اروپا، آسترالیا و امریکا در حرکت و انباشت سود بوده است.

سرمایه های جنبشی

اینها بعد از 1992 صاحب زر و دربار شده اند. ثروت هایی را از برکت جنگ، در سیف ها و شماره های بانکی، اندوخته اند. بخشی از سرمایه های شان، عمدتاً در آسیای میانه و ترکیه در سرمایه گذاری و سودجویی می باشد.

سرمایه های طالبی

عده ای از طالبی ها بعد از 1996 با تکیه بر امارت و مواد مخدر صاحب پول و سرمایه شدند و تا امروز که از بیگانگان پول می گیرند و از مدرک عشر و جزیه، غنیمت و جریمه صاحب پول های هنگفت شده و می شوند. سرمایه گذاری های شان در پاکستان و کشور های عربی مدفون است. ساختار مالی شان پیچیده است.

سرمایه های مواد مخدر و قاچاق

یکعده افراد از سالیان دراز به این طرف مصروف قاچاق انسان، مواد مخدر، فحشا، آثار تاریخی و سنگ های قیمتی هستند. اینان کسانی هستند که طی چهل سال مصروف زراندوزی و سرمایه گذاری هستند. سرمایه های شان در پنج قاره، در گشت و گذار است و بشکل سیری ناپذیر بدنبال نقدینه بی عاطفه می دوند.

باز کردن بحث سرمایه های خارج کشوری، به تحقیقات جداگانه ضرورت دارد. در این بحث در واقع فهرست سرمایه داران و کرونولوژی سرمایه های شان ارائه گردید.

بخش سوم

طبقات فقیر

مشاهدات، آمار، ارقام و مدارک

سروی ها، گزارش ها و مصاحبات

نشان می دهند که طبقات فقیر

که اکثریت مردم را می سازند در

هیچ دوره تاریخ به این میزان دچار زجر، فقر، بیکاری، گرسنگی و قحطی نبوده اند

در دو دهه پسین، طبقات اصلی جامعه طبقات فقیر است. طبقاتی که اکثریت جامعه را تشکیل می

دهند. در هیچ دوره تاریخ معاصر، با این شدت، طبقات فقیر وجود نداشته است. در هیچ دوره ای یک

پدر سالم، از فقر و بی نانی، زن و اولاد های خود را با تیشه نکشته است... طبقات فقیر در افغانستان،

بلحاظ مصئونیت غذایی در حالت فاجعه قرار دارند. طبقات زرین و طبقات فقیر، دو روی یک سکه هستند.

1

طبقه دهقان

طبقه ای که با تلاش های شباروزی سفره های طبقات زرین را رنگین می سازند. اما خودشان بی سفره ترین طبقه فقیر جامعه را تشکیل می دهند. غله جات و حبوبات، سبزیجات و میوه جات، گوشت و لبنیات، محصول عرقریزی و نیروی کار همین طبقه است. دهاقین، مانند هر طبقه دیگری دارای لایه ها و قشربندی می باشد:

دهقان مرفه

دهقان کم زمین

دهقان بی زمین

دهقان مرفه: لایه ای که چهل سال پیش، دارای یک حیثیت و اعتبار اجتماعی بود و مردم قریه و ولسوالی می دانستند که این زمین و دارایی را به ارث برده و از طریق چور و زور گیری بدست نیاورده است. عده ای از این دهاقین زمیندار، در هفت ثور به حیث فئودال کشته شدند، عده ای نیز به جهاد و مهاجرت پیوستند... نسل اول دهاقین مرفه، اکنون زمین شان بین اولاده ذکور تقسیم شده، یا در خارج کشور هستند و یا در داخل، فرزندان به دهاقین فقیر و کم زمین تبدیل شده اند.

حالا درین دو دهه پسین، نسل دوم دهقان مرفه بوجود آمده است. دهقان مرفه فعلی اکثراً از قومندانان درجه پائین روستا نشین (تنظیمی، جنبشی، طالبی) و سایر زورمندان محلی (در قریه جات ولسوالی ها) و مختلسین کوچک تشکیل یافته است. منزلت اجتماعی خود را مدیون تفنگ و جهاد و قدرت دولتی هستند که خود دگر روی زمین کار نمی کنند. برای حفظ منزلت و کلانتر ساختن دارایی، با قومندانان کلان در ارتباط و فرمانبرداری می باشد. زمین را برای دهقانکار به اجاره می دهد... تفنگ و بادیگار دارد. در خانه عصری تر بود و باش می کند. تعداد زن را می پسندد. حج می رود و دارای امکانات پولی است، موتر دارد و آسیاب ... چون نو کیسه است از هر ابزاری برای بقای خود سود میبرد. بدون بسم الله سخن نمی گوید. حروف عربی را بطور حلقی تلفظ می کند، در انتظار عامه نماز نفل می خواند. با ملای مسجد رفاقت دارد. اکثریت دهاقین مرفه که ریشه زورمندی و قومندانی دارند، در دهکده زندگی نمی کنند بلکه در شهر ها در حال ترصد می باشند. دردهکده نیز خانه کانکریتی، باغ و امکانات عصری آباد کرده اند. از مؤسسات خارجی و برنامه های انکشاف دهات

دولتی نیز وندگیری دارند. روابط خود و زورمندان بالاتر را در مؤسسات (داخلی و خارجی) که در قریه ها کار می کنند، مقرر می سازند.

دهقان کم زمین: لایه ای که چهل سال پیش که تا پنج جریب زمین داشت، بعد از تقسیم شدن بین فرزندان، به هیچ تبدیل شده اند و در کنار دهقان بی زمین بر روی زمین، مواشی و باغ ملاکین بزرگ و دهاقین مرفه، کار می کنند... البته مقدار زمین، مربوط به گستردگی زمین و قیمت آن در ولایات است. بطور مثال، دهقانی که در کوهدامن، پروان، کاپیسا و پنجشیر پنج جریب زمین داشته باشد، پادشاه است چون دند شمالی، کم زمین است و سرزمین خرده مالکین و کم زمینان است. اما دهقانی که در کندز و هلمند پنج جریب زمین داشته باشد، فقیر و کم زمین است... این بحث، مستلزم تحقیقات و سنجش های بیشتر است.

زنان دهقانی

زنان روستا، نه تنها در مزرعه عرق می ریزند و جان می کنند بلکه مدیریت منزل و اولاد داری را نیز به عهده دارند. زنان، از صبح زود تا ناوقت شب، مصروف کار می باشند. تنور، تهیه طعام، شستشوی ظروف، جاروی خانه و حویلی، لباس دوزی و لباس شویی ... زنان در دهات چندین بار مورد بهره کشی قرار می گیرند:

بهره کشی در مزرعه

بهره کشی در خانه

بهره کشی بوسیله دین و عرف و عنعنه و مردسالاری

یعنی بهره کشی طبقاتی، بهره کشی دینی و بهره کشی مردسالار. زنان دهاقین بی زمین بیشتر از هر زنی مورد ستم و بهره کشی های چندلایه ای قرار می گیرد. روزانه بیشتر از دوازده تا شانزده ساعت کار می کند اما حاصل کارش نمی تواند شکم کودکانش را سیر نماید... اگر مرد خانواده بمیرد، این زنان است که از ارث و تقسیم دارایی، بی نصیب می مانند.

دهقان بی زمین: لایه کلانی را تشکیل میدهد. یکی از بدبخت ترین و محروم نگه داشته ترین طبقات فقیر را در دهات تشکیل می دهند. در دو دهه پسین، آن عده از دهاقینی که در کشت کوکنار مصروف اند، (سیگار این تعداد را 600 هزار نفر می گوید اما برخی گزارشات این تعداد را یک میلیون نفر گفته که از کشت تا پروسس هیروئین را دربر می گیرد، کار ارزان کودکان دهقانان، در سائیدن تریاک و تولید هیروئین مروج است) می توانند خانواده های خود را در سطح حداقلی، تأمین معشیت نمایند و اما آن عده که مصروف زرع گندم، حبوبات، باغداری و مالداري هستند، روز گار زیر خط فقر را سپری می نمایند. اولاده ذکور شان یا برای کار به ایران و ... می روند یا به شهر کابل یا شهر های محل، بخاطر مزدور کاری سرازیر می شوند. دهاقین بی زمین، در هر حالتی، در زیر خط فقر قرار

دارند. مامورین، معلمین و کارمندان پائین رتبه روستا نشین دولت در 374 ولسوالی (36 ولسوالی رسمی و 11 ولسوالی غیر رسمی) در کنار ماموریت در کارهای دهقانی نیز سهیم اند، اما زندگی شان مانند دهاقین در خط فقر یا زیر خط فقر قرار دارند.

زمین هایی که کاملاً قابل کشت و زرع می باشند، 12 درصد از مساحت این کشور را تشکیل می دهد که حدود 7.844.000 هکتار زمین می شود. از آن جمله حدود 5.340.000 هکتار زمین قابل آبیاری (زمین آبی) و حدود 2.504.000 هکتار زمین للمی می باشد. و مطابق یک ارزیابی و تخمین، 14 میلیون هکتار زمین دیگر نیز در این کشور قابل کشت می باشد. به شرط عملی شدن برنامه ای آبیاری و حاصلخیز نمودن زمین...

لویی دووپی، افغانستان 1980

افغانستان 652225 Km^2 مساحت دارد

که حدود 66 میلیون هکتار می شود. که شامل زمین و کوه و دریا است. یک گزارش دولتی نشان می دهد که 8 میلیون هکتار قابل کشت می باشد. از این رقم، 3.9 میلیون هکتار فعلاً زیر کشت است. 2.6 میلیون هکتار آبی و 1.3 میلیون هکتار للمی. (سالنامه احصائیه و معلومات افغانستان 1397) سازمان خوار و بار و کشاورزی ملل متحد (FAO) در گزارش تحقیقاتی (تصویربرداری ماهواره ای) در 2017 گزارش داده که افغانستان 9.6 میلیون هکتار زمین قابل کشت دارد...

در دو دهه پسین، دهاقین کم زمین و بی زمین، محروم ترین بخش مردم و جامعه را تشکیل می دهند. 1.4 میلیون خانوار دارای زمین های آبی بوده این خانوار ها بطور اوسط دارای 5 جریب زمین آبی یا کمتر از آن می باشند. این خانوار ها دهاقین کم زمین را تشکیل می دهند و روی زمین مالکین بزرگ نیز کار می کنند... مابقی روستا نشینان، دهاقین بی زمین هستند و روی زمین دیگران بشکل اجاره یا نصفه کاری ... کار می کنند. 730 هزار خانوار دارای زمین های للمی هستند که حد اوسط زمین های شان 10 جریب است... دو دلیل عمده وجود دارد که دهاقین کم زمین را کم زمینتر می سازد، اول، افزایش تعداد اعضای خانواده است که زمین، بین اولاده ذکور تقسیم می گردد و زمین بازهم به قطعات کوچکتر تبدیل می شود. دوم، فقر است (مریضی، قرضداری، فشار مستبدین، لباس، تغذیه، مکتب فرزندان، لوازم زندگی...) دهقان را مجبور می سازد تا توته توته زمین خود را بفروشد و در صف دهاقین بی زمین قرار بگیرد.

زندگی دهاقین، بر مبنای نان خشک استوار است. اگر نان خشک، روغن و چای و بوره داشته باشد، به معنای این است که به زیستن ادامه می دهد. فی نفر سالانه 152 کیلو نان گندم مصرف دارد. یک خانواده 7 نفره دهقانی به مشکل می تواند نان خشک سالانه خود را با کار شباروزی دسته جمعی

تهیه نماید.... در جمهوریت داودخان افغانستان به خودکفایی گندم رسیده بود. فعلاً افغانستان نظر به نفوس، به 7 میلیون تن گندم ضرورت دارد که 4.5 میلیون تن آن در کشور تولید می گردد. و باقیمانده آن از قزاقستان ... وارد می گردد. در حالی که اگر دولت سالمی وجود داشته باشد، آب ها مدیریت شوند و زراعت میکانیزه شود، افغانستان نه تنها ظرفیت تولید خودکفایی گندم، سبزیجات، میوه جات، لبنیات، حبوبات و گوشت را دارد که حتا می تواند صادرات داشته باشد...

توپخانه تلویزیون و موبیل و انترنت، دیوار های بلند و بسته روستا را فروپاشانده و مردم روستا را با جهان وصل کرده است. اخبار تلویزیون را می بینند و در برابر اوضاع و فقر، عکس العمل نشان می دهند. شورا های محلی در قریه ها وجود دارد، اعضای شورا از طریق انتخابات و رأی انتخاب می گردند.... دهاقین کدام نهاد سیاسی و مدنی خود را ندارند، همین شورا های محلی یگانه نهاد مدنی است که دهاقین می شناسند. در جریان جنگ علیه شوروی مردم روستا اکثراً بخاطر زیستن، کارت عضویت تنظیم های جهادی را داشتند... اما حالا، این عضویت های تنظیمی نیز فرو پاشیده است... مسجد و ملا، تا هنوز هم، نهاد اساسی قریه ها را تشکیل می دهند که مردم قریه در آن ها جمع می شوند و نماز می خوانند.

2

طبقه کارگر

این طبقه که دارای هیچ نوع مالکیتی نیستند، از لحاظ اقتصادی و سطح رفاه، سیابخت ترین طبقه اجتماعی را تشکیل می دهند. طبقه کارگر پشت ماشین، استخوانبندی اصلی طبقه کارگر را می سازند. با نابودی فابریکات کلان دولتی در اثر جنگ های طولانی (نساجی بگرامی، حجاری و نجاری کابل، جنگلک، کابل فلز، نساجی افغان، افسوتر، مطبعه، کشمش پاکی، نساجی گلبهار، پشمینه بافی، سیلو ها، بوت آهو، سمنت غوری، سمنت جبل سراج، کود برق مزار، قند بغلان، سپین زر قندز، زیتون سازی ننگرهار، دستگاه ساختمانی هلمند، دستگاه بنایی و افغانی، دستگاه خانه سازی، استخراج ذغال سنگ، بند های برق، ... ملی بس ...) و در کنار این، کارخانه های خصوصی نیز وجود داشت که کارگران زیادی در آن مصروف کار در پشت ماشین بوده اند. حالا این طبقه قدیمی کارگری در حال نابودی و زوال هستند.

کارگران فابریکه یی در دوره های آرام، دارای معاش نسبتاً پایدار ماهوار بودند، با معاش خود زمینه معیشت خانواده را تأمین می کردند، خوشحال بودند که کار و معاش دارند. دارای اتحادیه کارگری و صدای کارگری بودند. با سازمان های سیاسی ارتباط سازمانی داشتند. در اعتصابات و تظاهرات سهم می گرفتند و در حال کسب و ارتقای تفکر سیاسی کارگری بودند. حق خود را می شناختند... اکثریت این فابریکات فعلاً وجود ندارند و جای شانرا معدودی از فابریکات سکتور خصوصی گرفته است.

خصوصی سازی فابریکات دولتی (فابریکه سمونت جبل سراج، سمونت غوری، قند بغلان، کود برق مزار، و یکی دو تصدی دولتی دیگر) ضربه سنگینی بر سامانه اقتصادی کشور از طرفی و بر پیکر کارگران و خانواده های این طبقه مؤلّد، وارد کرد. این کارگران که تعداد شان بسیار کم است، با مزد بسیار پائین درین فابریکات کار می کنند. معاشی که حتا برای زنده ماندن و در زیر خط فقر نفس کشیدن، کفایت نمی کند. در کشور جنگزده، نه قانون حمایت از کار و کارگر وجود دارد و نه بیمه بیکاری، همینکه فابریکه بسته شد، کارگر به بیکار تبدیل می گردد و در هنگام بیکاری، از هیچ نوع امتیازی برخوردار نیست.

کاگرانی که در فابریکات خصوصی کار می کنند (در پارک های صنعتی کابل و ولایات) اما، به دلیل سقوط و بسته شدن تدریجی فابریکات خصوصی، کارگران همه روزه بیکار می شوند و روز بروز به تعداد بیکاران افزوده می گردد. اتحادیه ملی کارگران افغانستان، گزارش می دهد که 16 میلیون نفر واجد شرایط کار است اما از این رقم، فقط 3 میلیون نفر مصروف کار اند و 13 میلیون دیگر، یا قسماً مصروف کار یا بیکار اند... این یک رخ فاجعه است، رخ دیگر آن این است که افراد شاغل، در وجود این دولت و این حاکمان، امیدی برای تداوم اشتغال و کار خود ندارد. 2369 فابریکه خصوصی در پارک های صنعتی کابل، هرات، ننگرهار، بلخ و قندهار، وجود داشت که حالا دروازه های اکثریت شان بسته شده و کارگران شان به صف بیکاران پیوسته اند.

طبقه کارگر و سرمایه داران ملی، دو عنصر اساسی در مناسبات بورژوازی است. افغانستان سرانجام این راه را طی خواهد کرد. اگر همین فابریکات موجوده و قدیمی، فعال ساخته شوند، طبقه کارگر با کارگران خدماتی، کارگران میلیونی را ایجاد می کنند. و همین کارگران است که سیمای تولید و جامعه را دگرگون می سازند.

3

خرده بورژوازی

خرده بورژوازی سنتی (صنعتکاران و پیشه وران، تولید و مالکیت کوچک) به یک طبقه واحد، یعنی خرده بورژوازی، متعلق اند. چه چیزی خرده بورژوازی را در تعیین ساختاری این طبقه، یعنی جایگاهش در تقسیم اجتماعی کار، که نه تنها روابط تولید بلکه روابط سلطه/ انقیاد سیاسی و ایدئولوژیک را نیز شامل می شود، مشخص می کند؟ چه اصولی باید بر تحلیل خرده بورژوازی به بخش های طبقاتی، حاکم باشد؟ گذشته از تفکیک کلیدی بین خرده بورژوازی سنتی و خرده بورژوازی جدید، بخش های طبقاتی خود خرده بورژوازی جدید کدامند؟ کدام مواضع سیاسی

باعث دسته بندی خرده بورژوازی می شوند؟ آیا خرده بورژوازی می تواند در دراز مدت موضع طبقاتی خودمختاری از آن خود داشته باشد؟ زیرا طبقات اجتماعی فقط در مبارزه طبقاتی وجود دارند.

طبقه در سرماییداری معاصر/نیکوس پoulانزاس، ص 262

خرده بورژوازی سنتی مانند هر قشر و هر طبقه دیگر در اثر جنگ های طولانی، پادشاگردشی ها، تهاجمات بیگانه، بیجا شدن ها و مهاجرت ها... زوال یافته است و طی دو دهه پسین، نوع جدیدی از خرده بورژوازی جای آنرا گرفته است. خرده بورژوازی نوین، برخلاف خرده بورژوازی سنتی (دوره ظاهر خان و داود خان) همیشه در حال استحاله، نوسان و جابجایی است، امروز در صف خرده بورژوا قرار دارد، فردا در صف کارگر یا بیکار. یا عروج می کند یا سقوط. این طبقه، بسیار گسترده و شبکه ی طویل است. شامل دو حوزه می شود:

پیشه وران و دکانداران شهری و خرده مالکین دهات (عرصه خصوصی)
مامورین، معلمین، استادان و افسران (عرصه دولتی)

دکانداران و پیشه وران... اقشار تولیدی و فروشندگان کالا های مصرفی را تشکیل می دهند بعضی از پیشه وران در عرصه تولیدی فعال هستند و بخشی از آن (مانند تکسی رانان) در بخش های دیگری مشغول به کار هستند. خرده بورژوا، با سرمایه و امکانات کوچکی که دارد، خودش کار می کند. و همین کار کردن خودش، موقف طبقاتی اش را تعیین می کند. این طبقه، کثیرالایه می باشد.

خرده بورژوای مرفه

کسی است که صاحب مالکیت است و چند نفر در پیشه وری یا دکانش نیز کار می کنند. اما با تمام تلاش نمی تواند در صف کسانی قرار گیرد که سرمایه ای چند لک و چند میلیون دالری دارند. اگر سرمایه اش بالا برود دیگر خرده بورژوا نیست بلکه طبقه اش تغییر می خورد. خرده بورژوازی بدون ارتباط با ارگ و مافیا، بدون چپاولگری، اصلن امکان ندارد که به طبقه بالایی عروج نماید. خرده بورژوای مرفه اگر چانس بیاورد یک فیصدی کوچک آن، به طبقه متوسط می پیوندد و اگر کدام چپش بخورد به سرماییدار تبدیل می شود. در اوضاع کنونی هر امکانی وجود دارد یا بالا می پری یا در گودال می افتی. اما وضعیت اقتصادی در اوضاع کنونی، اکثریت خرده بورژوا را بسوی طبقات فقیر می کشاند.

خرده بورژوازی فقیر

خرده بورژوازی رو به پائین، اکثریت این طبقه را می سازد. شهر کابل که 5 میلیون نفوس دارد، اکثریت خرده بورژوازی اش را دکاندار، پیشه ور و تکسی وان تشکیل می دهد. از خریدار خرده فروشنده بیشتر شده و از مسافر خرده تکسی وان زیاده است.

خرده بورژوازی نوین، در جامعه غیر تولیدی، گروه اجتماعی بزرگ را تشکیل می دهد، شهر های بزرگ (کابل، بلخ، هرات، ننگرهار و قندهار) طبقه خرده بورژوا را در خود ذخیره دارند. اتحادیه پیشه وران و دکانداران افغانستان، گزارش می دهند که پیشه وران و دکانداران که تشبثات متوسط و کوچک را دربر می گیرد، از نظر کمی، قشر بزرگی را در شهر کابل و شهر های کلان کشور، تشکیل می دهند... عده ای از این خرده بورژوا ها که دارای کسب و کار ناپایدار هستند، دارای مالکیت های کوچک هستند، در اثر اوضاع نابسامان و فاجعه بار، مالکیت و کار را از دست می دهند و به صف فقرا و بیکاران می پیوندند.

پیشه وران

پیشه وری در سابق جزء خرده بورژوازی بود. اما امروز رنگ دیگری دارد. بازار آزاد و سیاست اقتصادی غلط دولت، بخش تولیدی و صنعتی پیشه وری را در کشور نابود کرده اند. در سابق، هزاران خانواده از طریق پیشه وری چرخ زندگی را به پیش میبردند و این اصناف گوناگون، در تولید صنعتی کشور نقش بارزی را ایفا می کردند.

کسبه کاران فنی:

آهنگری، مسگری، کلالی گری، دباغی، چرمگری، مستری گری، فرنیچرسازی، نجاری، معماری، تیل کشی، قالین بافی، گلیم بافی، پتوبافی، پوستین بافی، جاکت بافی، خامک دوزی، بوت سازی، کلاه دوزی، پيله وری، ابریشم بافی، خیاطی، خبازی، قصابی، سلمانی، آرایشگری، زرگری، شیشه سازی، چاقو سازی، سنگتراشی، حکاکی، قنادی، تنورسازی...

یک مثال را به حیث مشت نمونه خروار مدنظر می گیریم. صنعت چرم، صنعت بسیار قدیمی و زیبا در افغانستان است. پوستی که از صنعت دباغی بدست می آمد، در تولیدات متنوع چرمگری استفاده می شد. (بوت، چپلی، پوستین، پوستینچه، دستکول، جمپر، کمر بند، بکسک، زین...) حالا صنعت چرمگری بکلی از بین رفته است. به گفته اتحادیه پیشه وران افغانستان، 2000 دستگاه بوت دوزی داشتیم که حالا همگی سقوط کرده اند.

همین اکنون سالانه 3 میلیون پوست تولید می گردد، ولی همه شان به پاکستان میرود و در تولیدات کالاهای چرمی و صادرات استفاده می شوند.

تابوت سازی

یگانه پیشه وری کشور است
که از برکت انتحاری و بمبارد
در حال رونق و شکوفایی ست

مامورین و معلمین

استادان و افسران

در دوره های آرام یک مامور، معلم، استاد، اجیر، که هم معاش داشت و هم کوپون، می توانستند زندگی را بچلانند، افسران نیز چیزی بنام "غلگی" داشتند، با داشتن کوپون و غلگی، در کنار معاش، می توانستند زندگی را بخوبی تیر نمایند. موقف طبقاتی کارمندان ملکی و نظامی دولت، بر اساس معاش و دارایی تعیین می گردید. در آن زمان، کارمندان دولتی که عمدتاً در شهر ها تراکم داشتند، در صورتی که دارای خانه شخصی می بودند، در صف خرده بورژوازی، قرار می گرفتند. و کارمندان دولتی در روستا، که دارای یک توته زمین هم بوده، نیز در طبقه خرده بورژوا داخل می شدند...

خرده بورژوازی امروز، در دو دهه پسین، که دولت زور و زر و زمین، حاکمیت دارد. مامور، معلم، کارکن، اجیر، افسر و سایر کارمندان پائین رتبه دولتی، با معاش کم و بدون کوپون و غلگی، یا فقیر است یا در زیر خط فقر رفته است. خرده بورژوا کسی است که مشکل سرپناه و معیشت نداشته باشد، مسئولیت غذایی داشته باشد، اما مامورین پائین رتبه دولتی، بخصوص آنهایی که در شهر ها، خانه کرایه دارند. با معاش حد اوسط، ده هزار افغانی (150 دالر) از عهده کرایه و اعاشه خانواده برآمده نمی توانند... بنابراین، این گروه، نمی تواند جزء خرده بورژوازی باشد. از لحاظ موقعیت اقتصادی، درآمد، نزدیک به طبقات تهیدست و فقرا اند.

دیده می شود که چگونه شغل هایی که دیروز در صف خرده بورژوایی قرار می گرفتند، امروز همان شغل، در طبقه پائینتر و فقیر تر قرار می گیرند. فعلاً تعداد کارمندان ملکی دولت (مامور، معلم، استاد، کارکنان) 405604 نفر است که اگر حد اوسط خانواده را 6 بگیریم در این صورت کارمندان ملکی دولت بیشتر از 2 میلیون نفر را دربر می گیرد. خانواده هایی که دو معاشه و یا چند درآمد (کار زن و مرد و اولاد) باشند و خانه شخصی داشته باشند، در صف خرده بورژوازی قرار می گیرند. خانواده هایی که یک معاشه باشند و خانه شخصی نداشته باشند، در زیر خط فقر قرار می گیرند. و به همین طور می توان حالات مختلف عایداتی و شغلی را در این خانواده ها مورد مطالعه و مشاهده قرار داد. مامورین پائین رتبه، معلمین و استادان، اجیران، و کارکنان در وضعیت کنونی، نه اینکه میلی برای پول پیدا کردن ندارند، بلکه چانسی برای اختلاس، ارتشا و چپاول ندارند. متقاعدین (مامورین، معلمین و استادان، کارکنان) در وضعیت بسیار خرابتری نسبت به کارمندان شاغل، قرار دارند.

افسران پائین رتبه، نیز در وضعیت مامورین و معلمین، قرار دارند.

افسران متقاعد و افسران تنقیضی که تعداد شان درین دو دهه به هزاران هزار نفر می رسد، پیش از تنقیض در سطحی حد اقل، نان خوردن خود را تهیه می کردند، اما بعد از تنقیض در صف متقاعدین، بیکاران و فقرا غلتیده اند. چون معاشات تقاعدی شان ثبات ندارد... 50 هزار نفر کارمندان خصوصی، که در قوای نظامی آیساف و ناتو بشکل ملکی و نظامی کار می کردند، معاشات خوب دالری داشتند، بعد از خروج قوا در پایان 2014، دفعتن بیکار شدند. از موقف خرده بورژوازی مرفه، به موقف بیکاران استحاله کردند. از این میان فقط عده ای از ترجمان ها توانستند به کشور های غربی بروند اما سایر کارکنان با آنکه دارای مهارت و تخصص هستند (انگلیسی، کمپیوتر و تحصیلات عالی)، در لشکر بیکاران باقیمانده اند. نوسانات طبقاتی را در تمامی رشته ها و عرصه ها می توان مشاهده کرد.

دو کتگوری طبقاتی در مامورین و افسران

مامورین، معلمین، کارکنان، افسران و خوردضابطان در دو دههٔ پسین به طور آشکار به دو کتگوری طبقاتی تبدیل شده اند: اغنیا و فقرا

اغنیای ملکی

رده های بالایی مامورین، تکنوکراتان و بوروکراتان بلند رتبه، که در قدیم به مشکل در صف طبقهٔ متوسط و خرده بورژوازی قرار داشتند امروز اکثریت شان در کتگوری سرمایداران و زمینداران قرار می گیرند. از رأس هرم تا پائین ترین چوکی پُردرامد، ردهٔ بالایی مامورین ملکی را تشکیل می دهند. مردمان شهر و دهکده می دانند که در کدام ارگان دولتی، کدام مقامات روی گنج و غارتگری نشسته اند. مردم می فهمند که کدام چوکی ها دارای عایدات اختلاسی و ارتشاء هستند، این بدنه را پرزه هایی تشکیل داده که ادارات ملکی نامیده می شوند. از رئیس جمهور تا ولسوال.... که علاوه بر معاش از چوکی خود نیز جواهرات می چینند.

از میان 405604 مامور و معلم یک فیصدی خیلی کم آن به طبقات بالایی پیوسته اند ولی اکثریت مامورین ملکی، در صف فقرا باقی مانده اند. حتا در صف خرده بورژوازی نیز نیستند بلکه صاف و پوست کنده فقیر اند. استادانی که در چندین فاکولته و کورس درس می دهند به مشکل در طبقهٔ خرده بورژوا باقی می مانند.

در هیچ مقطع تاریخ در هیچ دورهٔ جنگ و فاجعه، ردهٔ بالایی بوروکراتان و تکنوکراتان ملکی به این حد بی انصاف، بی تفاوت، بی احساس و چپاولگر نبوده اند. از الف تا یا در فکر " وندگیری و پیدا و پناه " هستند. استثنائاتی اگر وجود داشته باشد در زمرهٔ معجزه به حساب می آید. معاش ماهوار برای شان مطرح نیست، چوکی برای شان درآمد سرشار می آورد. سیستم فاسد است، و هر مهره ای که در

ماشین فساد جابجا شود، به ابزار همان ماشین تبدیل می گردد. و اگر در چرخش ماشین سهم نگیرد یا می شکند یا به صندوق پرزه های اکسپایر پرتاب می گردد.

اغنیای نظامی

این قشر از رده های بالایی مقامات نظامی و امنیتی ساخته شده اند. دولت فاسد، متشکل از بازوی ملکی و نظامی است که بازوی نظامی اش، نیز در فساد غرق است. اردو، پلیس و امنیت کشور، مانند سابق نیست که افسران بخاطر وطن و سربازانش تا آخرین قطره خون، خدمت زیر بیرق را انجام بدهند. ارگان هایی چون اردوی ملی، پولیس ملی و امنیت ملی با پسوند "ملی"، ملی نیستند. تجربه دو دهه پسین نشان داده که ارگان های نظامی و امنیتی نیز مانند شرکت سهامی بوده و چوکی های کلیدی اش، میان چند شخص و چند گروه، تقسیم شده است.

سربازان، فرزندان فقیر و بیکار جامعه هستند و بخاطر معاش به سربازی رفته و میروند. فرار از عسکری بطور مستمر وجود دارد. عساکری که در ولسوالی ها در پسته های نظامی در زیر محاصره طالبان و داعش قرار می گیرند کسی بداد شان نمی رسد. یا همه شان کشته می شوند یا اینکه اسیر می گردند. طیارات ناتو و دولتی به عوض اینکه به پسته های عسکری، نان و تجهیزات بپردازند، پشتاره های مملو از مواد را در سنگرهای طالبان و داعش می اندازند. سربازان و افسران پائین رتبه، در دو دهه پسین، لقمه دهن توپ شده اند... برخی از وکلای پارلمان و صاحب نظران آزاد، بار بار در تلویزیون ها گفته اند که افراد معینی در ارگ و کابینه وجود دارد که برای طالبان و داعش امکانات مالی و تجهیزاتی را فراهم می سازند.

قوای مسلح و امنیتی نیز مانند ارگان های ملکی شرکت سهامی شده است. هرگروهی که وزارت داخله و دفاع و امنیت را بدست آورد، روابط خودش را از وزیر تا مقامات مهمه آن می گمارند. و بهترین افسران بی واسطه و بی پناه را به تنقیض یا منتظرین بی معاش سوق میدهند. تجربه دولت های محلی (از 2002 تا 2019) همینگونه بوده است.

مقامات بالایی نهاد های نظامی و امنیتی، بر سفره خون نشسته و زراندوزی می کنند. از خون سربازان، افسران پائین رتبه و خوردضابطان، زراندوزی می نمایند. روزانه چند صد سرباز و ساتمن و برید من کشته می شوند اما مقامات بالایی شان رحم ندارند و حتا از چپاول جیره و تجهیزات سربازان نیز دریغ نمی ورزند. این مقامات نظامی و امنیتی را همه مردم می شناسند. در قاچاق، مواد مخدر و جابجایی های انتحاری و ده ها موضوع دیگر دست دارند...

افسران عالرتبه در فساد اداری، اختلاس، فروش چوکی، قراردادی ها، روغنیات و تجهیزات، خیالی ها... و خلاصه که در انواع چپاول دست دارند و از این موقف های دولتی مالک ثروت های هنگفت شده اند.

از میان هزاران افسر و ساتنمن و بریدمن، یک عدهٔ قلیل آنها به ثروت های خورد و کلان رسیده اند ولی اکثریت آنان مانند مامورین پائین رتبهٔ ملکی، در صف تهیدستان باقی مانده اند.

4

طبقهٔ بیکار

طبقهٔ اصلی جامعه در دو دههٔ پسین، طبقهٔ بیکاران است. هر قدر از 2001 به این طرف می آئیم، نوسانات و اختلافات طبقاتی بیشتر به چشم می خورد. نوسانات، استیالات و جابجایی ها را نسبت به هر جایی، در ارتش بیکاران که بدبخت ترین و دربردارترین مردم جامعه را تشکیل می دهند، می توان مشاهده کرد. بیکار، در واقع کارکن دیروزه است و حالا کارگر بالقوه است، نیروی کار دارد اما کار ندارد. می خواهد کار کند اما دولت برایش کار نمی دهد. لایه های مختلفهٔ اجتماعی همه روزه به لشکر بیکاران می پیوندند.

منابع دولتی در سال 2019 تعداد بیکاران را در سال جاری بیشتر از 55 فیصد گفته اند. اما منابع غیر دولتی، تعداد بیکاران را حدود 57 فیصد دانسته اند. نیروی کار در افغانستان با درنظرداشت 32.2 میلیون نفوس، 16 میلیون نفر برآورد شده است، درین صورت، حدود ده میلیون نفر بیکار است. کم کاران نیز اصطلاحی است که در صف نزدیک به بیکاران قرار می گیرد. این بیکاران شامل کسانی نیز میگردند که صاحب اسناد بکلوریا، لیسانس و ماستری نیز می باشند. جامعه ای که از شانزده میلیون نیروی کارش به مقدار ده میلیون نفرش بیکار باشد، فاجعه نیست بلکه تباهی مطلق مملکت و مردم است.

بیکاران با سیستم فاسد دولتی و طبقات بالایی در ارتباط بنیادین می باشد. هر قدر فساد ارگ زیاد شد به همان پیمانه به تعداد بیکاران افزوده گردید، هر قدر تعداد زمینخواران و زراندوزان بیشتر گردید به همان میزان گراف و نرخ بیکاران بالا رفت، هر قدر لشکر مختلسین زیاد شد، به ارتش بیکاران افزوده گردید. هر قدر تصدی ها و فابریکات کلان دولتی به سرمایهٔ خصوصی سپرده شد، بیکاری کارگران را بدنبال داشت. هر قدر بازار آزاد به انارشی رسید به همان میزان بیکاران در اسارت بیشتر رفتند. هر قدر وابستگی دولت و زورمندان به خارجی و بیگانه بیشتر شد، مردم به صف بیکاران پیوستند. هر قدر فابریکات سرمایداران ملی ورشکسته ساخته شدند، رقم بیکاران زیاده تر گردید. هر قدر مافیای زمین بلعنده تر شد، به همان پیمانه به بیکاری دهاقین افزوده شد...هر قدر فارغین صنف دوازده و فارغین مؤسسات تحصیلات عالی بیشتر شد به همان اندازه بیکاری بیشتر گردید...

در دوره های آرام، احزابی وجود داشت که خود را نمایندهٔ طبقات می دانستند. و اما امروز، جای شصت فیصد طبقات شاغل را طبقهٔ بیکاران گرفته است. لشکر بیکاران، قشر ها و طبقات مختلفه ای که بیکار شده اند، را در خود جمع آوری کرده است. دهقان بیکار، کارگر بیکار، پیشه ور بیکار،

دستفروش بیکار، دکاندار بیکار، تکسی ران بیکار، مهاجر عودت کرده بیکار، معتاد بیکار، معلول بیکار، یتیم بیکار، بیوه بیکار، کودک بیکار، دیوانگان بیکار، دوره گرد بیکار، ... افسر بیکار، معلم بیکار، مامور بیکار، متقاعد بیکار... ولگرد بیکار... در کشور های دیگر جنبش های بیکاران وجود دارد که این جنبش ها با اعتراضات میدانی شان پشت دولت های مستبد را خم کرده اند، ولی در افغانستان با آنکه ده میلیون انسان در ارتش بیکاران قرار گرفته اند، اما نمی توانند جنبش عظیم بیکاران را شکل بدهند... تا جنبش های اجتماعی بوجود نیایند، طبقات تهیدست نمی توانند از موقعیت اجتماعی و طبقاتی خود دفاع نمایند. دفاع و اعتراضات فردی به جایی نمیرسد، شبکه ای شدن اعتراضات، به جنبش تبدیل شدن صدا هاست که می تواند، تحول آفرین باشد. صدای میلیونی که بوسیله دولت، زورمندان و ثروتمندان سرکوب شده و مسکوت و بی صدا باقیمانده است. این ملت را آنقدر بی شیمه ساخته اند که نه بسوی جنبش های خود انگیزه می رود و نه بقول اریک هابسباوم، به "جنبش های اجتماعی ابتدایی" متحول می گردد. طبقات فقیر و بیکاران، آتشفشان خفته و پنهان است. امروز یا فردا، سرپوش این آتشفشان، پس زده خواهد شد. مردم با مطالبات مشروع، به جاده ها خواهند ریخت. و حق خود را از ارگ نشینان و زورمندان خواهند گرفت. جنبش هایی که تا هنوز جاده های کابل و مراکز ولایات را لرزانده اند، می توانند درس خوبی برای جنبش های سرتاسری اجتماعی باشد... طبقه بیکار، اکثریت مردم افغانستان را تشکیل می دهند. همینها هستند که جاده ها و میدان ها را تسخیر می کنند و سرنوشت آینده مملکت را رقم می زنند... زنان بیکار و جوانان بیکار، دو عنصر اساسی جنبش های اجتماعی را تشکیل می دهند. جوانانی که با رسانه های مجازی سروکار دارند می توانند با استفاده از این سهولت ها، جنبش های عظیمی را برپا نمایند و حق خود را از فاسدین و غاصبین بگیرند. زنان بیکار نیز نیروی عظیمی است که با فریاد مشترک شان، دیوار های کانکریتی ارگ میلرزد. مطالبات اقتصادی و سایر حقوق شان، مشروع ترین مطالبات انسانی را می سازند.

بخش چهارم

اقشار پائینی

برخی از این لایه های میلیونی
آنقدر بی درآمد و بی شغل اند
که در زیر خط فقر نیز قرار نمی گیرند
معتادین ...

افغانستان طی چهل سال جنگ، و بخصوص طی دو دهه غارتگری اقتصادی، به یک مملکت زرین نما، گدا و فقیر تبدیل گشته است. قشربندی اجتماعی در طبقات تهیدست، محصول شرایط رقتبار کنونی است. اقشار اجتماعی، متناسب به عایدات روزانه و ماهانه، کتگوری می شوند.

مملکت، طی بیست سال، در گودال گرسنگی افتیده است. هیچ قشری و هیچ انسانی وجود ندارد که از گرسنگی ننالد، عجیب دوره ای را درین سرزمین شاهد هستیم. دوره ذلت، مصیبت، سرافکندگی، شرارت، بی وجدانی، بی تفاوتی، بی نانی، بی خانمانی، بی دواپی، بی حسی،... مردم مأیوس و نا امید. بیکار و گرسنه.

اقشار پائینی، نامی است که در کتگوری های اصلی طبقات داخل می باشند، اما از بس که طبقات تهیدست، فرو پاشیده و مردم بیکار و گرسنه شده اند، این اقشار را بطور جداگانه مورد قشربندی قرار داده ایم تا ببینیم که هر کدام این اقشار دارای چه موقعیت اقتصادی هستند و زندگی را با کدام شغل و عایدات میگذرانند.

1

قشر روحانی

یکی از قشر های مطرح جامعه را تشکیل می دهند. در دوره آرام (ظاهرخان و داود خان) ملا امامان مساجد و تکایا از طریق کمک های محلی بوسیله مردم، تأمین معیشت می کردند. اکثریت ملا ها دارای مالکیت شخصی (زمین و خانه) نبوده و با امکانات محدود زندگی را پیش میبردند. با فعالیت هایی که انجام می دادند، پول و نان بدست می آوردند (نماز جماعت، درس دینی برای اطفال، بستن نکاح، مراسم فاتحه، ختم های قرآن خانگی) این قشر، نظر به عاید و شغل، در صف طبقه فقیر قرار داشتند. مسجد هنوز به رسانه سیاسی و تبلیغاتی تبدیل نشده بود. تعداد مدارس دینی در سرتاسر مملکت بسیار اندک بود. مسجد از ارگ جدا بود. البته عده ای از روحانیون مزد بگیر و چاپلوس در طول تاریخ وجود داشته اند که پادشاه را سایه خدا دانسته و با ده ها آیه و حدیث تلاش کرده اند تا

حقانیت سلطنت و قدسیت شاه را ثابت نمایند... اما اکثریت روحانیون هنوز در سیاست و سلسله مراتب قدرت داخل نشده بودند...

نادر شاه با ایجاد شورای علمای تسنن تلاش کرد تا از دین به نفع خود استفاده اعظمی نماید و دیکتاتوری نوبنیاد را دینی کند اما عمر برایش بقا نکرد و در سن پنجاه سالگی در هشتم نوامبر 1933 در زیر گلوله جوان 18 ساله (عبدالخالق) برای همیشه دو متر پائین تر از خاک در تپه مرنجان خوابید... با اشغال کشور بوسیله شوروی، شورای علما که از دولت معاش می گرفتند و این شورای علما در واقع یک نهاد دولتی بود، حضور قوای شوروی را مطابق شرع اسلامی توجیه می کردند چنانکه حالا نیز شورای علما معاش دولتی دارند، حضور امریکا و شرکا را توجیه می کنند و در جلسات کلان ارگ چند تا از این ملایان با ریش های دراز در کنار رئیس جمهور می ایستند و برایش دعای خیر و بقا می خوانند... اما ببینیم که اکثریت ملا امامان، مؤذنین مساجد در چه موقف اقتصادی و سیاسی قرار گرفته اند.

مطابق احصائی وزارت حج و اوقاف، فعلن در افغانستان 120 هزار مسجد فعال است. که توسط 240 هزار ملا و مؤذن رهبری می شوند. با در نظر داشت حد اوسط خانواده های شان، قشر روحانی، یکنیم میلیون نفر نانخور می شوند. از این میان 3600 ملا امام از طرف وزارت حج و اوقاف تعیین شده و دارای معاش چهار هزار افغانی می باشند، مابقی با دولت و وزارت ارتباط ندارند و مانند اسبق از طریق مردم یا زورمندان محلی، اعاشه می شوند. ولی برخی گزارشات نشان می دهند که آمار حقیقی روحانیون سنی و شیعه، بالاتر از این ارقام است چون طی چهل سال مهاجرت، هزاران هزار طلبه جدید در مدارس علوم دینی پاکستان و ایران درس خوانده و فارغ شده اند، به القاب آخوندی و ملایی رسیده اند... همین اکنون 900 مدرسه در افغانستان فعال است که 200 هزار طلبه دارد و از این میان 20 هزار آن دختر است... بیست هزار جهادبست زن. در دوره جهاد علیه شوروی، مساجد و تکایا به سنگر و رسانه تبلیغاتی علیه کفار تبدیل شدند و تا امروز، برخی از گروه های اسلامی، از این سنگرها به حیث رسانه تبلیغاتی سود میبرند. طالبان در قریه ها و ولسوالی ها، از این سنگر بیشترین استفاده را می برند. چون یگانه مکان رایگان برای جمع شدن مردم است و بهترین فضا برای شنیدن مطالب مجانی.

ملاهای سرکاری و روحانیون غیر حکومتی. درآمد قشر روحانیون مربوط به درجه رابطه شان با انواع قدرت است. ملا هایی که با ارگ، مافیا، طالبان، ثروتمندان، قومندانان، تنظیمها و زورمندان محلی... ارتباط دارند و برای منافع آنان فتوا صادر می کنند و در واقع به سود آنان تبلیغات می کنند، سطح زندگی شان نیز با ملای عادی تفاوت دارد. اینها قشر بالایی ملایان را تشکیل می دهند. مابقی در موقف عادی و فقیرانه قرار دارند. اکثریت ملا ها هنوز هم در طبقات فقیر جای می گیرند و در چور و

چپاول شریک نیستند و اما یک عده ای از روحانیون، جزء طبقات فرادست می باشند... ملای امروزه ملای دوره ظاهرخان نیست، امارت طالبان که یک رژیم ملایی بود، تلاش داشتند تا ملاها را به قدرت و نهاد سیاسی تبدیل نمایند، اولین بار بود که در تاریخ افغانستان، ملا امام یا طلبه، وزیر، والی و رئیس امارت گردید.

2

قشر روشنفکر

روشنفکران قدیم از نظر طبقاتی اکثراً مربوط به طبقه متوسط و خرده بورژوازی شهر و روستا بوده اند. ولی روشنفکر امروزی، اکثراً مربوط به طبقه فقیر و تهیدست جامعه هستند... روشنفکر در فرهنگ غرب، در نیمه دوم قرن بیستم، به کسی اطلاق می گردید که مؤلف فکر باشد و با کار نوشتاری در برابر قدرت ها بیاستد، افشاگری کند و به اعتراضات مدنی و خیابانی نیز متوصل شود، مانند راسل و سارتر و ادوارد سعید، سمیر امین، سمین دوبوار، ژولیا کرسیوا، جودیت باتلر ... که با تولیدات فکری خود روشنفکریت را معرفی نموده اند... و اما، در کشور ما روشنفکر، بدون آنکه به تولید فکر بپردازد، در مبارزه سیاسی و میدانی، مشغول ماند. روشنفکری که دو بخش دارد: تولید فکر و اعتراضات سیاسی، روشنفکر افغانستان، در بخش اول ناکام است و در بخش دوم، پردرخش.

دیربست که افغانستان به دلیل جنگ دایمی و فقر، لشکر روشنفکر فعال و ارگانیک (نماینده طبقات) را از دست داده، و جایش را روشنفکرانی گرفته که در زیر چرخه خونین حوادث، بی شیمه و فقیر شده اند. روشنفکر دیروزی، صف بزرگی را تشکیل می داد و هر لحظه آماده بود که بخاطر مردم و آزادی، حتا خودش را فدا کند، به دهمزنگ و پلچرخی برود و در پولیگون ها بخوابد. اما همین روشنفکر حالا مانند طبقات تهیدست، در غم نان است... یکی از شاخصه های روشنفکران، پراگندگی و بی شیمگی آنان است. چهل سال جنگ روشنفکر نسل اول را پیر و خسته کرده است و روشنفکران نسل دوم، آن آرمان، انگیزه و صداقت و عزم نسل اول را ندارند. بیرق روشنفکری هنوز نیمه افراشته است. روشنفکران نسل جوان امروزی، روشنفکرانی از طیف آرمانی و ایدئولوژیک نیستند.

یکی از ویژگیهای این غم نان و این بی شیمگی، حالت نوسانی روشنفکران و تحصیلیافتگان است. که معدودی از روشنفکران دیروزی، توانسته اند خود را در قدرت بچسبانند و از این طریق صاحب ثروت و مقامات شوند. اما اکثریت روشنفکران و تحصیل یافتگان، بخصوص نسل جوان تحصیلیافته که کمیت قابل ملاحظه ای را تشکیل می دهند، روزگار خوبی ندارند. اما همین روشنفکران و تحصیلیافتگان جوان است که بلحاظ فکری، سپیده دمان فردا را بشارت می بخشند امسال به تعداد 38224 نفر از مؤسسات تحصیلات عالی به سطح لیسانس و ماستر فارغ شده اند و به تعداد 250979 جوان فارغ صنف دوازده شده اند (بکلوریا) در پنج سال اخیر، فارغان تحصیلات عالی 191120 جوان بوده و تعداد

بکلوریا در پنجسال پسین 1254895 نفر... گزارشات مؤسسات مختلفه، نشان داده اند که در پنجسال اخیر، نود فیصد فارغان بکلوریا، لیسانس و ماستر، از نظر طبقاتی به لشکر بیکاران پیوسته اند، شبانه می خوابند بی آنکه امیدی برای پیدا کردن یک لقمه نان، در فردا داشته باشند.

غم نان اگر بگذارد
سخن ها می توانم گفت
از مهربانی بیدریغ جانت
با چنگ تمامی ناپذیر تو سرود ها می توانم کرد
چشمه ساری در دل و آبشاری در کف
آفتابی در نگاه و فرشته یی در پیراهن
از انسانی که تویی
قصه ها می توانم کرد
غم نان اگر بگذارد
شاملو

3

معتادین

بیشتر از سه میلیون معتاد، سه میلیون انسان بیچاره و بدبخت، معلوم نیست که در کجای ارقام و طبقه اجتماعی و قشر بندی اجتماعی قرار می گیرد؟ مسؤولیت این فاجعه عظیم را دولت های موجوده چگونه بر دوش می کشند؟ بالاتر از سه میلیون انسان، گفتن این رقم، وجدان را تا اعماق وجود تکان می دهد... اگر معتادینی که متأهل (همسر و اولاد) را مدنظر داشته باشیم، شاید با بیشتر از سه میلیون انسان برباد شده مواجه باشیم.

معتادین شامل زن و مرد، جوان و پیر، باسواد و بیسواد، پشتون و تاجیک، هزاره و ازبک، شمال و جنوب، شرق و غرب... اعتیاد، بدون تعصب سیاسی، قومی، جنسی، اجتماعی، سمتی و مذهبی، مردمان را بلعیده است. سروی ها و گزارشات برخی مؤسسات نشان می دهند که عامل اعتیاد، عمدتاً فقر و بیکاری است. پس این سه میلیون معتاد، از نظر پایگاه طبقاتی، در روستاها مربوط به دهاقین می شوند و در شهر ها به کارگران، مزدور کاران، خرده بورژوازی فقیر... معتادینی که از ایران و پاکستان به وطن عودت کرده اند، از طبقات فقیر دهقانی و کارگری بوده اند... چندین سروی و گزارش نشان می دهند که توضیح پودر در کابل و شهر های بزرگ از طرف مافیای دولتی (مسئولین دولتی) برای معتادین صورت می پذیرد... اعتیاد، سلاح خطرناک است که از قدیم تا امروز در سطح کشور ها کاربرد داشته است. جنگ تریاک تریاک، از یکسو طالبان و فاسدین دولت را تمویل می کند از سوی دیگر،

یک ملت سلحشور و بیگانه شکن را به خاک ذلت می نشاندد... گراف اعتیاد در حال رشد است. همین سه میلیون معتاد موجوده را در صد سال نمی توان به حالت نورمال در آورد...

دولت، که ده میلیارد دالر را بخاطر نابودی کشت مواد مخدر و تداوی معتادین گرفته است، نه تنها کشت کوکنار را نابود نکرده که معتادین را نیز تداوی نکرده، و در این راستا یک برنامه علمی/تخصصی جامع وجود ندارد. اعتیاد، این معضل خانمان سوز را به فراموشی سپرده و بازار قاچاقبران را چاقتر ساخته اند.

درین دولت، کسی به فکر کودکی که از سوء تغذی میمیرد، نیست چه رسد به اینکه در فکر معتادین باشد. در نظام و سیستم فاسد فعلی، اعتیاد، طاعون بی درمانی است که ملت را به مرور زمان می بلعد و از پا می اندازد. برخی از حلقات مافیایی دولت، در ترویج اعتیاد نقش دارند و حتا برای معتادین پودر رسانی می کنند.

هرکلمه و هر سطری که درمورد این اقشار بدبخت می نویسم موازی با توته های کلمات، جگرم نیز توته توته می شوند. به خصوص هنگامی که از یک قشر به قشر دیگر می روم، می بینم که زندگی و مرگ هر قشر یک فاجعه است کاش تنها مشکل معتادین می بود؟

4

معلولین

معلولین، قربانیان جنگ در چهار دهه است. کمیته بین المللی صلیب سرخ در افغانستان گزارش می دهد که بیشتر از یک میلیون معلول وجود دارد و هر ساله به تعداد ده هزار معلول جدید در این اداره به ثبت می رسند. از این تعداد، حدود صد هزار نفر در وزارت شهدا و معلولین راجستر هستند و قرار است که برای تعدادی از این معلولین راجستر شده ماهانه 5 هزار افغانی داده شود... در سیستم فاسد دولتی، از خون ورثه شهدا و معلولین نیز تغذیه می کنند. نه تنها برای قربانیان، خانواده های شهدا، معلولین ...کمکی صورت نمی گیرد بلکه از هر دم شهیدی این مردم، برای جلب کمک های خارجی استفاده می نمایند. دولت، برای معلولین معاش و نمره زمین وعده داده بود اما وفا نشد. آسمان لحاف معلولین است و زمین دوشک و خشت بالشت.

ملتی که بیشتر از سه میلیون نفرش معتاد باشد

یکنیم میلیون نفرش معلول

ده میلیون نفرش بیکار

آینده اش ...؟

معلولین، به یک گروه اجتماعی تبدیل شده و دارای اتحادیه مدنی خود می باشند. چون 95 فیصد آن، بیکار هستند و هیچ نوع عایدی ندارند، پس در لشکر بیکاران تعلق می گیرند و در زیر خط فقر می باشند... صلیب سرخ به کسانی معلول می گوید که دو پا ندارد، دو دست ندارد، یک پا و یک دست ندارد، یعنی یک بخش بدن را از دست داده است. در حالی که معلولیت روانی، عصبی و عقلی ... را مدنظر نگرفته اند... به هر حال، معلولی که کار نمی تواند اگر مجرد باشد، یک نوع درد و گرسنگی دارد و اگر متأهل باشد، نوع دیگری از درد و گرسنگی را بدوش می کشد. معلولین، فقیر ترین قشر اجتماعی است.

تا هنوز چندین بار جاده ها و میدان های کابل را به حرکت آورده اند... نیروی بسیار آماده برای دادخواهی. نیروی آماده، همچون حلقه ای از یک جنبش اجتماعی با مطالبات مشروع و قانونی... یک مشکل اصلی در اعتراضات میدانی، حضور سودجویان و سوءاستفاده کنندگان در صف اعتراضات است.

5

گدایان

در هیچ دوره تاریخ به این اندازه گدا وجود نداشته است. اطفال، زنان، مردان ... صف گدایان را تشکیل می دهند. بیجا شدگان داخلی، خانواده شهدا، بیچارگان، خانواده های بی شاغل مرد، پیرمردان... برخی از گزارشات نشان داده اند که بخشی از این زنجیره گدایی به سیستم مافیایی تبدیل شده، یعنی گدایان مدیریت می شوند. گدایان، گروهی هستند که در زیر خط فقر قرار دارند. فعلن گدایان یک قشر زیر خط فقر است که روز بروز به تعداد آنان افزوده می شود. جامعه ای که نیروی کارش بیکار باشد، گدایی گری در آن رشد می کند... خطرناکتر از خود گدایی، احساس گدایی است که بطور دوامدار در این ملت با غرور، تزریق می گردد. گدا صفتی، درد دیگری است که دولت فاسد، بر مردم تحمیل کرده است.

6

مهاجرین

در چهار دهه پسین، مهاجرت، یکی از معضلات بنیادی مردم است. بعد از کودتای ثو (1978) و بخصوص بعد از تهاجم شوروی، موج اول مهاجرت کتلوی آغاز گردید. موج دوم مهاجرت بعد از جمهوری تنظیمی (1992) و جنگ داخلی، شروع شد. موج سوم مهاجرت با امارت طالبان (1996) اتفاق افتید و موج چهارم مهاجرت، در دولت کرزی (2001) که تا امروز ادامه دارد. فعلاً مهاجرین در

سرتاسر جهان پراکنده شده اند. پاکستان، ایران، هند، ترکیه، کشورهای اروپایی، امریکا، کانادا، استرالیا، نئو زیلند، روسیه، کشور های آسیای میانه و کشور های عربی.

هنوز بیشتر از 6 میلیون مهاجر افغان در سرتاسر جهان داریم.

(ارقام مهاجرین تا جون 2018 که از طرف وزارت مهاجرین افغانستان رسماً اعلام گردیده است)

در ایران 2 میلیون و 450 هزار نفر

در پاکستان 2 میلیون 400 هزار نفر

در کشور های اروپایی، امریکا، کانادا و استرالیا 1 میلیون 155 هزار نفر شامل پناهنده و پناهجو

در سایر کشور های آسیایی 451 هزار نفر

مهاجرینی که از ایران و پاکستان به کشور عودت می کنند، بطور اتومات، اکثریت شان به اردوی بیکاران و فقرا می پیوندند. مطابق احصائیه، در سال 1394 به تعداد 3.2 میلیون مهاجر به افغانستان عودت کرده اند. اینان با خود سرمایه و امکانات نیاورده اند چون در ایران و پاکستان نیز کارگران روزمزد بوده اند. مهاجرین فقیر، گروهی هستند که در ایران و پاکستان نیز زندگی فقیرانه ای داشته اند، حالا که به کشور خود عودت کرده اند، از خط فقر به زیر خط فقر رفته اند.

مهاجرینی که در غرب زندگی دارند، و به کشور بر نمی گردند، به استثنای کسانی که تقاضای پناهندگی شان قبول نمی گردد و دیپورت می شوند. مهاجرین مقیم غرب، یک منبع کمک رسانی دایمی برای نزدیکان خود در افغانستان هستند. عده ای از مهاجرین برای مردم فقیر نیز کمک می نمایند.

مهاجرت به پروسه دایمی تبدیل شده و چرخه آن طی چهل سال هیچگاهی توقف نکرده و بلاوقفه ادامه دارد. عده ای از طبقه متوسط و آنانی که پول سفر را دارند، همیشه در حال فرار بسوی کشور های غربی هستند. طبقه متوسط نوین، نیز علاقه به مهاجرت دارند. و اما، موجی که در دو دهه پسین بسوی غرب می وزد، از یک طرف شامل کسانی است که یک مقدار پول دارند و جز طبقه متوسط اند. از طرف دیگر هموطنان فقیری که در ایران، پاکستان، کشور های شوروی سابق، ترکیه، هند ... بسر میبرند، در تلاش اند تا خود را از طریق مرز آبی به یونان یا از طریق جنگلات یوگوسلاویای سابق، به سایر کشور های غربی برسانند... امید به زندگی و امنیت در وجود دولت های فاسد کنونی، نزد مردم به صفر رسیده است. طی این دو دهه پسین، هزاران هزار انسان این سرزمین در آب های مدیترانه غرق شده و در اعماق ابحار، در گور های دسته جمعی آبی خفته اند.

فرار جوانان و لایه های گوناگون مردم، در دو دهه پسین، بیشترین رقم پناهجویان را در اروپا و آسیا تشکیل می دهد. طبق آمار کمیساریای سازمان ملل، پناهجویان افغانستان بیشترین رقم پناهجویان را بعد از سوریه، می سازند... فرار و پناهجویی هنوز در کشور خاتمه نیافته بلکه این معضله، مانند پار و پارین، ادامه دارد.

بیجاشدگان داخلی

در دو دههٔ پسین، جنگ در مراکز ولایات و بخصوص ولسوالی ها و قریه ها (جنگ بین طالبان و داعش با دولت و ناتو) هر روزه مردمان روستا نشین را از مسکن اصلی شان بیجا می سازد. زمانی که ولسوالی ها هربار دست بدست می شوند، ساکنین آن مجبور اند تا از زیر آتش متقاطع دو دشمن، بگریزند. آوارگی داخلی، یکی از بدترین نوع خانه بدوشی و بی خانمانی است. افراد و خانواده هایی که از روستا ها کنده می شوند، برخی های شان حتا با دادن تلفات و قربانی، از قریه و ولسوالی خود با دست های خالی، بسوی مرکز ولایت، ولایات همسایه یا شهر کابل رهسپار می گردند. تا هنوز 1.5 میلیون بیجاشده داخلی در حالت زار و زاغه نشینی قرار دارند.

بیجاشدگان از لحاظ طبقاتی دهاقین فقیر، پیشه وران، کارکنان پائین رتبه دولتی، فراریان عسکری، یا کارمندان پائین رتبه مؤسسات خصوصی ... هستند. وقتی که در شهرها پناهجو می شوند، نه کار دارند و نه کاشانه و نه حمایت دولتی. بخاطر تأمین معیشت و سرپناه، به مزدور کاری و یا هر کار ثقیل دیگری دست می زنند، کودکان شان نیز از صبح تا شام بیرون خانه سرگردان پیدا کردن یک لقمه نان هستند. اینان اگر در خانه روستایی خود، جزء فقرا حساب می شدند، اینک که نه نان دارند و نه خانه، زیر خط فقر نیز به شمار نمی روند بلکه صاف و پوست کنده، زاغه نشین هستند و بدترین آواره و بدبخت در کابل، ده ها زاغه نشین در کنار بلند منزل های افسانوی، وجود دارند که هر بیننده و هر عابر را تا آخرین ذره وجدان تکان می دهد.

کارگران جنسی (روسپیان)

یکی از گروه های اجتماعی، کارگران جنسی است. در دو دههٔ پسین با اشغال افغانستان بوسیلهٔ امریکا و حضور قوای خارجی، فحشا نیز سیستماتیک شد و ماشین خدمات جنسی به شکل مدرن آن به چرخش درآمده است. در وضعیت کنونی، فحشا، به سه شکل وجود دارد:

- صنعت جنسی
- فحشای دولتی
- فحشای سنتی

صنعت جنسی: صد ها روسپی خانه در کابل و شهر های بزرگ وجود دارد. زنان غیر افغانی نیز درین خانه ها در زیر نام گست هاوس ها و هتل های توریستی، استخدام شده و مصروف خدمات جنسی هستند. پولیس و استخبارات از این گست هاوس ها و خانه ها "حق" می گیرند. روسپیخانه های لوکس، بیشتر برای ثروتمندان داخلی و خارجی خدمات جنسی عرضه میدارند. صنعت جنسی در

افغانستان قانونی نیست و بوسیله زورمندان و مافیا، مدیریت می شود. هزاران زن جوان توسط مافیا، مورد بهره کشی جنسی قرار می گیرند. این زنان بلحاظ طبقاتی، در صف کارگران جنسی قرار دارند. پول های گزاف به مالکین می رسد. و آنچه برای کارگران جنسی باقی می ماند، فقر و تکالیف جسمی و روانی. مشکلات اقتصادی، جنگ و اجبار، باعث رونق صنعت جنسی شده است.

صنعت جنسی و پایگاه های امریکا، یکی دیگر از مباحث جهانی در صنعت جنسی است. امریکا در پنج قاره، 850 پایگاه نظامی دارد، که افغانستان نیز طی دو دهه پسون، به پایگاه نظامی امریکا تبدیل شده است...مهمترین پایگاه آن در بگرام موقعیت دارد. کمپنی های خصوصی جنسی در کابل، از مدرک خدمات جنسی برای پایگاه های امریکایی و سایر خارجی های ملکی و نظامی، سود های کلانی را بدست آورده اند... غیرت و ناموس داری کمپنی ها، دود شده و به هوا رفته، جای آنرا سودجویی و بی غیرتی گرفته است. سودی که از مدرک خدمات جنسی بدست می آید، مانند بند نیشکر است، هر مرجعی (کمپنی، دولت، کارگران جنسی) یک بند یا قسمتی از یک بند را بخود اختصاص می دهند. عیناً مانند فروش پودر هیروئین در کابل است که سود آن مثل بند نیشکر، به مراجع متکثر میرسد. پولی که از فحشا بدست می آید، کثیف ترین پولی است که دست اندرکاران به جیب می زنند... فاجعه در مورد فحشا، خیلی دردناک تر از عرصه های دیگر است. زنان و دختران مملکت را همین مافیای وطنی که هم زور دولتی دارند و هم زور مافیایی، با جبر و فریب، به روسپیخانه های اجباری، زندانی می سازند. روسپیان، قشر بدبخت و فقیر جامعه را تشکیل می دهند. روسپی جوان بقول مافیا و تیکه داران جنسی، بزودی "اکسپایر" می شوند و جای شان بوسیله نوجوانان و جوانان پُر می گردد و قدیمی ها به بیرون از صنعت جنسی پرتاب می گردند.

فحشای دولتی: مامورین بلند رتبه، مشاورین ارگ و شورای امنیت، ترویج فحشا را در ارگ، فاش ساخته اند که مصاحبات شان در تلویزیون های ملی و بین المللی موجود است، جنرال حبیب الله احمدزی مشاور نظامی رئیس جمهور در تلویزیون خورشید با صراحت گفت که "عده ای از وزیران، مشاوران آقای غنی و نمایندگان مجلس در ترویج فحشا در ارگ نقش دارند و برخی از زنان براساس روابط جنسی به پارلمان راه یافته اند، حلقاتی در ارگ وجود دارد که به صورت سیستماتیک فحشا را ترویج می کنند". بانو مریم وردک مشاور در شورای امنیت ملی، در مصاحبه با تلویزیون هندی گفت که: "موضوعاتی را که جنرال احمدزی مطرح کرد، حقیقت است، شماری از بانوان و دختران به دلیل همین رابطه نامشروع در پست های دولتی و پارلمان تعیین شده اند" مطالعات عدیده دیگری نشان داده اند که فروش پست های دولتی در برابر معامله جنسی، تبادله می گردد...

فحشای سنتی: این نوع فحشا از قدیم در کشور بوده و زیر نام "مُرده گاوی" شهرت داشته است. مردمان سابقه از فحشا، نفرت داشتند و آنرا خلاف کرامت انسانی می دانستند. تعداد روسپی خانه ها

بسیار کم بود... اخلاقیات جامعه هنوز برهم نخورده بود. کسی جرئت نمی کرد که دست به تأسیس چنین خانه هایی بزند... طی چهل سال جنگ، اخلاقیات فروپاشانده شد، فعلن جای مرده گاوی کلاسیک را صنعت جنسی گرفته است... برخی از زنان، که در حصار مافیا نیفتیده اند، مستقلانه از طریق دکانداران، تکسی رانان و دوره گردی به عرضه انفرادی می پردازند و نان خود و اولاد خود را تهیه می کنند...

9

کودکان خیابانی، بیوه گان و بزرگسالان

افغانستان یگانه کشوری است که 1.9 میلیون کودکش بخاطر مشکلات اقتصادی (پدر بیمار، معلول، پودری، شهید، فوت، فروپاشی خانواده ...) در سرکهای شهر ها پشت یک لقمه نان، سرگردانی می کشند. در ولایات جنوبی و شرقی کشور، همین کودکان است که در فابریکات پروسس تریاک به هیروئین با معاش بسیار اندک کار می کنند. چندین ویدیو از کار کودکان در فابریکات هیروئین در یوتیوب وجود دارد که نشانگر اینست که کودکان با دست های کوچک و تشت های کلان، مصروف سائیدن تریاک اند. مافیا، برای این کودکان پول بسیار ناچیزی می دهند... صدها ویدئو و مصاحبه، از کودکان وجود دارد که با عرقریزی روزانه خود چرخ زندگی را می چرخانند... مصاحبات ویدئویی و سروی های فراوانی در مورد کار بیوه ها وجود دارد...

کودکان خیابانی

این کودکان، شامل دختر و پسر است و از پنجساله تا شانزده ساله را دربر می گیرد. بخاطر فقر از درس و تعلیم باز می مانند. مانند مامورین، صبح ها از خانه می برآیند و شام ها دوباره به خانه بر می گردند. از تجاوز جنسی تا ناپدید شدن ها را در سرنوشت خود ذخیره دارند... این کودکان حاضر هستند تا نیروی کار خود را بفروشند اما کاری وجود ندارد که برای شان عاید پایدار خلق کند. کارگر- کودکان شهری، بدبخت ترین قشر کودکان را تشکیل می دهند. اینان در زیر خط فقر قرار دارند... مطابق گزارشات عدیده، کودک آزاری جنسی نه تنها در سطح خیابان وجود دارد که اخیراً کودک آزاری جنسی را در چند مکتب در یکی از ولایات افشا کردند و بعد از افشاگری، بجای آنکه آزار دهندگان درون مکاتب را دستگیر نمایند، ژورنالیستانی که این خبر را در تلویزیون ها رسانده بودند، مورد پیگرد قرار داده شدند.

بیوه گان

یکی از معضلات اساسی جامعه است. بیوگی، اکثراً محصول جنگ و کشتار است. بیوه ای که چند کودک دارد و سرپناه نیز ندارد، مجبور است کار کند و برای کودکان خود نان و سرپناه تهیه نماید.

جامعه آنقدر فقیر شده که برای بیوه ها کاری پیدا نمی شود. این بیوه ها شامل بیوه های جوان، میانسال و کهنسال می شوند. بیوه ها حاضرند که نیروی کار خود را بخاطر چند دانه نان خشک بفروشند اما کار وجود ندارد. نه فابریکه ای است که در پشت ماشین کار کنند و نه در وزارت خانه ها و مؤسسات دولتی، کاری برای بیوه ها وجود دارد. حدود یک میلیون نفر بیوه وجود دارد که در صف بیکاران و فقیران واقعی جامعه به حساب می آیند... زنانی که شوهران شان، معتاد، فلج یا مریض صعب العلاج هستند، در موقف بیوه قرار دارند و مسئولیت اعاشه شوهر و کودکان را به عهده دارند. جنگ روزمره، به تعداد بیوگان می افزاید. کشته شدن سربازان و افسران، همه روزه جریان دارد و این مصیبت باعث رشد بیوگی می گردد.

بزرگسالان فقیر

یکی از ابعاد دیگر جامعه بیکار، بیکاری بزرگسالان فقیر است. بزرگسالان زن و مرد از 60 تا 75 ساله با صد درد پای و کمر، در سرک ها سرگردان پیدا کردن یک لقمه نان هستند. زن سالخورده و مرد ریش سفید حاضر هستند تا کار کنند اما کاری برای جوانان دیپلوم بدست، پیدا نمی شود چه رسد به صف بزرگسالان. این بزرگسالان، که توان مزدورکاری را ندارند، زنان سالخورده عمدتاً مصروف(نان پزی، بولانی پزی، کالا شویی، خدمت کاری در خانه ها...) و مردان سالخورده مشغول (موچی گری، کار بوسیله کراچی یک تایره...) روز را به امید پیدا کردن چند تا نان خشک، به پایان می برند. بزرگسالانی که یا اولاد های شان جدا شده، یا کشته شده، یا اولاد کلان ندارند و مجبور اند تا چرخه نان و سرپناه را با دست های پیر شان برای یک قرص نان، بچرخانند.

10

لومپنها

یکی از لایه های اجتماعی است که از طبقه خود بریده شده اند و گذران زندگی را در لومپنیسم جستجو می نمایند. دزدی، بدماشی، پرخانه داری، چاقوکشی، کیسه بری، و ده ها کار غیر قانونی دگر ... لومپنها، دارای جرئت و جسارتی غیر عادی هستند به همین خاطر است که در جنگ های داخلی و سایر جنگ ها، از این گروه استفاده می نمایند. لومپن ها، نیروی ویرانگر است و بخاطر انجام یک دستور، تا پای جان می ایستند... لومپن ها، کسانی هستند که ریشه دهقانی و خرده بورژوازی دارند اما با پرتاب شدن در قلمرو بیکاری، به لومپنی روی آورده اند. فقر و بیکاری در در دو دهه پسین، به تعداد لومپن ها افزوده است. چور کردن موبیل، دستکول، خریطه ... در روز روشن.

لومپن و مافیا باهم تفاوت دارند. مافیا به طبقه بالایی اطلاق می گردد. هم ثروت افسانوی دارند هم در حلقه ارگ و کابینه شامل هستند، در حالی که لومپن ها، طبقه ندارند. و لایه های تحتانی فقرا را تشکیل می دهند.

طبقات فقیر، در دودهه پشین، اکثریت جامعه را تشکیل می دهند.
مسیر این طبقات بسوی رشد و کلان شدن پیش می رود. هر روزی که می گذرد، به تعداد طبقات فقیر افزوده می شود. دهاقین کم زمین و بی زمین، کارگران و روزمزدان، پیشه وران فقیر، معتادین معلولین، گدایان، مهاجرین عودت کرده، روسپیان، و سرانجام بیکاران طبقات فقیر یعنی مردم افغانستان را می سازند... ارگ، کابینه، بیگانگان پارلمان، محاکم، شورا های ولایتی، قومندانان، والیان ولسوالان،..مسئولیت بالفعل فقیر شدن مردم را به عهده دارند.

خط فقر و زیر خط فقر

تعریف فقر و زیر خط فقر در کشور ما، با کشور های دیگر تفاوت دارد. اگر فقر "مقدار درآمدی که برای تأمین حد اقل نیاز های فرد (مانند غذا، پوشاک و مسکن...) باشد" را مدنظر بگیریم، در افغانستان کنونی اکثریت مردم یا در خط فقر یا زیر خط فقر قرار دارند. خانواده ها نمی توانند نیاز های اولیه خود را تأمین نمایند. واقعیت این است که ما به محرومیت های مطلق و فاجعه غذایی سروکار داریم. تحقیقات و سروی ها (داخلی و خارجی) در باره خط فقر در افغانستان نشان می دهند که اکثریت مردم در بدترین وضعیت فقر و گرسنگی قرار گرفته اند.

بانک جهانی در گزارش 2017 خط فقر را در افغانستان بررسی می کند. در این گزارش آمده که درآمد روزانه 1.25 دالر برای هر فرد، خط فقر است کسی که روزانه 1.25 دالر عاید دارد و آنرا برای تأمین نیازهای اولیه مصرف می کند، فقیر است. اگر یک خانواده 6 نفر باشد روزانه به 7.5 دالر و ماهانه به 230 دالر ضرورت دارد تا در خط فقر باقی بماند. اما واقعیت این است که اکثریت مردم درآمدشان کمتر از این مقدار است پس در زیر خط فقر قرار دارند. معاش اکثریت مامورین، معلمین و کارکنان دولتی به دوصد و سی دالر نمی رسد.

اداره احصائیه مرکزی در تحقیقات 1396 خود گزارش می دهد که

54.5 فیصد مردم زیر خط فقر قرار دارند. این تحقیق در 34 ولایت افغانستان و از 21 هزار خانوار انجام شده است. بر اساس تعریف ملی که از زیر خط فقر شده، شخصی که در یک ماه کمتر از دوهزار افغانی مصرف کند، (روزانه یک دالر) آن شخص زیر خط فقر قرار دارد. این تحقیق می افزاید که میزان زیر خط فقر در 1395 کمتر از امروز یعنی 38.3 فیصد بود. میزان فقر در فصل زمستان تا 65 فیصد

افزایش می یابد. 44 فیصد مردمان زیر خط فقر، که 13 میلیون نفوس کشور را دربر می گیرد، مصونیت غذایی ندارند. که 4 میلیون نفر آن با عدم مصونیت غذایی بسیار شدید، 4 میلیون با عدم مصونیت شدید و 5 میلیون با عدم مصونیت غذایی نسبی مواجه می باشند، در این خانواده ها یکنیم میلیون کودک به سوءتغذی مبتلا می باشند. مصونیت غذایی برای مردم فقیر، حد اقل کالوری و پروتین ضروری روزمره، سنجش شده است.

سروی وضعیت زندگی در افغانستان / اداره مرکزی احصائیه 1396

مطابق سروی دولتی و خصوصی که یک نفر هر ماه 2064 افغانی توان مصرف را برای نیازهای اولیه داشته باشد، فقیر شمرده می شود و کسی که پائینتر از این رقم را به مصرف میرساند در زیر خط فقر قرار دارد. البته خط فقر و زیر خط فقر، از نظر شهر، ده و چگونگی سطح رشد شهری و دهاتی و نیازهای مصرفی، متفاوت می باشد. درین سروی، 13 میلیون نفر از نفوس دهاتی کشور زیر خط فقر زندگی می کنند... در سروی، درآمد روزانه فرد را یک دالر گرفته اند.

فساد و سوء استفاده از قدرت یکی از عمده ترین عامل فقر در افغانستان می باشد. رهبران در تلاش فرصت هایی می باشند که مفاد و سرمایه شخصی خود را افزایش دهند. در اکثر موارد، از منافع پشت پرده پیروی می نمایند. توجه به اوضاع افراد فقیر در اخیر لست اولویت ها قرار میگیرد. در اکثر موارد حکومت قادر نیست که خدمات اساسی را، از نظم و قانون گرفته تا فراهم ساختن غذا و سرپناه، عرضه نماید. بیشتر تصامیم در مجالس و حلقهات در بیرون از افغانستان اتخاذ می گردد که کمتر به منافع و مصونیت طبقه فقیر تمام می شود. در بسا موارد موضوعات شخصی بر منافع ملی ترجیح داده می شود. فقر نتیجه برخورد های تبعیض آمیز است که اکثریت افغانها از آن متأثر گردیده ولی افراد بی زمین، کوچی ها، معیوبین، معلولین و زنان بطور نامتناسب بیشتر از دیگران متأثر شده اند... از حمایتی که زورمندان منفور جامعه از طرف جامعه بین المللی برخوردار هستند، ساختار های سیاسی مفسد، بیکاره و مملو از سوءاستفاده را تقویه می کند.

گزارش ابعاد حقوق بشری فقر در افغانستان

کمشنری حقوق بشر ملل متحد/ 2010

سبک زندگی طبقاتی

سبک زندگی، یعنی اینکه یک فرد چگونه زندگی می کند. شیوه استفاده اش از محصولات کالایی چگونه است، در مورد آنها چه فکر می کند و راجع به آنها چه احساسی دارد... سبک زندگی، مجموعه ای نسبتاً هماهنگ از همه رفتار ها و فعالیت های یک فرد معین در جریان زندگی روزمره است که مستلزم مجموعه ای از عادت ها و جهت گیری ها و بنابراین، برخوردار از نوعی وحدت است (آنتونی گیدنز)

طبقه، الگوی مصرف، انتخاب ها، علایق، افکار، رفتار، خلق و خوی، مدیریت بدن، لباس و غذا، دکوراسیون منزل.... عناصری اند که سبک زندگی یعنی رفتار های خاص مصرفی را می سازند. هرچند ، ده ها تعریف و تأویل در مورد مفهوم سبک زندگی وجود دارد اما، جامعه شناسی معاصر، طبقه و مصرف را در روابط اجتماعی، به حیث عناصر بنیادین سبک زندگی، مورد مطالعه قرار می دهد.

در کشوری که فقر و ثروتش، یعنی هردو طرف معادله اش به اوج رسیده است، سبک زندگی نیز به همین دو شکل افراط و تفریط، رنگ گرفته و پیش میرود. اکثریت طبقات بالا (سرمایه داران کلان، زمینداران بزرگ، طبقه متوسط بالا که با قدرت گره خورده اند) طبقاتی که در دو دهه پسین بوجود آمده اند. از طریق چور و اختلاس دولتی، غارت دارایی های عامه، زمینخوری، تریاک، ... معتاد به ثروت اندوزی گردیده اند.

پول، زمین، دارایی و ثروت در یکسو تراکم کرده و در سوی دیگر فقر... و ده ها مشکل اقتصادی و اجتماعی ناشی از بازار آزاد در افغانستان بوجود آمده و زمینه مصرف گرایی را چاق ساخته و الگوی مصرف ثروتمندان را دچار تحول کرده است... این طبقه، بقول تورستین وبلن جامعه شناس امریکایی "طبقه تن آسا" است. که می خواهند از طریق زر و زور برای خود منزلت اجتماعی بدهند و با مصارف متظاهران، تمایز خود را نسبت به دیگران تثبیت نمایند...

سبک زندگی، اصطلاح و پدیده مدرن است و در جامعه سرماییداری که جامعه تولیدکالا و مصرف گرایی است، بوجود آمده است. ثروتمندان افغانستان، که از لحاظ طبقاتی، عقب مانده و سنتی مانده و از نظر فکر و احساس، در دوره پیشا مدرن بسر می برند، سبک زندگی شان بین مدرن و سنتی گیرمانده است. هم برای چندمین بار حج می روند، هم مکرراً ختم قرآن می کنند و هم مانند شیخ های عرب، در سفر های زنجیره ای در هتل های پنج ستاره دنیا مراسم عیش و نوش را بجا می آورند.

در جامعه سنتی و عقب مانده، امکانات و تنوع برای انتخاب های مصرفی وجود ندارد... این وضعیت، تضاد بین ثروت و سبک زندگی را ایجاد می کند... کابل و شهر های کلان، با انباشت کالا و امکانات، زمینه را برای مصرفگرایی فراهم ساخته است... ثروتمندان، اغلباً زود زود به خارج نیز میروند(دوبی، استانبول، دوشنبه، تاشکند، دهلی...) این سفر ها بخاطر سبک مصرف است. رفتن به سفرهای خارجی، بخاطر آن مصارفی است که در خارج بسادگی فراهم است.

سبک زندگی طبقات بالایی افغانستان، با عقلانیت مدرن مطابقت ندارد اکثراً دارای سبک زندگی زورگویانه، تفنگی و خلق و خوی غیر مدنی هستند، از محصولات فرهنگی و ورزشی استفاده نمی کنند، اگر یک عده ای آنها در سالون های جبروتی خویش، کتابخانه قیمتی دارند، شاید در تمام زندگی دست شان به این کتاب ها نخورده و نخورد، خلاصه کیدانی و منظره مرگ را در نوجوانی زمانی که

هنوز طبقه اش تغییر نخورده بود، خوانده بود. در خانه های ثروتمندان، کتابخانه، جنبه تزئینی دارد، مانند یک تابلوی قیمتی... سبک زندگی هر چند به ثروت و دارایی مرتبط است اما، شغل، تحصیل، سن، جنس، مهارت، تخصص، میراث، ... در آن نقش دارد. اما پولداران و ثروتمندان کلان امروزی که طبقه بادآورده به حساب می آیند، پروسه تاریخی و فرهنگی را طی نکرده، به همین خاطر سبک زندگی شان با ثروت و قدرت شان مطابقت ندارد... افکار، اخلاقیات، علایق و نوع مصرف، تنوع را در سبک زندگی ایجاد می کند، و اما، امکانات و آزادی در انتخاب مصرف، سبک زیستن را تابع موقعیت طبقاتی می سازد. الگوی مصرفی طبقات بالایی دارای اوصافی هستند که دیگران نمی توانند آن اوصاف را داشته باشند. کشور نگون بختی که به خطه خواب، خر و خربوزه شهرت دارد، طبقات زرین اش دارای اوصاف ذیل می باشند :

پرخوری، خوشگذرانی، تجمل، لذت جویی،
زن گیری، افراطیت، تظاهر مصرفی، نقرس،
بلهوسی ها، زیاده خواهی، سفرهای خارجی،
مدپرستی
بی عاطفگی، بی تفاوتی، بی احساسی،
جنگ طلبی، تفنگدوستی، بحران سازی
نشان دادن خیرات، نماز، حج، کربلا،
ارباب منشی، ریاست جویی، خودخواهی

این میلیونرها و میلیاردر های دالری، تا هنوز یک تنگه را برای فرهنگیان و کارهای فرهنگی و هنری کمک نکرده اند... ده ها شخصیت علمی، ادبی و هنری در بستر مرگ بوده اند و توانایی تداوی خود را نداشته اند، صدای غمناک شان بار بار از تلویزیون ها پخش شده، اما این میلیونرها و میلیاردر های دالری، حاضر نشده اند که پنجصد دالر برای تداوی این انسان های مهم جامعه علمی و هنری، بپردازند... اما حاضر هستند که برای یک مهمانی بی معنا در هتل سرینا یا کانتیننتال، ده هزار دالر مصرف کنند... و در یک سفر خارجی ...صد هزار دالر را به شاخی باد نمایند... در انتخابات ها میلیون ها دالر را به مصرف برسانند... این هم شد سبک زندگی !؟

ثروتمندان کلان تازه بدوران رسیده، که از ریشه طبقات پائینی جامعه به طبقه فوقانی پریده و به اوج ثروت دست یافته اند، خصال و اخلاقیات شان نیز خود را در ترازوی ثروت، بالا و پائین می کند. ثروتمندان بزرگ، به جز انباشت سود، دغلبازی، خدمت به بیگانه، به چیز دیگری نمی اندیشند. ثروت و قدرت شان، افکار و وجدان شانرا دستکاری می کند. سبک زندگی، مستقیماً از دخل و خرج آدمیزاد، منشاء می گیرد.

سبک زندگی طبقات فقیر، متناسب به سطح درآمد، اشتغال، فقر و بیکاری، شکل می گیرد.

فقر و کلبه نشین
صادق، مستحکم و شکيبا
با زیر های پل و زاغه نشینی ها، آشنا
اشک و ناامیدی
بیکاری و دربدری
گرسنگی و انتحاری
بیوگرافی اش را می سازد
مردمی که در هولناکترین لحظا های یأس به شکر کشیدن پناه میبرند

طبقات فقیر سبک زندگی شان ساده، مختصر و هم‌رنگ است. سبک زندگی مربوط به الگوهای
مصرفی است. طبقات فقیر چون پول ندارند بنابراین نمی توانند الگوی مصرفی داشته باشند. اکثریت
شان، که دیروز، دارای یک سبک زندگی منحصر بخود بودند امروز نمی توانند با آن سبک و الگو
زندگی نمایند. شکم گرسنه، سبک زندگی را نمی شناسد.

جنبش اجتماعی و طبقه

جنبش های اجتماعی نوین ، با رفتار جمعی علیه مخالفین خود دست به عمل می زنند. جنبش های اجتماعی جدید، محصول مبارزات طبقاتی است که اینک در شرایط نو ، با ستیز و دیدگاه های متفاوت بطرز دگری تجلی می نمایند
آلن تورین

جنبش های اجتماعی در قرن بیست و یکم، در هر کشوری دارای شاخصه های منوط بخود است. این جنبش ها با آنکه در تعریف کلی با هم شباهت دارند اما در نحوه سازماندهی، عمل و رفتار، تفاوت را نشان می دهند. جنبش های اجتماعی نوین، در سرتاسر جهان به حرکت افتیده است. این جنبش ها مانند رعد در آسمان آسیا، افریقا، اروپا و امریکای لاتین میغزند.

افغانستان کشور جنگزده ای است که حرکت های اعتراضی اش به سوی جنبش های اجتماعی نوین، در حال شکل گیری و روئیدن است. رابطه بین جنبش های طبقاتی و جنبش های اجتماعی نوین، بحثی است که در تئوری های جدید مورد مطالعه قرار گرفته اند. در دو دهه پسین، در کابل و ولایات، صدا ها تظاهرات و اعتراضات مدنی برپا گردیده است. اما آیا این صداها و گامهای میدانی، هنوز به جنبش های اجتماعی نوین، سازمانیافته و هدفمند رسیده اند؟

جنبش می 1968 پاریس، یکی از الگو های جنبش های نوین اجتماعی است... طبقه کارگر با سایر اقشار اجتماعی می آمیزد. برای اولین بار دانشجویان، کارگران و تکی رانان بطور مشترک به میدان می آیند و یونیورستی، فابریکه و کوچه ها را، به سنگر تبدیل می کنند. در حالی که در جنبش های قبلی، هر طبقه و هر قشری بخاطر مطالبات طبقاتی و خواسته های صنفی، در زیر بیرق خود، به میدان آمده اند. سرپای قرن بیستم، شاهد انقلابات مسلحانه، نافرمانی های خشونت پرهیز و جنبش های اجتماعی بوده است.

انقلاب روسیه، اکتوبر 1917، انقلاب چین، اپریل 1949، انقلاب کیوبا، جنوری 1959، انقلاب ویتنام، سپتامبر 1945، انقلابات طبقاتی و مسلحانه بوده اند (لنین، مائو، چگوارا، هوشی مین)... انقلاباتی که با

مرکزیت طبقه کارگر، تفنگ و ایدئولوژی، بوسیله احزاب مارکسیستی و کمونیست، به پیروزی رسیده اند...

جنبش استقلال گاندی 1947، جنبش می 1968 پاریس، جنبش سالوادور آلنده در چیلی 1970، جنبش مدنی مارتین لوتر کینگ 1957، جنبش ضد اپارتاید نلسن ماندیلا 1994 و سایر اعتراضات و نافرمانی های مدنی، در رده جنبش های اجتماعی قرار می گیرند... این جنبش ها، نسبت به انقلابات مسلحانه و ایدئولوژیک، دارای چند شاخصه متفاوت بوده اند:

- 1 مبارزه برای آزادی، عدالت و برابری
- 2 نبود رهبری یک حزب و یک ایدئولوژی
- 3 تعدد و تکرر رهبران و ایدئولوژی های متفاوت
- 4 خشونت پرهیزی و نافرمانی مدنی
- 5 بخاطر سرنگونی نظام های سیاسی
- 6 یا بخاطر رسیدن به مطالبات معین سیاسی، اقتصادی، قومی، مذهبی و اجتماعی..

طبقات و اقشار مختلف اجتماعی، با اندیشه های متفاوت، حلقه های یک جنبش اجتماعی را تشکیل می دهند جنبشی که با مطالبات عمومی تر به میدان می آید. تجربه ملل نشان داده که برخی از جنبش های اجتماعی سرنگون کننده، مانند انقلابات مسلحانه است که به تغییر رژیم ها منتهی می گردند.

معضلات افغانستان

این معضلات یکی دو تا نیست بلکه هزار و یک فاجعه و مصیبت است. هر طاعی و طاغوتی که به دروازه ارگ رسیده، درصدد خودکامگی، زراندوزی، الیگارش خانوادگی و دولت یکنفره بوده، و از هیمنروست که زنجیره زنگ زده دولت های متمرکز، غیر ملی و بیگانه پرور، کشور را به تباهی سوق داده اند. در مرحله فعلی، قوم و دین، ابزار سودآوری برای تیکه داران دینی و قومی شده که بوسیله آن به حفظ قدرت و ثروت می پردازند... دولت ها هر کدام طبقات حاکمه خود را زایانده و شیر طبع طبقات محکوم را مکیده و باقیمانده را لقمه دهن توپ کرده اند. دولت و طبقه حاکم، هر قدر چاقتر شده، مردم لاغرتر و اسکلیتی تر شده اند. نوعیت و کارکرد جنبش های اجتماعی، مربوط اوضاع، مردم، دولت و طبقات حاکمه است. تا دولت و حواریون طلایی آن شناخته نشوند، جنبش های اجتماعی راه خود را پیدا کرده نمی توانند.

طبقات ثروتمند (زمیندار بزرگ و سرمایه دار کلان) پدیده مغلق و مختلط است. هم زورمند اند هم ثروتمند، هم عنبر و عمامه دارند، هم عطر و نکتایی... به یک دست قرآن و به یک دست شمشیر. سخنرانی و سلام و علیک را بدون الله الحمد و انشاء الله آغاز نمی کنند، در پیاله جمهوری نشئه امارت

دارند، تاپهٔ تکفیر در بغل و مُهر خلافت در کمر، پول را مانند لویاتان می خورند و زمین را مثل زلزلهٔ سدوم.

دولت، ملاک و سرمایدار چهل سال پیش دارای یک منزلت اجتماعی و جایگاه ویژه ای طبقاتی بود بطور مثال وقتی که یک خان از خان آباد بسوی کابل حرکت می کرد نه بادیگارد و عسکر داشت و نه ترسی از دزدان گردنه و مردم، یا در موتر کهنهٔ شخصی یا در موتر لینی به سفر می پرداخت... ولی حالا، وقتی که یک والی یا قومندان، یک رهبر یا وزیر، که همان زمینداران، ثروتمندان، سرمایداران و طبقات حاکمه هستند، از خیمهٔ لویه جرگه تا هوتل سرینا می روند، فکر می کنی که ماتم ملی یا جنگ داخلی اعلان شده است، ده ها موتر زره شیشه سیاه و افراد مسلح عینکی جاده ها را مسدود می سازند و جریان نورمال زندگی را برهم می زنند....

داودخان در دوران ریاست جمهوری، گهگاهی، با یک دریور، بدون تفنگ و بادیگارد، بدون موتر های زره، از ارگ به طرف شمالی یا پغمان... میرفته، و در جریان راه کسانی که وی را می شناختند با کمال احترام سلام می دادند و گویی که با تیرشدن موتر رئیس جمهور، کدام اتفاق مهمی رخ نداده است. رئیس جمهور های فعلی اگر از قصر گلخانه تا قصر دارالامان می روند، بدون هلیکوپتر، بدون کاروانی از موتر های زره، بدون اعلان ماتم ملی، رفته نمی توانند.... مسافه بین دولت و مردم، فاصله بین غنی و فقیر، مانند فاصله بین جابلسا و جابلقا شده است. بلند رتبه گان و طبقات ثروتمند از سایهٔ خود می ترسند... از هراس اینکه روزی در زیر تُف مردم غرق نشوند... یا مانند موسولینی و معمرالذافی در زیر لگد مردم قرار نگیرند. پرسیان و بازخواست را از صفحهٔ قانون برداشته اند. خائنین و زورمندان از انتحاری نمی ترسند، چون در مدیریت انتحاری خودشان دست دارند. بلکه از مردم میترسند مردمی که خون و شیرۀ جان شان بوسیلهٔ آنان نوش گشته است. خائن همیشه خایف است.

مشاهده و مطالعهٔ طبقاتی نشان می دهند که ساختار طبقات مربوط به نوع و ماهیت دولت است. مربوط به مناسبات معین تولیدی است. در جامعهٔ سرمایداری امروزی، جامعه بطور علنی، به دو طبقه تبدیل شده، طبقهٔ کارگر و طبقهٔ بورژوا و طبقهٔ متوسط در بین این هردو قرار گرفته است. و در افغانستان که ترکیبی از نظام فئودلی و سرمایداری است، دارای طبقات متنوع و ترکیبی می باشد. هرقدر دولت فاسد باشد، به همان میزان، طبقات فوقانی اش، چپاولگر و فاسد می باشند. هرقدر توتالیتتر باشد، طبقات حاکمه اش نیز بیشتر قهار، بیرحم و متکی به تفنگ، بادیگارد، طیارهٔ بی سرنشین، دیوارهای سمنتی و موتر های زره می باشند. بالا رفتن گراف فساد اداری مستقیماً متناسب است به بالا رفتن گراف ثروت طبقات فوقانی. و برعکس، انباشت فقر نیز در قطب دیگر، نتیجهٔ همین دولت و همین حاکمان بی عاطفه است.

در بخش های قبلی نیز گفته شد که کاربرد مقوله دولت، بخاطر انتقال مفهوم ظاهری است و گر نه درین دو دهه پسین، چیزی بنام دولت وجود ندارد. مترسک دولت است. کاریکاتور دولت است، دولت، نهاد سیاسی است که مؤلفه های ابتدایی آن تأمین امنیت، حاکمیت ملی، قانون، حق شهروندی، اشتغال.... و حیثیت مردم است...

جمهوری اسلامی اش، نه جمهوری است و نه اسلامی. اداره ای که حیثیت جمهوری و اسلام سنتی را بطور مضاعف برباد داده است. در بالا، غاصب و فاسد قرار دارد و در پائین فقرا و لشکر بیکاران. طبقات بالا دارای سبک زندگی، کنش و کردار، افکار، احساسات و انرژی مربوط به خود است و پائینی ها نیز دارای وجدان و افکار، ناداری و نیستی منحصر بخود هستند.

کارد را در استخوتن مردم رسانده اند. مردم را آنقدر زجر داده اند که جایی برای زخم تازه در وجود شان نمانده است. مردم امروز مملکت، مردم دیروزی و سلحشور نیستند. از وفور فجایع و حادثات، در وضعیت شوک و کوما برده شده اند. به تعبیر بانو نوامی کلاین نویسنده کتاب "دکترین شوک: ظهور سرماییداری فاجعه" منتشره 2007، سرماییداری فاجعه که همان امپریالیسم نوین است، برای اشغال و تسخیر ممالک، ایجاد شوک می کنند و بعد به شوک تراپی می پردازند... کشتار و انتحاری های هر روزه به اضافه فقر و بیکاری مطلق، مردم ما را در حالت شوک نگهداشته است.

مردم، آخرین دلاوری ها و سلحشوری ها را در جنگ علیه شوروی انجام دادند. حالا بی آنکه در برابر دولت و قوای خارجی قیام کرده باشند، همه روزه خون شان از طریق انتحار و انفجار طالبان، بمباردمان ناتو، قهقهه دولت ... و فقر و گرسنگی میریزد.

جَو لُغمان و امکانات واقعی

مردم امروزه (دهاقین، کارگران فابریکه، کارکنان خدماتی، مزدور کاران، پیشه وران، دکانداران، مامورین ، سرماییداران ملی، دستفروشان، تکسی رانان، دریوران لینی، معلمین، استادان، زنان منزل، افسران، ساتنمنان، بریدمنان، سربازان، انجنیران، داکتران، جوالی ها و کراچی وانان، کارمندان مؤسسات خصوصی، بیکاران، معلولین، روشنفکران، کارمندان نهادهای مدنی، معتادین، روسپیان، گدایان، لومپین ها، زندانیان، دیوانگان...) به یک کلام که، از بس که مردم سرکوب شده اند، دگر مانند مردم دوره های آرام و سابقه نمانده اند، دارای شیمه و انرژی چهل سال قبل نیستند. شیمه شانرا، جنگ دوامدار، پادشاه گردشی ها، هجوم پیایی بیگانه، استبداد، کشتار، اعتیاد، فریب و دغلبازی، خیانت، بیجاشدن، مهاجرت و فقر بلعیده است... احزاب سیاسی، نهاد های مدنی، متفکرین و افراد فعال و معترض اگر وضعیت فکری و روانی مردم را در بستر وضعیت اقتصادی و امنیتی ... مدنظر نگیرند، دچار توقعات واهی، ناامیدی ها و نمیشه های مکرر می گردند.

روشنفکران نیز روشنفکران دههٔ چهل، پنجاه و شصت خورشیدی نیستند که دارای سازمان ها و نهاد های با اعتبار سیاسی باشند و بخاطر آرمان های خود مبارزه کنند، به زندان بروند و اعدام را برای تأمین عدالت و منافع مردم پذیرا شوند. روشنفکران دوره های قدیم، مانند سایر لایه های مردم، در صف اول قربانی، صداقت و تلفات بوده اند. اما روشنفکر امروز روشنفکر نیمه مفلوج، بیحالت و تا حدی سرگردان است. روشنفکر پراگنده و مایوس. حلقه ای در زنجیرهٔ مردم است. مردم شوک دیده و روشنفکر بیچاره.

هیچ لایه و قشری در جای خود باقی نمانده است. از روحيات تا اخلاقیات، از اندیشه تا ایدئولوژی، از گفتار تا کردار، از تعهد تا بی تفاوتی، عاطفه تا بیرحمی، تغییر خورده است. صداقت و اعتماد را گاو خورده... دود پراگندگی از هر طیفی بالاست. روشنفکران و نهادهای روشنفکری، مانند قطره های آب به آحاد خود تجزیه شده اند... سالیان دراز است که زور جمعی را از دست داده اند... چهار نفر بین خود جور نمی آیند با آنکه می فهمند که هدف هر چهار شان، رز است اما باز هم از عنب و استافیل، از انگور و ازم گپ می زنند... دوتا آفت کلان در جریان روشنفکری دیروز وجود دارد، اول اینکه روشنفکران سیاسی دیروزی بدون آنکه بیرق مبارزه را به نسل جوانتر تحویل بدهند، پیر شده و در سراشیب تصفیهٔ طبیعی قرار دارند... و به نسل پیر و بدون پیرو شده اند. آفت دوم این است که روشنفکری دیروز عمدتاً روشنفکری مردانه بوده و در رهبری سازمان ها و احزاب، زنان وجود نداشته اند. که از این بابت با تنظیم های جهادی شبیه می باشند. در همین دو دههٔ پسین بیش از دو صد حزب سیاسی در دولت راجستر شده اما هیچ حزبی که مربوط به زنان باشد، راجستر نشده است. استبداد مردانه، تنها در تنظیم های جهادی نیست بلکه در سازمان های روشنفکران نیز متأسفانه که وجود داشته و دارد.

این پرسش ها و نقیصه ها را می توان در جریانات روشنفکری نوین، پاسخ داد و حل نمود. نسل جوان کنونی، که زنان و مردان را دربر می گیرد و حتا در برخی عرصه ها درخشش زنان بیشتر از مردان است، می توانند احزاب و جنبش ها را از حصار و دایرهٔ مردسالاری نجات بدهند.

مردم امروز مردم دیروز نیست که بادیدن تانک روسی بر جاده های کابل، چند صدهزار نفر در یک روز قیام سوم حوتی را بپا کنند. مردم، حالا روزانه نه یک تانک که ده ها وسیلهٔ نقلیهٔ قوای اشغالگر را می بینند و بی تفاوت از کنارش خود را بچ می کنند... مردم کابل سایهٔ بالون سفید و کلانی را که مور و ملخ کابل را زیر کنترل دارد، مثل نهنگ آسمانی، بالای سر خود می بینند و توان به پائین کشیدن این بالون بلعنده را ندارند. از یکسو مقولهٔ جهاد از مفهوم دیروزی تهی شده است از سوی دیگر معنی مقاومت ملی، کور و ناخوانا گشته است... مردم فقیر و گرسنه را به شکر کشیدن در هر حالت و توکل علی الله عادت داده اند. و روشنفکران به همیشه و ناامیدی، معتاد شده اند. آنده از روشنفکران

سیاسی که خود را فعال، حزبی و امیدوار نشان می دهند، در بین مردم حضور ندارند و در قلمرو عملی، تأثیری در برپایی جنبش های اجتماعی ندارند. دلیلش این است که با سبک و اندیشه های قدیمی، در درون وضعیت جدید، گیر ماند اند. تلاش شان هر قدر میهندوستانه و صادقانه باشد، صدای شان به گوش مردمی که در حالت شوک و گرسنگی قرار دارند، نمیرسد. تا سبک و ساختار قدیمی را نشکنیم، تا خود را صادقانه نقد نکنیم، نمی توانیم صدای خود را با وضعیت جدید مبارزاتی و اعتراضی وفق بدهیم.

بزک بزک نمیر که جو لغمان میرسد

تا کرکتر گروه ها و پدیده های اجتماعی، بدرستی مطالعه نگردند، واقعیت ها هر قدر تلخ باشند اگر بنام خودشان یاد نشوند، تغییری ایجاد نمی گردد... تفسیر واقعیت، پایان کار نیست، به تغییر بیندیشیم. ما همین چیزی که هستیم، از همین مواد و مصالح، افغانستان نوین را بسازیم. دست غیب نمی آید که برای ما، دولت سالم، رفاه، حیثیت و سعادت بیاورد، امید بستن به دست های بیگانه، فورمول ناکام است. امید بستن به جو لغمان و روز گل نی، در واقع پذیرفتن وضع موجود و کمک به ادامه یافتن فاجعه است.

طبقات سامری

دارای اوصاف و کرکتر خود هستند

زر پرست، قدرخواه، غارتگر، حامی وضع موجود

روشنفکران و مردم

دارای اوصاف و کرکتر خود هستند

مأیوس و نا امید و شوک دیده

معتاد به همیشه و کومایی

سرگردان، پراکنده و پریشان

مردم افغانستان، شخصیت ها و نهاد های سالم و سازنده (معتقد به برابری، آزادی، حقوق شهروندی، دموکراسی، عدالت اجتماعی و باورمند به تحول) با در نظر داشت ظرفیت های بالقوه موجوده، می توانند به این بی حیثیتی و ذلت نقطه پایان بگذارند... اما چگونه؟ با چی مواد و مصالح؟ هیچ نسخه حاضر و آماده ای وجود ندارد که بروی کاغذ ریخته شود و فردا عملی گردد. هیچ تابلیتی وجود ندارد که شب بخوری و صبح سلامت برخیزی. مصیبت ما چندلایه یی و غامض است. حوصله، دقت و تأمل می طلبد. راه نجات مملکت در خیال بافی و ناامیدی و همیشه ها، پوره نمی گردد، بلکه در شمردن عناصر واقعی و امکانات موجوده، می توان راه تغییر را جستجو نمود. نجات کشور، متعلق به این و آن شخص نیست، مربوط به این و آن حزب نیست، به این ایدئولوژی و آن عقاید بسته نیست، چون معضله ملی و سرتاسری است، به تفکر ملی، وحدت ملی، کار مشترک و دسته جمعی ضرورت است... از تمامی

کسانی که معضلات افغانستان را آفت شناسی کرده اند (داخلی و خارجی) ذره ذره استفاده کنیم به خود خواهی ها و خود مرکزبینی های فرعون مأبانه و مردسالارانه، نقطه پایان بگذاریم.

بدون یک دولت ملی، متخصص، مترقی و عادل، افغانستان به حالت نورمال بر نمی گردد. نسخه ای از قبل وجود ندارد، کاپی برداری از دیگران چاره ساز نیست. به تقلید نقطه پایان بگذاریم. بقول کانت، از عقل خود شجاعانه کار بکشیم از صغارت عقلی بیرون برآئیم. ملت های دنیا متکی به عقل و اراده خود، مطابق نیازمندی های زمان، شرایط را تغییر می دهند و نظام سیاسی می سازند. مردم افغانستان نیز، بعد از این همه جنگ و تباهی، با درس گیری از گذشته، سرانجام، ناگیر است تا نظام و سیستمی را که برایش امنیت، حیثیت، عدالت، برابری، رفاه و اشتغال بیاورد، تأسیس کند.

مهمترین مصالحی که یک سرزمین را می سازد، انسان هاست. افغانستان، یگانه سرمایه اش همین مردم پرغور و نسل جوان و برومند است که می تواند به کشور آزاد، آباد و مرفه تبدیل شود. بطور مثال با داشتن این امکانات و ظرفیت های نوین، چي نمی توانیم که انجام ندهیم :

- داشتن بیش از پانزده میلیون نیروی کار جوان شامل زن و مرد
 - داشتن بیش از دو میلیون تحصیلیافته جوان بکلوریا، چهارده پاس، لیسانس، ماستر، داکتر
 - داشتن لشکری از زنان تحصیلیافته، متخصص، مدیر، رهبر، فعال و توانمند
 - داشتن 216902 معلمین و 20395 استادان تحصیلات عالی
 - داشتن نه میلیون متعلم مکتب
 - داشتن سه صد هزار محصل جوان در حال آموزش در داخل کشور
 - داشتن چند ده هزار محصل در حال تحصیل در خارج کشور
 - داشتن 38224 نفر فارغ التحصیل از مؤسسات تحصیلات عالی سالانه در داخل کشور
 - داشتن احزاب، نهاد های مدنی، جنبش ها، اتحادیه ها، انجمن ها، بنیاد ها، رسانه ها و اینترنت
 - داشتن حدود یک و نیم میلیون نفر با امکانات تخصصی و معنوی در کشور های غربی
- این داشتن ها، سرمایه های معنوی انسانی ماست، که می توانند هم دولت سالم ایجاد کنند و هم مردم را به رفاه و سعادت برسانند.

تجربه چهل ساله که علاوه بر جنگ، مقاومت و دربدری، تجربه دولت سازی ها نیز بوده، سه نوع دولت را در چهار دوره بحرانی، تجربه کرده ایم :

1. جمهوری دموکراتیک خلق/ دولت تک حزبی و ایدئولوژیک
2. جمهوری اسلامی اول/ دولت تنظیمی و ایدئولوژیک
3. امارت اسلامی/ دولت تئوکرات و تک حزبی طالبی
4. جمهوری اسلامی دوم/ دولت فاسد و غارتگر

پسوند دموکراتیک، دردوره حزب دموکراتیک خلق، آبروی دموکراسی را ریختاند و خلق را به تباهی کشاند. پسوند اسلامی در جمهوری تنظیمی، جامعه را بسوی جنگ بین التنظيمی و کشتار برد. پسوند اسلامی در امارت طالبان، جامعه را در خودکامگی خونین عصر حجر انداخت. پسوند اسلامی در جمهوری های دو دههٔ پسین، داستان غم انگیزی است، که هم جمهوری و هم پسوند خود را در آتشفشان فاجعه، انداخته اند... در مورد پسوند، دولت و نظام، به تفکر نوین و گزینه های تازه، ضرورت داریم. تکرار فاجعه، قابل توجیه و بخشیدن نخواهد بود.

جمارت

اوضاع مملکت و مردم در بدترین حالت قرار دارد. نه گنجایش ویرانی کشور باقی مانده و نه دگر امکان تباهی مردم مقدرو است. مردم تباه و دربدر شده اند و مملکت چندین بار در چندین دوره فروخته شده و چندین بار ویران گشته است.

هم اکنون، جنگ و انتحاری با تمام شدت آن جریان دارد و روزانه صدها نفر را (ملکی و نظامی) قربانی می گیرد. این جنگ (بین طالبان، القاعده، داعش، دولت، امریکا و شرکا) جریان دارد. جمهوری اسلامی می کوشد تا امارت اسلامی جایش را نگیرد. امریکا و متحدین منطقوی آن تلاش دارند که جمهوری و امارت، را در یک ساختار، مدغم نمایند.

از ادغام و ترکیب جمهوری اسلامی و امارت اسلامی، جمارت اسلامی ایجاد می گردد. جمارت، ترکیبی از هردوست. با شکل جمهوری و محتوای امارت.

تکنوکرات، تنظیمی، جنبشی، سلطنتی، مافیا و طالبان

جمهورية + امارت = جمارت

تاریخ چهل ساله تاریخ فاجعه و غارتگری هاست. اگر جمارت مسلط گردد، بازهم مردم به نان و امنیت نمیرسند بلکه به تعداد غارتگران افزوده می شود. در شرکت سهامی ارگ، یک سهامدار دیگر، اضافه می گردد.

جمهوری بی پسوند

نام دولت داودخان، جمهوری افغانستان بود که نه پسوند دموکراتیک داشت و نه اسلامی، مبرا از درونمایهٔ مذهبی. داود خان با آنکه شخص مذهبی، با دیانت و اهل طریقت بود اما شریعت و طریقت را در دولت داری دخالت نمی داد. جمهوری افغانستان دورهٔ داود، در تاریخ معاصر کشور، بعد از دولت امانی، یک نظام مترقی، مستبد و ملی بوده، شاید بازگشت به این نام بی پسوند، یعنی جمهوری افغانستان با محتوای تازه، بتواند مردم را از چنگال پسوند های ویرانگر، برهاند. ضرور نیست که بخاطر

انتخاب نام برای دولت، از کتاب ها و یا از دولت های منطقه و جهان تقلید کنیم، جمهوری افغانستان، میراث مثبتی از مملکت خود ماست که می توانیم از آن استفاده نمائیم. دولتی که نسل جوان و متخصص آینده بوجود می آورد، جمهوری بی پسوند خواهد بود. و اما، جمهوری غیر متمرکز... جمهوری که صدارتی باشد و قسمتی از صلاحیت ها به ارگان های محلی ولایات انتقال یابد، جمهوری که صلاحیت ها به دست رئیس جمهور و صدراعظم تراکم نکند. قهر یکنفره یا جبر دونفره ایجاد نگردد بلکه جمهوری که از طریق اراده آزاد مردم بوجود آید و مردم بتواند، رفاه، امنیت، حیثیت و آزادی خود را در آن ببیند. طی چهل سال، استبداد و خودکامگی، خونریزی و تباهی، آنقدر عمیق و مستمر بوده، که چشمان مردم با خون و استبداد، عادی شده است...مردم، مستحق یک دولت سالم، آزادی، آرامش و رفاه هستند. جمهوری بی پسوند.

پاکستان و ایران، دو کشوری است که پسوند اسلامی را در منطقه صادر می کنند، از میان پنجاه و هفت کشور اسلامی جهان، به استثنای پاکستان و ایران و افغانستان، مابقی بشمول عربستان سعودی، پسوند اسلامی را در نام مبارک خود نچسپانیده اند:

(جمهوری ترکیه، جمهوری اندونیزیا، جمهوری عراق، جمهوری مصر، جمهوری ترکمنستان، جمهوری تاجیکستان، جمهوری ازبکستان، جمهوری قرقیزستان، جمهوری قزاقستان، جمهوری بنگله دیش، جمهوری سوریه، جمهوری آذربایجان، جمهوری یمن، جمهوری لبنان، پادشاهی اردن، جمهوری تونس، دولت لیبی، جمهوری سومالی، جمهوری الجزایر، جمهوری سودان، جمهوری سنگال، جمهوری نیجر، جمهوری موزامبیک، سلطنت مراکش، جمهوری چاد، جمهوری چین، فدراسیون مالیزی، دولت کویت، سلطنت اردون، سلطنت عمان، امارات متحده عربی، دولت قطر، پادشاهی عربی سعودی، سلطنت بحرین، جمهوری البانی)

یک نگاه گذرا به نام های رسمی جمهوری ها و سلطنت ها، نشان می دهند که فقط حاکمان متظاهر افغانستان است که از سال 1992 به این طرف، بخاطر اسلام سیاسی گریبان پاره می کنند و پسوند اسلامی را در نام جمهوری ها و امارت های خود چسپانده اند... در حالی که ثمره هر سه نظام اسلامی کشور، چیزی جز، جنگ، غارتگری و کشتار نبوده است... پسوند ها هر قدر زیبا و مقدس باشند، نمی توانند نان و قانون بیاورند.

هنگامی که کشیش امریکایی (تری جونز) قرآن را در سپتامبر 2010 شهر فلوریدا در درون کلیسا، به آتش کشید، جهان اسلامی خاموش ماند. از میان 57 کشور اسلامی، فقط سه کشور بود که با گفتن صلوات، مرگ بر صلیبی ها و نعره الله اکبر، به جاده های پشاور، ننگرهار و تهران ریختند و از قرآن و اسلام با به آتش کشیدن تایلر های کهنه، در زیر دود و تاریکی، دفاع نمودند. چون پسوند اسلامی داشتند خود را مؤلف می دانستند که خود را بجنابند و وجیه اسلامی شان را ادا کنند!... بسیاری از

کشور های اسلامی خلیج و منطقه، بدون شور خوردن ریش انگلیس و امریکا، قادر نیستند تا چلتار خود را از سر بردارند، و اما برای دیگران پسوند اسلامی، امارت، خلافت و مدرسه صادر می کنند. تجربه وطنی نشان داد که عاشقان پسوند اسلامی (تکنوکرات های تازه مسلمان، تنظیمی ها، طالبی ها، جنبشی ها، سلطنتی ها، مافیا ها) می خواهند با استفاده ابزاری از اسلام، سر مردم کلاه بگذارند و به ثروت و قدرت شخصی و گروهی برسند تقلید از پسوند ها، به سود کشور جنگزده ای مانند افغانستان نتایج مثبتی را دنبال نداشته و نخواهد داشت.. دین و قوم، ابزار هایی هستند که در طول تاریخ، دیکتاتوران و تیکه دارن، از آن سوء استفاده کرده اند.

تفرقه قومی و زبانی

divide et impera

تفرقه بینداز و حکومت کن

فلیپ مقدونی(382-336 قبل از میلاد) پدر اسکندرکبیر، بانی این شعار است، و به ادامه آن از امپراطوری ژولیوس سزار و امپراطوری ناپلئون تا امروز ادامه دارد. امپراطوری انگلستان، در قرن نهم، یکی از ابزار هایش برای تسخیر دنیا، بخصوص هند و افغانستان، از همین سیاست(تفرقه بینداز و حکومت کن) استفاده کرده است. شاهان و شهزادگان گریزی افغانستان را با همین روحیه در دیره دون هند زیر تربیت گرفته اند.

در افغانستان از قدیم تا امروز، سلاطین و امیران به اشکال مختلف از سیاست تفرقه بینداز، استفاده نموده اند... اما هیچ زمانی به میزان امروز، تیکه داری و تفرقه اندازی وجود نداشته است. در چهار دهه پسین، تخم تفرقه بوسیله احزاب و دولت ها کاشته شد. دولت ها با تطبیق سیاست های فیل مرگی و تفرقه بینداز، به عمر خویش تداوم بخشیده و احزاب سیاسی نیز علنی تر از پیش، لباس قومی به تن کرده اند... در جامعه سنتی و استبدادزده، دولت ها و احزاب قومی، همگی **مردسالار** بوده اند. چون رهبری دین و قوم به دست مردان قرار دارد. ملا و مفتی و مؤذن نمی تواند زن باشد، سران قوم، باید بروت و ریش و تفنگ و چند زن داشته باشند.

ایجاد غند ها و کندک های قومی در دوره حزب دموکراتیک خلق و شوروی، سرآغاز علنی سیاست حزبی و دولتی تفرقه بینداز و حکومت کن، است. مطالعه ترکیب قومی دولت ها و احزاب، درجه حضور و هویت اقوام را درین نهاد ها نشان می دهند. زمانی که یک حزب را قومی مینامیم، از روی تعداد اعضای رهبری و پیروان آن محاسبه می گردد.

حزب دموکراتیک خلق از ابتدا دو جناح بودند، با آنکه خود را انترناسیونالیست مینامیدند، اما، بخصوص در آستانه سقوط، بطور علنی به شاخه های قومی و زبانی تقسیم شدند.... پرچمی های تاجیک به شورای نظار پیوستند، خلقی ها و پشتون های پرچمی به حزب اسلامی پناه بردند و پرچمی های هزاره به حزب وحدت و ازبک ها نیز به جنبش اسلامی... تنظیم های جهادی بعد از ایجاد جمهوری اسلامی 1992 در لباس قومی ظاهر شدند. شورای نظار و جمعیت اسلامی (تاجیک)، حزب اسلامی (پشتون) وحدت اسلامی (هزاره) جنبش اسلامی (ازبک)... در دوره امارت اسلامی طالبان (پشتون) باز هم قوم و زبان حرف اول را میزد. رهبری دولت و تحریک طالبان، از پشتون های عمدتاً قندهاری تشکیل یافته بود، سلسله مراتب قومی و دینی در رهبری طالبان وجود دارد.... دولت کرسی- غنی، که مقامات بالایی اش، بشکل شرکت سهامی بین احزابی که خود را نماینده اقوام می دانند، تقسیم شده است. و هر مقامدار، با گرایش قومی و زبانی، و با استفاده از قوم و زبان، به تفرقه و زراندوزی مشغول است. هم اکنون، در رأس هرم پشتون است (دکترین انگریز) و مابقی مقامات (بشمول معاونیت اول و دوم ریاست جمهوری) بین سران و تیکه داران اقوام مختلف، تقسیم شده است. مرض تفرقه، آنقدر گسترده شده که دهل تفرقه اندازی نه تنها در حویلی ارگ و دالان وزارت و ولایت، نواخته می شود که عین دهل را تیکه داران غیر دولتی نیز بخاطر منافع شخصی، به گردن انداخته اند. تفرقه های مروج و شناخته شده:

- تفرقه زبانی
- تفرقه قومی
- تفرقه مذهبی
- تفرقه سمتی
- تفرقه سیاسی
- ...

درین نوشتار، تفرقه های گوناگون مورد مطالعه و تحلیل قرار نمی گیرند چون به بحث اصلی ارتباطی ندارند، و مطالعه و تحلیل آن، به تحقیق، بحث و نوشتار جداگانه ضرورت دارند. انواع ستم و تفرقه درین کشور وجود دارد. ستم قومی، ستم جنسی، ستم سمتی، و ده ها ستم دیگر به اشکال علنی و پنهان وجود دارد، پژوهشگران به آن پرداخته اند. در اینجا، فقط به عنوان نمونه تفرقه زبانی را مورد بررسی کوتاه قرار می دهیم تا دیده شود که کیه و چرا این تفرقه را اینقدر چاق ساخته اند؟

تفرقه زبانی

از میان انواع تفرقه ها، یکی هم تفرقه زبانی است که اکنون از قلمرو سرکاری و تیکه داری به درون شبکه های تحصیلی، روشنفکری و رسانه ای رسانده شده است. دولت ها و تیکه داران، بخاطر اقتدار و

زrandوزی، به تفرقه زبانی می پردازند اما وقتی که یک محصل، یک استاد، یک روشنفکر، یک خبرنگار، یک نویسنده، ... که هیچ نوع منفعت شخصی و مالی ندارند و جزء هیچ پروژه ای و حلقه ای نیستند، چگونه و چرا به دایره خوفناک تفرقه زبانی داخل می شوند؟

در تمامی کشور های دنیا چندین زبان زنده وجود دارد که مردمانش به آن تکلم می کنند. بحث زبان رسمی و غیر رسمی و حقوق زبان ها، موضوعی است که دولت های دنیا آنرا حل کرده اند... اما درین بحث، به ابعاد مختلف موضوع زبان در کشور نمی پردازم بلکه، به آن جنجال های زبانی اشاره می کنم که تیکه داران را به ثروت میرساند و جوانان را به دردسر و سرانجام به بیراهه سوق میدهد. محاربه برای فتح واژه های معصوم، و تقسیم آن به حیث غنیمت، جریان دارد.

یکی از مشکلات ما در حوزه زبانی، در این است که ما بدون آنکه زبان شناس، واژه شناس یا ادبیات شناس و مترجم مسلکی باشیم در مورد زبان و اختلاف واژگانی، نه تنها عکس العمل احساساتی و غیر تحقیقی نشان میدهیم بلکه احکام مطلقه نیز صادر می نمائیم:

این کلمه را بگو و آن را نگو

چرا این واژه را استعمال می کنی، و آن کلمه را بکار نمیبری؟

این کلمه، خارجی است و آن واژه، اجنبی!...

این درست است و آن دگر غلط...

رسانه های انترنتی و تلویزیون ها، نوشته ها و گفتار ها، مملو از تعارض و جنگ های زرگری است... صد ها جنجال و ماجرا را می بینیم که اصطکاک های زبانی را بطور علنی نشان می دهند... ارگ نشینان بطور سیستماتیک، تقابل های قومی و زبانی را عامدانه مدیریت می کنند و در کنار آن، تیکه داران قومی و زبانی، ماشین این تجارت را روغن کاری می کنند و سریعتر می چرخانند... عده ای از جوانان و تحصیل یافتگان، که نه از جایی پول می گیرند و نه به کدام نهاد استخبارتی کار می کنند، هیزم بیار این معرکه شده و خود به قربانی تبدیل شده اند. بیاد داریم که بخاطر دو کلمه {پوهنتون و دانشگاه}، عده ای از محصلین قربانی شدند. (بالا شدن لوحه دانشگاه بلخ، دانشگاه هرات، دانشگاه تعلیم و تربیه کابل، دانشگاه کابل... در کنار پوهنتون بلخ، پوهنتون هرات، پوهنتون تعلیم و تربیه، پوهنتون کابل...)، پارلمان افغانستان به دلیل اختلاف بین وکلا در مورد همین دو واژه [دانشگاه و پوهنتون] قانون تحصیلات عالی را طی ده سال، به تصویب رسانده نتوانستند... گوئیا که در جامعه ما، کلمات نیز به افعی و اژدها تبدیل شده و آدمیزاد را می بلعند. این گونه تفکر (که این کلمه اجنبی است، و آن کلمه بومی) یک تفکر غیر علمی است. زبان فارسی دری، پشتو، ازبکی، بلوچی، پشه ئی، اردو... و هر زبان دیگرما، متشکل از زبان بومی و کلمات بیگانه است...

بطور کل، کسانی که درین دو دهه، در معرکه زبانی درگیر هستند، به سه کتگوری تقسیم شده اند:

▪ دولتی ها و تیکه داران

- جوانان و قربانیان
- زبانشناسان و پژوهشگران

دولت، بخاطر حفظ اقتدار و سلطه از تکتیک تفرقه زبانی استفاده می کند. تیکه داران، بخاطر ثروت و منزلت اجتماعی به این معرکه، دامن میزنند. قربانیان کسانی هستند که در نقش هیزم، در این آتش غلتیده اند و کتگوری سوم، زبانشناسان و پژوهشگران اند که با تخصص و دانش، با انصاف علمی و بدور از حُب و بغض، به این مسئله می پردازند. البته قابل تذکر است که در کتگوری اول و دوم نیز متخصصین و ادب شناسان وجود دارند، اما دانش و تخصص را در خدمت، سیطره دولتی، پول و جنگ زرگری، قرار می دهند.

زبان، ترکیبی از بومی و بیگانه

زبان فارسی دری پُر از واژگان بیگانه است. در طول تاریخ، کلمات را از زبان های منطقه اخذ کرده است. زبان عربی و زبان ترکی دو زبان پرقدرت منطقه تمدنی ما بوده اند... جنگ، اشغال، تجارت، که روابط دیپلماتیک، علم، هنر، ادبیات و دین ... داد و ستد زبانی را بوجود آورده اند. ورود واژه های عربی در زبان فارسی بحث جداگانه است، در این بحث ورود واژگان ترکی و بیگانه تر از ترکی را مدنظر داریم.

در تاریخ قرون وسطی و معاصر کشور(خراسان و افغانستان) شاید هیچ یا کمتر سلطان و امیری در مورد مسأله زبان رسمی و غیر رسمی، دچار جبر و ستم زبانی شده باشد، بزرگترین امپراطوری ها درین سرزمین ایجاد شده، و هر امپراتور و فرمانروا به هر قومی که مربوط بوده، تلاش نکرده که زبان قومی خود را در جغرافیای امپراطوری، تحمیل کند، تلاش شده تا با حفظ همه زبان های مروج، زبان سرتاسری (فارسی دری که زبان یک خطه تمدنی شمرده می شد) را حمایت نمایند... از بلخ تا خجند، از سمرقند تا هرات، از تخار تا بخارا، از شیراز تا قندهار، از نیشاپور تا دهلی، از اصفهان تا قونیه، از گنجه تا مرو، از خوارزم تا کابل... طی هزار سال، فرمانروایان غیر فارسی زبان بوده، که زبان فارسی دری را در منطقه گسترش داده اند.

... غزنویان(ترک تبار)، سلجوقیان(ترک تبار)، تیموریان(ترک تبار) گورگانیان(ترک تبار مغولی) هوتکیان(پشتون تبار)، درانیان(پشتون تبار) بارکزئیان(پشتون تبار)... و از سراج الملت و الدین تا امروز دولت های (پشتون تبار)... در دوره طولانی امپراتوری های ترک تباران، زبان دیوانسالاری، علمی، فنی و ادبی، فارسی بوده و زبان عسکری، به ترکی بوده است. امپراطوری هزار ساله ترکان(شروع از غزنویان تا عثمانیان) بلحاظ وامدهی و دخول واژگانی، نه تنها در فارسی دری، بلکه در زبان های ایتالیایی، اسپانوی و انگلیسی... نیز واژه های زیادی را وام داده اند.

اینک در قرن بیست و یکم، صدها کلمه را که همه روزه در شهر و روستا، در گفتار و نوشتار، در تلویزیون و بازار، با کمال آرامش خاطر استعمال می کنیم، و مطمئن هستیم که اینها فارسی دری هستند، سُّچِه و غیر اجنبی اند...اما نه، اینها همگی از زبان بیگانه وام گرفته شده اند. این کلمات، چنان حذب و هضم شده که بیگانگی آن فراموش گشته است. این فهرست کلمات ترکی در فارسی، مشتمل نمونه خروار است که شاید بتواند خوف کسانی را که از کلمات بیگانه می ترسند، ترسک شان را برطرف سازد :

اردو، ارگ، شاه، آسمان، الگو، جرگه، خانه، امید، تاجیک، خانم، کنیز، سخن، دبیر، دره، دریا، دشمن، دلیر، دود، دُهل، کرنا، تنبور، دیوار، ساغر، کوزه، مانند، سنگر، سالار، چالش، کرنش، یورش، کنکاش، واژگون، کوسه، کور، کرخت، کرشمه، کندو، کاکا، کاکل، کالبد، کچل، گُل، گلشن، لاله، خیلی، آواره، گور،

قاجاق، قورمه، قیماق، قروت، قوطی، قهرمان، قدغن، قلدر، کمک، کوچک، کوچه، کر، اوج، بانگ، بنده، برابر، برگه، بابا، باغ، بزرگ، بادیه، باشی، چاکر، چالاک، جوال، بشکه، تالار، چاق، گزمه، قشون، تفنگ، فشنگ، ساچمه، تفنگچه، گلوله، قمه، ماشه، توپ، دشنه، تیر، تیشه، خدنگ، چخماق، شبخون، شلاق، تاراج، تپه، تنبان، جوفه، قلعه، آلاچیق، فراول، چماق، چکمه، قنداق، توسن، آتش، اتراق، کشیک، چاقو، قمچین، قیچی، چقری، قره وانه، آذوقه، کلچه، جارچی، چریک، آقا، یاغی، چپاول، بیرق، پرچم، پنبه، تسمه، قربان، تاراج، کوتاه...

استاد، آئینه، آئین، آرزو، آرمان، ارمغان، آز، آزار، توشک، دکمه، آستین، آشغال، الاغ، شغال، آهو، انار، آلو، آهسته، ایل، ایلغار، بار، بشقاب، قاشق، بیل، کلنگ، چون، چه، چی، دیگر، او (ضمیر)، چکش، چمچه، چوب، چنگ، چنگال،

پاره، بیزار، پالان، پلو، پور، پهن، تاوان، تخم، تر، تلاش، تنور، جلو، خیل، خان، خانقاه، خواجه، خیابان، داغ، دچار، سر، سرکه، سرمه، سنجاق، سوغات، صندلی، طناز، قاطر، قالین، قیر، قین و فانه، قزلباش، کلوخ، کول ...

ینگه (همسر برادر)، یازنه (شوهر خواهر) و صد ها کلمه و اصطلاح دیگر...

واژگان زبان ترکی در فارسی

محمد صادق نائی / تهران، 1379

دولت های پشتون تبار، در قلمرو زبانی، در رابطه زبان فارسی دری، راه امپراطوری های ترک تبار را ادامه دادند. در پایان قرن نهم و بیستم، بخشی از کلمات زبان عسکری که ترکی و انگلیسی بود، به پشتو تبدیل کردند و مابقی: زبان دربار، دیوانسالاری، تدریس، ترجمه، تفسیر، علم، سیاست، هنر و ادبیات، مانند پار و پارین، در قلمرو زبان فارسی باقی ماند که زبان فارسی بعداً بخاطر تفکیک از زبان فارسی تاجیکی و ایرانی، در 1964 به دری مسمما گردید... سه نام و یک زبان = فارسی/تاجیکی/دری
من آنم که در پای خوکان نیزم

مر این قیمتی دُر

لفظ دری را

ز شعر دلکش حافظ کسی بود آگاه

که لطف طبع و سخن گفتن دری داند

مسامحه زبانی (داد و گرفت) هیچ مشکلی برای مردمان این خطه تمدنی بوجود نیاورده بلکه باعث رشد و تکاملش شده است... دولت ها و تیکه داران قومی ی که امروزه بوجود آمده اند، می خواهند از آب خونا لود، ماهی های طلایی شکار کنند... در وضعیت کنونی، همه چیز بر محور دالر می چرخد. یک عده معاش بگیران دولتی وجود دارند که می خواهند زبان را به معضله تبدیل نمایند. مردم را به جان هم بیندازند و خودشان، بدون بازخواست، بر تخت های جواهراتی بخوابند... تفرقه های موجوده به هر رنگی که رویانده شود، پروژه ای است که با انگشتان ارگ و انگریز، طراحی می گردد. جامعه ای که چهل سال در درون جنگ و بحران بوده و اکنون نیز در جنگ و بحران بسر میبرد.. از هر سویی که به این ماتمکده جنگزده، داخل شویم با ماجرا، غم و بحران روبرو هستیم...

جنگ زرگری بخاطر واژه ها و کلمات، بخاطر اصطلاحات، مفاهیم و ترم ها،... بخاطری مروج گردیده که از یکسو به نیت و مقاصد سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن، متوجه نمی شویم و از سوی دیگر نفهمیده ایم که بررسی زبان، کلمات و مسایل آن، مربوط به زبانشناسی و زبانشناسان است. معادل ها و اصطلاحات جدید، مربوط به همت و درایت مترجمین و دانشمندان می باشد. این دانشمندان زبان و ادبیات شناسان است که واژه های جدید را با استفاده از (فعل، اسم، صفت، پسوند ها و پیشوند ها)، می سازند یا اینکه واژه را با معادل یابی، با معنا و بار تازه، پیشنهاد می نمایند. این جامعه و مردم است که آیا این کلمات جدید را می پذیرند یا نه؟ اگر در گلوئی مردم بند نماند، به زبان عامه تبدیل می شوند اگر پذیرش مردمی نیافت، در حوزه های کوچک، باقی مانده و سرانجام از حافظه اجتماعی زدوده می شوند.

مشکلات در جنگ زرگری زبانی این است که هرکس خود را در جای زبانشناس و متخصص زبانشناسی می نشاند و

فتوا صادر می کند:

این کلمه را بگو، آن کلمه را نه

اینرا استعمال کن آنرا نه

واژه سازی و معادل یابی

بحث روی زبان، کار متخصصین و زبانشناسان است. واژه سازی و معادل یابی، بازهم کار دانشمندان و مترجمین زبانشناس است. هیچ زبانی در دنیا زبان سچه نیست، کلماتی را از زبان بیگانه وام گرفته و کلماتی را به دیگران داده است. زبان انگلیسی که جهانی ترین زبان علمی دنیاست، زبانی است که از

زبان های دیگر ترکیب یافته و هنوز هم واژه های تازه علمی و تکنالوجیک را بدون تعصب با وامگیری از لاتین و یونانی می سازند. وام گیری واژه ها رسم معمول تکامل بشر بوده است.

زبان دری، پشتو، ازبکی، بلوچی... و هر زبان دیگر، زبان های متکی بخود و سچه نیستند و با وامگیری واژه ها از زبان های دیگر، خود را با تمدن و فرهنگ جهانی آراسته می سازند. کلمات، مانند خوردنی هاست. می خوریم و هضم می شود. کلمات بیگانه را مانند خوردنی ها، در طول تاریخ، جذب کرده ایم... ما هرگز نمی گوئیم که بادنجان رومی و پیاز را نمی خورم، کچالو و لوبیا را نمی خورم، چون اینها مال های بیگانه هستند.

همانگونه که **زیتون** یونانی را در زرع و خوراک خود اضافه کرده ایم، **دموکراسی** یونانی را نیز به حیث یک واژه، در زبان خود اضافه کرده ایم. اولین کلمات بشر، در زبان سومری با الفبای میخی، در سه هزار سال قبل از میلاد، در بین النهرین، بروی خشت های گلین، حک گشته اند. دبیران دربار گیلگمش، به انسان های زمین یاد داده اند که چگونه واژه های شفاهی را مکتوب نمایند. بشریت امروز، مدیون کسانی است که الفبای میخی را اختراع، و نوشتن را ثبت اوراق خشتی کرده اند. الفبایی که از روی آن ده ها نوع الفبای دیگر در ملل گوناگون، بوجود آورده شد.

خداوندگار زمین

همه مشقت ها را با قلم میخی نویسانید

آثار بزرگ بر سنگ سخت نقر شدند

لوح اول/حماسه گیلگمش

بادنجان رومی، کچالو، جواری و لوبیا چند هزار سال قبل از میلاد در امریکای لاتین کشف و زرع شده و بعد از کشف امریکا بوسیله کرسلف کولمب در 1493 این خوردنی ها به اروپا و سرتاسر جهان انتقال یافته است... **زیتون**، هزار سال پیش از میلاد در یونان زرع شده در کتاب اودیسه هومر از زیتون نام برده شده است... **پیاز**، سه هزار سال قبل از میلاد در مصر کشف و زرع شده، بردگانی که اهرام های مصر را ساخته اند، خوراک عمده شان از پیاز بوده است. پیاز در 1532 میلادی به اروپا و سایر نقاط جهان رسیده است...ما همانگونه که **بادنجان رومی، پیاز، کچالو و زیتون** را بدون تعصب می خوریم و از خود می دانیم، کلمات: **جرگه، تفنگچه، چاقو، قشون و اردو** را که ترکی هستند، بیگانه ندانیم، بلکه بدون عصبیت، از خود بدانیم.

پروفسور گرهارد دورفر آلمانی در تحقیقات خود نشان داده که 2135 واژه ترکی و مغولی در زبان فارسی وجود دارد... (سجاد آیدنلو، مقاله نگاهی به واژه های ترکی 1396)

بحث زبان و کلمات بیگانه در کشور ما بجای اینکه موضوعی برای زبانشناسی باشد، معدنی برای زورمندان و تیکه داران شده است... هرکس درباره این موضوعات با عصبیت یا شیفتگی نظر میدهد.

کسی از این زبان دفاع می کند و کسی از آن زبان... درین معرکه، کسی که قربانی است، میدان را برای کمپیوتر ارگ و تیکه داران، گرم می سازد.

کسی که نه زبانشناسی میفهد و نه یک صفحه درین موارد تحقیق کرده، اما با صلابت تر از هر استاد و هر متخصص زبان، سخن می پراند... بدون آنکه چیزی از موضوع، واژه سازی و معادل یابی بداند، ایران و توران را به باد انتقاد قرار می دهد.

"منورالفکران و مشروطه خواهان" افغانستان در آغاز قرن بیستم با دنیای مدرن آشنا شدند. دنیای جدید، از رنسانس تا عصر مدرن، هزاران هزار آثار علمی، فلسفی، ادبی، فنی و هنری تولید کرده است. این تولیدات زبانی، مفاهیم و کلمات تازه را وارد زبان ساخته و بخشی از این آثار، از مشروطه به این طرف، (در دهه 30 میلادی) از طریق مترجمان و دانشمندان ایرانی، به فارسی ترجمه شده اند. ما در واقع از طریق ترجمه های فارسی، به علوم اجتماعی و طبیعی، فنی، ادبی و هنری، غرب، آشنا شده ایم. (حزب کمونیست چین و حزب کمونیست شوروی، نیز برخی از آثار مارکس، لنین، و مائو را به فارسی ترجمه کرده اند که در دهه 60 میلادی به افغانستان سرازیر شده اند) این ترجمه ها بوسیله دانشمندانی صورت گرفته که هم تحصیلات عالی در غرب داشته و هم بر چندین زبان تسلط داشته اند...

فرهنگ ترجمه در کشور ما خیلی فقیر و لاغر است ما به تیارخوری عادت کرده ایم. کتاب های علمی، فلسفی و ادبی را ایرانی ها ترجمه کرده و کتاب های سیاسی و ایدئولوژیک را چینی ها و روس ها. هر آنچه وجود دارد فیصدی زیاد آن ترجمه ایرانی هاست (از آثار افلاطون و ارسطو تا آثار علمی و ادبی امروزی)... ترجمه، به واژه سازی و معادل یابی ضرورت دارد... رشد علم و تکنالوژی در قرن بیست و یکم، آنقدر سریع و توفنده است، که هیچ زبانی نمی تواند به تمامی نیاز های ترمینولوژیک قرن بیست و یکم، با امکانات زبان بومی خود بسنده بماند... همین اکنون، علوم مربوط به کمپیوتر و انترنت، را مدنظر بگیریم که در مالکیت امریکا و زبان انگلیسی است. هزاران هزار مفهوم و واژه جدید درین حوزه، ساخته شده و هنوز هم ساختن مفاهیم و کلمات، بلا انقطاع و بی وقفه جریان دارد. زبان های دنیا اکثریت این کلمات را وام گرفته و بدون ترجمه کردن، داخل زبان وطنی خود می سازند. البته زبان های منعطف و توانمند دنیا، برخی از این کلمات و مفاهیم را ترجمه کرده و اکثراً بدون ترجمه و تعصب، به وامگیری ادامه می دهند... امروزه در سرتاسر جهان، بسیاری از کتاب های علمی در فاکولته ها به زبان انگلیسی تدریس می شوند، دلیلش این است که ترجمه به هزینه مالی، و مهمتر از آن، به واژه سازی و معادل یابی ضرورت دارد، و این کار پرهزینه را انجام داده نمی توانند.

ما در کجای این توفان زبانی قرار داریم؟

زبان فارسی، در وضع فعلی برای برآوردن نیازهای روزمره مردم با مشکلی مواجه نیست، ولی برای واژه سازی علمی از

زایایی لازم برخوردار نیست و نمی تواند یک زبان علمی باشد. مگر اینکه برای کاستی های آن چاره ای اندیشیده شود...

مقاله فارسی زبان عقیم / دکتر رضا باطنی، زبانشناس
<https://www.bbc.com/persian/arts/story/2008>

ربع اول قرن بیستم

تقابل با کلمات و اصطلاحات جدید و بیگانه، با مشروطه آغاز می گردد. مشروطه خواهان می کوشیدند تا علم و تجدد را که در مالکیت اروپا قرار داشت، با عبور از فلتر ترکیه و هند، استفاده کنند. تجدد که شامل علم، فلسفه، ادبیات، هنر، اختراعات، کشفیات، سبک زندگی و تکنالوژی است، تلاش می شد تا بوسیله مشروطه خواهان معرفی شوند... و اما، نشد که نشد. این کار نمی توانست صورت گیرد، برای اینکه تولیدات معنوی و مادی مدرنیته، مجموعه ای از ترم ها، مفاهیم و اصطلاحات جدید علمی، فلسفی، هنری و ادبی بود و زبان های سنتی و بومی ما نمی توانستند، این بار سنگین را، بدون واژه سازی و معادل یابی، به دوش بکشند... محمود طرزی و یارانش، در دوره سراج الاخبار و بعداً در دوره سلطنت امانی، نتوانستند تا مفاهیم و اصطلاحات جدید را با همان مفهومی که بوسیله فیلسوفان و دانشمندان غربی، پرداخته شده، بشناسند. علوم و فلسفه، هنر و ادبیات به ترجمه دقیق و جابجایی کلمات ضرورت دارد، که مبارزین ما بیشتر به جنبه های عملی و مادی تجدد درگیر بودند تا جنبه های معنوی، علمی و فلسفی آن... این مشکل، تا هنوز ادامه دارد.

رویداد لویه جرگه دارالسلطنه ۱۳۰۳

رویداد لویه جرگه دارالسلطنه نام کتابی است که، سخنرانی شاه، بحث ها و تصاویر لویه جرگه پغمان را بازتاب می دهد. این مجلس در جولای ۱۹۲۴ با شرکت ۱۰۵۴ نفر نماینده، در پغمان برگزار گردیده، و بوسیله مولوی برهان الدین خان کشکی (۱۸۹۴-۱۹۵۳ از کشک ننگرها) سر محرر لویه جرگه، در ۴۵۲ صفحه نوشته (به اصطلاح آنروز قلمبند) شده و بعد از نوشته کوتاه تأییدی غازی امان الله خان، در مطبع سنگی دارالسلطنه به چاپ رسیده است... این کتاب مثل یک فیلم مستند است که همه حالات و کلمات را از دوربین قلم، فیلمبرداری نموده است.

از آنجا که قبل ازین عصر مدنیت حصر امانیه، افغانستان قانون نداشت و افغانان قواعد و نظامات را نمی شناختند، زمامداران افغان و صاحبان اختیار شان، تابع خواهشات و تقاضای نفسی شان میبودند و بازار تعارف ستانی و رشوت خواری را گرم کرده شب و روز خویش را به عیش و استراحت گذرانده از حال ملت اطلاعی نمیداشتند و بعرض و داد و فریادشان گوش نمی نهادند، و از لوازم و ضروریات یک دولت آزاد با استقلال اسلامی، داشتن و نظامات مکمله و قوانین شرعیه

است... متعاقباً علم و اجرای قواعد بین الدول و اصطلاحات بین الملل در امور سیاسیه و دیگر آئین مدنیّه، لازم شمرده می شوند.

رویداد های لویه جرگه دارالسلطنه / مولوی کشکی ص 2، 1924

مولوی کشکی در ربع اول قرن بیستم، متوجه "اصطلاحات بین الملل در امور سیاسیه و دیگر آئین مدنیّه" بوده است. اما مشکلات شان در این بوده که در این زمان، هنوز اصطلاحات بین الملل، نوسازی و معادل یابی نشده بود... تا این دوره، هنوز کلمات علمی، سیاسی، تجارّتی، فنی، ادبی، هنری ... با تعاریف نوین و بارِ مدرن، جابجا نشده بودند.

در کتاب کشکی، بجای جامعه و شهروند، از این کلمات استفاده شده:

اتباع، رعیت، اهالی، مخلوق، انام، بندگان، امت، ملت، جمهور، سکنه، اجتماع، اقوام، جمعیت، جماعت،...

جامعه، واژه عربی است. تأنیث **جامع** به معنی مسجد است. در عربی قدیم به معنی مدرسه علمیه و دارالفنون و در عربی معاصر، به معنای یونورسیتی است. (جامعه الأزهر، جامعه القاهرة، جامعه الاسکندریه...). و اما، واژه "جامعه" در زبان فارسی دری، برای اصطلاح (society) نوسازی شده و بار معنایی جدید یافته است.

دکتر یحیی مهدوی، دانشمند و مترجم در 1943 بجای سوسیولوژی و علم الاجتماع، جامعه شناسی را بکار برد. و بدنبال آن استادان دیگری مانند: امیرحسین آریان پور، حمید عنایت، احمد قاسمی... در عرصه علوم اجتماعی، هزاران واژه جدید را یا از نو ساخته یا معادل یابی کرده اند... این استادان، علاوه بر تسلط بر علوم اجتماعی، برچندین زبان خارجی تسلط داشته اند (انگلیسی، فرانسوی، آلمانی و عربی) فرهنگ علوم انسانی که در 1355 هجری، به چاپ رسیده متشکل از 22 هزار واژه است که یا از نو ساخته شده یا معادل یابی گردیده اند...

دو صدراعظم همدوره در دو مملکت

محمد علی فروغی (1877-1942) سه دوره صدراعظم ایران شد (در 1925، 1933 و 1941) تحصیلات عالی نداشت. دارالفنون خوانده بود. با چهار زبان خارجی معرفت داشت (فرانسوی، انگلیسی، روسی و عربی) این شخصیت بزرگ اولین فرد مقامدار دولتی است که شجاعانه دست به ترجمه زد و در حین ترجمه به واژه سازی و معادل یابی پرداخت. چندین اثر، بنگارش درآورد و چندین کتاب اقتصادی، حقوقی و فلسفی را ترجمه کرد. سیر حکمت در اروپا، اولین کتاب تاریخ فلسفه غرب، را در 1931 می نویسد و به چاپ میرساند. فروغی در مقدمه کتاب می گوید:

کوشیده ام تا افکار اروپایی را به شیوه بیان ایرانی ارائه دهم و اصطلاحاتی را که در زبان و بیان ما سابقه نداشته است، از نو بسازم. اگر قصوری رفته ما را معذور دارند چون که در این راه پیش از ما کسی قدم نگذاشته و جاده کوبیده نشده بود.

سیر حکمت در اروپا/ محمد علی فروغی، مقدمه

سردار محمد هاشم خان (1886-1953) هم دوره محمد علی فروغی است. مدت هفده سال صدراعظم بود. به انگلیسی و اردو آشنایی داشت. دوره نوجوانی را با خانواده در دیره هند در زیر نظارت انگریز، سپری کرده بود. به افغانستان آمد و تا صدراعظمی رسید. مردی که به دلیل عینین بودن، تأهل نگزید و خلای عینیت را بوسیله سیاست فیل مرغی و سیاست تفرقه بینداز، جبران می کرد. به خواندن و نوشتن علاقه نداشت و می گفت که رعایای باسواد نمی خواهم. ... به ترجمه، تحقیق، معارف، کتاب، موسیقی و ترقی مملکت پشت کرده بود. تلاش می کرد تا مردم، گرسنه و بیسواد باقی بمانند.

علی اکبر دهخدا (1879-1956) اولین جلد لغتنامه فارسی را در 1939 نوشت. یک عمر عرق ریخت تا واژه سازی و معادل یابی کند. کاری که یک تیم و یک دولت می کرد، به تنهایی انجام داد. هزاران کلمه را نوسازی و معادل سازی نمود...

صدا ها واژه و اصطلاح را که هر روزه استعمال می کنیم آیا میدانیم که این کلمات را کی ها ساخته یا معادل یابی کرده اند؟
مانند این اصطلاحات:

جامعه، ملت، مشروطه، دولت، سیاست، قانون، جمهوری، رئیس جمهور، آزادی، صدراعظم، نخست وزیر، شهروند، قمر مصنوعی، سفینه، فضاورد، استعمار، استثمار، جهان بینی، انباشت، سرمایه، مجلس ملی، انتخابات، علوم اجتماعی، علوم انسانی، جامعه شناسی، زمین شناسی، زیبا شناسی، اقتصاد سیاسی ... اقتصاد دان، فزیکدان بنیاد گرایی، انسان گرایی، مردم سالاری، مردسالاری، دیوانسالاری ... همه پرسی، هرزه نگاری، ساختمان و گفتمان ... و هزاران کلمه و اصطلاح دیگر...

اصطلاحات و کلمات بالا را دانشمندان و زبانشناسان ایرانی، بصورت علمی از نو ساخته یا معادل یابی کرده اند... در جنگ زرگری زبانی کشور جنگزده ما، از میان بیشتر از چهل هزار اصطلاح علمی، فلسفی هنری و ادبی ی که دانشمندان و زبانشناسان ایرانی، ساخته اند، و ما تمام آنها را بدون آنکه بدانیم، در مؤسسات تحصیلات عالی و کوچه و بازار، بدون تعصب استعمال می کنیم.

در دو دههٔ پسین، ما گاهی روی برخی از کلمات بناحق جنجال و ماجرا برپا می کنیم... و فتوا می دهیم که این کلمه را نگو و آن کلمه را بگو! هزاران کلمه ای که ایرانی ها برای علوم اجتماعی، علوم انسانی، علوم طبیعی و علوم ادبی ساخته اند، در مؤسسات تحصیلات عالی کشور استفاده می شوند... تعصب نشان دادن در برابر کلمات، اجنبی خواندن واژه ها و مفاهیم، از عدم شناخت ما در مورد زبانشناسی است.

افراط و تفریط در هر کاری، پایان خوبی ندارد. جنون و افراط در واژه سازی و معادل یابی، برخی از واژه شناسان ایرانی را به بیراه سوق داده است. برخی از ناسیونالیست های افراطی، در تلاشند تا برای هر واژه، واژهٔ فارسی بسازند. و با این کار، نه واژه های شانرا مردم می پذیرد، نه مؤسسات تحصیلات عالی... و فقط با این افراطیت و نارسیم زبانی، خود را مسخره می نمایند... بطور مثال:

پیتزا = کش لقمه

ساندویچ = دراز لقمه

همبرگر = گرد لقمه

کروات = دراز آویز زینتی

بلو توت = دندان آبی

لپ تاپ = رایانهٔ کیفی

اگر کلمه ای داشته باشیم که بتواند معادل علمی یک واژهٔ علمی خارجی باشد، در آنصورت بهتر است که همان واژه را استعمال کنیم اما در صورتی که آن کلمه را نداشته باشیم در آنصورت ناگزیریم از زبان های دیگر وام بگیریم. زبان ما پر از کلمات انگلیسی و فرانسوی است و جالب این است که این کلمات اجنبی به بسیار خوبی جذب شده اند. درینجا کلماتی را نام میبرم که در بخش های مختلف، بوسیلهٔ مردم عادی در کوچه و بازار با کمال آرامش، و به حیث مال اجدادی، استعمال می گردند.

گمرک، پولیس، بانک، هتل، موتر، پاسپورت، ترافیک، تیلیفون، رادیو، سینما، فیلم، تئاتر، تلویزیون، موزیم، آرشیف، کنسرت، کنفرانس، لادسپیکر، مکرافون، کامره، فلمبرداری، تایپ، کسِت... تانک، راکت، بمب، استنگر، هلیکوپتر، کمپنی... تراکتور، بولدوزر، بایسکیل، موترسیکل، ماشین، لفت، استادیوم... پارک، بیوگرافی، انرژی، فلسفه، استیژ، نمره، پروفیسور، آدرس، میکروب، باکتری، امبولانس، سلول، اتم، اکسیجن، استرس، ریلکس، شامپو... دیکتاتور، امپراطور، کرکتر... کانکور، کارتون، کاریکاتور... داکتر، نرس، امبولانس، لابراتوار... تکسی، دریور، بتری، تایر، ترانسفارمر، سویچ، بوس، منی بوس، ریل، کابینه، پارلمان، ارگان، اکادمی، فزیک، آژانس، پرگراف، پلاتفرم ... آرم، مدال، البوم، آنتن، بیلارد، پارکینگ، پوستر، بمبه... باند، تیم، بلاک، بادیگارد، تونل، ویلا... بوکس، جودو، فوتبال، جمناسستک، تورنمنت، تینس، هاکی...سلاد، سوپ، چپس، پیزه، همبرگر، رستوران، چاکلیت...موزیک، اکاردیون، پیانو، آرگن، گیتار، ترومپت، ویلون، دکور، دیزاین... مارکیت، سوپر مارکیت، لوکس، سگرت، هیروئین ...اسپرین، الکول، واسلین... لیتر، گرام، کیلو، تُن، سانتی، متر... کمپیوتر،

کیبورد، ماوس، اینترنت، وبسایت، چت، گوگل، یوتیوب، وتساپ، وایبر، بلوتوت، پرنتر، فایل، دانلود،
وای فای، سلفی... موبایل، آیفون ... توریست، ترور، تروریست.....

همه ما معنای لغوی این کلمات بیگانه (غربی) را می فهمیم و بدون تعصب، همه روزه استعمال می کنیم. و به همین طور صد ها واژه غربی را (در عرصه علوم، فلسفه، هنر، ادبیات و تکنالوجی) بدون ترجمه و معادل یابی، بی آنکه بگوئیم که این واژه ها اجنبی هستند، براحتی استعمال می کنیم....در طی هزار سال نیز همین کار را کرده ایم و دیدیم که چگونه کلمات عربی و ترکی را بدون تعصب، جذب و استعمال کرده ایم... حالا چی شده که کلمات را به اجنبی و غیر اجنبی تقسیم بندی می کنیم؟

چالش، یکی از همین کلمات گزنده است که وطنداران ما در دو دهه پسین، این کلمه را بخصوص در خبرنگاری و تلویزیون ها، در کوچه و بازار، با علاقمندی استعمال می کنند و عده ای نیز با عصبیت در برابرش به مصاف و تردید بر می خیزند. اول اینکه این کلمه فارسی نیست بلکه ترکی است) و برخی ها گمان کرده اند که از کلمه چال فارسی به معنی گودال گرفته شده است) و دوم اینکه این کلمه از قدیم در ادبیات منظوم و منثور وجود داشته و با معنی مشخص آنروزی، بکار رفته است.

با سگان زین استخوان در چالشی
چون نی اشکم تهی در نالشی
وای اگر صد را یکی ببند ز دور
تا بچالش اندر آید از غرور
در میان آندو لشکرگاه رفت
چالش و پیکار آنچه رفت رفت
مثنوی معنوی

چالش در زبان دیروزی به معنای (جولان، ناز و خرام، زدو خورد، جماع) استعمال شده است. در لغتنامه های امروزی نیز به همین معنی آمده است. ولی امروز به آن معنا استعمال نمی گردد بلکه بوسیله زبانشناسان و واژه شناسان زبان فارسی، این کلمه معادلی برای کلمه challenge معادل یابی شده و بار جدید معنایی یافته است و به معنای امروزی استعمال می گردد. **چلنج**، به معنای مبارزه طلبی و تمرد، تلاش سخت و زیر سوال کشیدن، می باشد.

خبرنگار طلوع: جناب وزیر، چالش های پیش روی شما چیست؟

وزیر: من شکر کدام چالش مالش ندارم، یکی دو تا چالش داشتم در ماه های اول وزارت حل کردم

خبرنگار: دو تا چالش را نام بگیرد

وزیر: چالش اول این بود که دو تا مشاور از میان سیزده نفر کاندید انتخاب کنم که بدون مشکل، انتخاب کردم

خبرنگار: و چالش دوم

وزیر: چالش دوم از محرمیات است

خبرنگار: چالش دیگری نیست که به ما بگوئید؟

وزیر: نه فعلاً چالشی ندارم

خبرنگار: در مورد استعمال واژه **شهروند** عکس العمل شدید نشان دادید آیا معادلی برای آن دارید؟

وزیر: بلی، کلمه **وطندار** بهتر از کلمه شهروند ایرانی است

خبرنگار: شهروند معادل **citizen** است و مگر واژه **وطندار** می تواند این بار حقوقی و مدنی را افاده کند؟

وزیر: من تأسف میکنیم که شما به حیث یک ژورنالیست مستعد و جوان واژه های ایرانی ره بسیار خوب تا و بالا می کنین ولی ...

خبرنگار: حالا که شما مرا متهم می کنید بگوئید که این واژه های ایرانی کدام است که من تا و بالا می کنم؟

وزیر: مثلاً همین **واژه** ، خودش ایرانی است

خبرنگار: پس بجای واژه چه بگوئیم

وزیر: **لغت** بگوئیم

<https://www.youtube.com/watch?v=Ni2NFTiOe1>

استعمال کلمات

کاربرد کلمات روزمره را مردم، عمومی می سازند و ضمانت می کنند. مردم با انتخاب خود و کثرت استعمال، کلمات را معنا و رونق می بخشند. افغانستان که 34 ولایت، 398 ولسوالی و 36377 قریه دارد. استعمال برخی از کلمات از یک ولایت تا ولایت دیگر از یک ولسوالی تا ولسوالی دیگر، متفاوت است. همانگونه که هر منطقه دارای ضرب المثل ها، اسطوره ها، فکاهی ها، هنرها، اخلاقیات... مخصوص بخود است، کلمات نیز همین سرنوشت را دارند... حالا که استعمال کلمات (پشتو، دری، ازبکی...) در مناطق مختلف، نه تنها بلحاظ لهجه بلکه حتا در برخی کلمات، از لحاظ معنایی، دارای تفاوت های ضعیفی هستند، چه رسد به تفاوت برخی از کلمات فارسی ایرانی با دری و تاجیکی، پشتوی افغانستان با پاکستان، ازبکی ما و ازبکی ازبکستان... زبانشناسان و مترجمان در حوزه واژه سازی و معادل یابی، در قلمرو علوم، ادبیات، هنر و فلسفه کار می کنند و اما مردم، در کوچه و بازار، خودشان کلمات و اصطلاحات را انتخاب می کنند و استعمال می نمایند. بطور مثال، مردم بانک و گمرک را که واژه های اروپایی هستند، را می پذیرند اما خیار و هویج و اسفناج را که واژه های فارسی هستند نپذیرفته اند و از بادرنگ و زردک و پالک خود کار می گیرند.

گروه ها و طیف ها

اینکه چه کسانی مشغول تفرقه اندازی هستند؟ و چه کسانی با گوگرد زدن به استخوان های خود، آتش این تفرقه را شعله ور می سازند؟ در این مورد نیز نمی توانیم با آمار و ارقام این فرضیه را ثابت نمائیم. نمی توانیم از طریق مصاحبات میدانی به این پرسش، پاسخ پیدا کنیم... برای اینکه تفرقه قومی و زبانی، که در بالا ، یک پروژه و دکترین است و در پائین، قربانی شدن...

جنبش اجتماعی نوین

هر جا که استبداد و خودکامگی است، مقاومت نیز وجود دارد. هر جا که فقر و گرسنگی است، فریاد طبقاتی نیز زبانه می کشد. تا ستم است، مقاومت و اعتراض امر محتوم است. اما در اوضاع موجوده، مقاومت مردم در زیر بغض پنهان مانده است. آهسته آهسته ظرفیت تفاهم و عمل مشترک را ازدست داده ایم. چون رابطه ها بوسیله تبر استبداد بریده شده اند، منفردانه می سوزیم و منفردانه می سازیم. مردم در غم یک لقمه نان می سوزند و روشنفکران در خود یا در حلقه کوچک چند نفره، گیر مانده اند. اگر بطور جمعی عمل نکنیم و بطور گسترده نجنبیم، بطور دسته جمعی می پوسیم. جامعه به تکانی از جنس جنبش های اجتماعی نوین ضرورت دارد. به تکان عمومی نیازمندیم. معضله ملی به زور و انرژی ملی ضرورت دارد. نه مردم پراکنده و نه چند تا روشنفکر جدا از مردم، نمی توانند مشکلات موجوده را حل نمایند.

جنبش های نوین قرن بیست و یکمی، این نظریه را ایجاد کرده که دوران سنتی انباشت تدریجی نیرو برای ایجاد یک حرکت کلان سیاسی به پایان رسیده است. حرکت های انفجار آمیز میدانی و سازماندهی افقی و حرکت های خود انگیزه، به تحولات نجاتبخش منتهی می گردد. افزایش و کاهش جنبش های اجتماعی مربوط به آگاهی، موقعیت، کنترل و میزان سرکوب است که خود را به اشکال متفاوت نشان می دهند...

عبور از دولت های خود کامه و حاکمان فاسد، از راه جنبش های اجتماعی و نافرمانی های مدنی می گذرد. ... الگوهای سابقه برای تغییر نظام ها و دولت ها، محصول اوضاع همان دوره های قرن بیستمی بوده، اما اینک در ربع اول قرن بیست و یکم، عصر، عصر جنبش های میدانی، توده ئی، خیزش های عمومی و نافرمانی های گسترده مدنی است. عصر تلفیق گامها و صدا هاست.

جنبش محصلین، جنبش زنان، جنبش معلمین، جنبش استادان، جنبش کارگران، جنبش های مردمی عصر جنبش های اجتماعی و کنش های میدانی 99 فیصد در برابر 1 فیصد است. اگر یک خیمه تحصن می تواند یک والی را پس کند اگر یک اعتراض میدانی می تواند یک قومندان پلیس را خانه نشین سازد، پس صد خیمه و هزار اعتراض چه طوفانی برپا خواهد کرد؟ ... همانطور که تظاهرات محصلین در دهه چهل خورشیدی در کابل، پشت سلطنت و طبقات حاکمه را میلرزاند.

برپایی جنبش های اجتماعی و ایجاد جمهوری افغانستان، وسایلی برای نجات کشور است. جنبش های اجتماعی ی که از حنجره و صدای پای مردم به صدا آمده باشد و دولت ملی ی که نتیجه صدا و اراده آزادانه مردم باشد. جنبش اجتماعی دارای قوت و اقتدار تازه ای است که در اثر عمل مشترک و رفتار جمعی خود را نشان می دهد. این جنبش، متکثر، گسترده و همگانی است. از هویت ها و صدا

های متعدد ساخته می شود. منافع مشترک، کنش مشترک را بوجود می آورد. مقاومت گسترده و کلان در برابر بی عدالتی ها و خودکامگی ها است.

جنبش های اجتماعی هم قهرمان میزاید هم دلچک. هم رهبران را بوجود می آورد هم معامله گران را. هم شور و شجاعت را صیقل می زند هم دلسردی و ترس را... در افغانستان در چندین تظاهرات و اعتراضات کلان میدانی، بطور سازمانیافته، انتحاری شد و عنصر ترس و هراس را در گروه معترض، آگاهانه پاشیدند... تا دیگر کسی جرئت نکند در سرکها و میدان ها، در برابر خودکامگی بیايستد. انتحاری، ساده ترین وسیله برای ایجاد ارعاب و ترس عمومی است. حلقهات قدرت بسادگی می توانند چنین فجایع خونین را در میدان ها سازماندهی نمایند. در برخی از گزارش ها آمده است که انتحاری ها، با چشمان سرمه کرده و یاسین شریف در جیب، خرید و فروش می شوند. انتحاری ها دیرپست که به کالا تبدیل شده است.

افغانستان به جنبش های اجتماعی نوین ضرورت دارد. جنبشی که سرتاسری، فراقومی، فرامذهبی، فراسمتی، فرازبانی، فرایدولوژیک و متکثر باشد. تا هنوز طی دو دههٔ پسین، اعتراضاتی که در کابل و ولایات بوجود آمده اند، هرچند با اهمیت و پرشکوه بوده اند، اما، یا رنگ قومی داشته یا رنگ مذهبی، یا حزبی بوده یا سمتی، یا تک صنفی بوده یا خانوادگی... هنوز نتوانسته به جنبش فراقومی، عمومی و ملی تبدیل شوند. حتا جنبش های محصلین کشور، رنگ مذهبی، قومی و سمتی پیدا کرده هنوز نتوانسته به جنبش گسترده و عمومی تبدیل شوند. جنبش محصلین دورهٔ سلطنت، نسبت به جنبش های فعلی، جنبش عمومی و سرتاسری بود.

جنبش ها در کلیت خود، علیه نابرابری و خودکامگی هستند. فرد در مرحلهٔ اول در نارضایتی بالقوه بسر میرد و در مرحلهٔ دوم به معترض بالفعل تبدیل می شود. نارضایتی عمومی، جنبش بالقوه است و اعتراضات میدانی، جنبش عملی و اجتماعی است... مردم، آشفشان خفتهٔ نارضایتی و اعتراضات است. جنبش های بالقوه متعددی وجود دارند که با فراهم شدن زمینه، به تندر و طوفان تبدیل می شوند.

جنبش زنان، جنبش بیکاران، جنبش جوانان، جنبش محصلین، جنبش استادان، جنبش معلمین، جنبش کارگران، جنبش دهقانان، جنبش پیشه وران و دکانداران، جنبش هنرمندان، جنبش شاعران و نویسندگان، جنبش خبرنگاران، جنبش معلولین، جنبش ورزشکاران، جنبش معتادین، جنبش کودکان، جنبش افسران تنقیضی، جنبش مامورین تنقیضی، جنبش شهروندان شهر، جنبش صلح، جنبش قومی، جنبش زیست محیطی ... این جنبش ها بشكل ضعیف و بالقوه وجود دارند. با مطالبات مشترک، رفتار عمومی به جنبش های اجتماعی کلان تبدیل می شوند.

مشاهدات و سروی ها نشان میدهند که در افغانستان 98 فیصد نفوس، در نارضایتی مطلق قرار دارند. دو فیصد کسانی هستند که بشکلی از اشکال سفرهٔ شان بر گردِ گوسالهٔ طلایی در حرکت است... پیشه

وران و دکانداران، دولت و ثرتمندان را دشنام می دهند، کارگران از وعده های دولت انزجار علنی دارند، دهاقین از سوئی تغذیه و کمبود نان شکایت دارند، بیوه ها و ورثه قربانیان، برای سرنگونی دولت و پیسه داران دعا می کنند، معلولین با بغض دردناک علیه دولت ها و ثرتمندان چیغ میزنند، مامورین و معلمین نارضایتی خود را با صدای بلند تر ابراز میدارند، کودکان آواره و گدایان با ریختن اشک در برابر بی عدالتی می ایستند، هنرمندان و سینماگران همیشه گفته اند که دولت و سرمایداران دو مانع بزرگ در برابر هنر هستند، تکسی رانان با مسافران شان در مورد چور و بی عدالتی دولت سخن می گویند، پیرمردان موچی و کراچی وان، با نگاه فقیرانه شان سرنگونی ارگ را آرزو می کنند، زنان، بیشتر از هر قشر و طبقه ای در زیر انواع ستم و سرکوب قرار دارند و صدای اعتراض شانرا همیشه نشان داده اند.... در همه مملکت یک آدم سالم پیدا کرده نمی توانید که از وضع موجود راضی باشد و کار های دولت، ثرتمندان، طالبان و ناتو را تأیید نماید اگر چنین فردی وجود داشته باشد، در کفش خود ریگی دارد یعنی اینکه سر در سفره ارگ، ثروت و جنگ نیابتی دارد.

آلن تورین جامعه شناس مشهور فرانسوی، نظریه پرداز جنبش های اجتماعی نوین است که جنبش می 1968 (جنبش دانشجویی، کارگری و تکسی رانان) فرانسه را مورد بررسی قرار داد و عصر موجوده را عصر جنبش های اجتماعی نوین نامید و تا امروز در مورد جنبش های اجتماعی می نویسد. آلن تورین طرح جدیدی از تضاد و تخصم را در جامعه فراصنعتی بین دولت و جنبش های اجتماعی ترسیم می کند. و سه اصل بنیادین را برای جنبش های اجتماعی مطرح مینماید:

اصل هویت	از چی افرادی تشکیل شده و سخنگو، مدافع و محافظ کدام منافع است
اصل مخالفت	با وضع موجود مخالف ودر تعارض باشد و طرفدار تغییر و شکستن بن بست ها
اصل عمومیت	دارای ارزش های عمومی تر می باشد مانند منافع ملی، آزادی، بیکاری، عدالت، برابری

در این نظریه، رابطه جنبش اجتماعی و طبقه مورد بررسی قرار می گیرد. طبقه مقوله ای است که جنبش اجتماعی به نام آن عمل می کند. جنبش اجتماعی، متشکل از طبقات و اقشار است. هر طبقه بخاطر خواست ها و مطالبات عمومی تر به یک جنبش اجتماعی می پیوندد.

بطور مثال، جنبش زنان در مقابل نابرابری می ایستد. این نابرابری شامل لایه های گوناگون می باشد:

- علیه فساد دولتی
- علیه خشونت و نابرابری
- علیه بیکاری و گرسنگی
- ...

به همین طور هر طبقه و قشری با مطالبات گوناگون به میدان می آید. جنبش اجتماعی همیشه از کارکرد یک حزب سیاسی و یک طبقه فراتر می رود. حزب سیاسی در قلمرو اندیشه مذهبی، قومی، ایدئولوژیک و طبقاتی باقی می ماند. جنبش اجتماعی، تلفیق مطالبات، صدا های سرتاسری طبقات و اقشار گوناگون است.

در قرن بیست و یکم، جنبش های اجتماعی، همچنان یکی از مباحث جامعه شناسی های متفاوت است، که به مفاهیم، رفتار جمعی، کنش جمعی، جامعه توده ای، اعتراض اجتماعی، مبارزه اجتماعی، اقدام مستقیم، هویت جمعی، کلیت.... می پردازند.

در سرتاسر جهان جنبش های خورد و بزرگ اجتماعی در حال شکوفایی است. در برخی از کشور ها این جنبش ها توانسته اند دیکتاتوری ها و نظامهای قدیمی خودکامه را براندازند ولی در برخی از کشور ها هنوز در حال رشد و استحکام قرار دارند.

جنبش اجتماعی و اینترنت

جنبش های اجتماعی با شبکه های اجتماعی در ارتباط می باشند. افغانستان نیز اکنون به شبکه اینترنت وصل است، هرچند کمپنی ها غول IT، بخاطر منافع اقتصادی خود موبیل و اینترنت را در افغانستان رونق داده اند، اما جنبش های اجتماعی می توانند از این ابزار، استفاده مؤثر و پرقدرت نمایند.

در گزارش 2019 وزارت مخابرات آمده که "تا کنون تعداد افرادی که مستقیماً از موبیل استفاده می کنند به 21 میلیون نفر رسیده که به خدمات اینترنتی نیز دسترسی دارند، 34 ولایت و 45 هزار قریه فعلاً تحت پوشش خدمات اینترنتی شرکت افغان تیلی کام قرار دارند"

شرکت افغان تیلی کام	دولتی
شرکت مخابراتی افغان بی سیم	خصوصی مربوط به احسان الله بیات
شرکت مخابراتی اتصالات	خصوصی مربوط به امارات متحده عربی
شرکت مخابراتی ام تی ان	خصوصی مربوط به کمپنی جهانی
شرکت مخابراتی روشن	خصوصی مربوط به آغا خان و موناکو تیلی کام

کمپنی های مخابراتی بیش از سه میلیارد دالر را در عرصه موبیل و اینترنت سرمایه گذاری کرده اند. و میلیونها دالر روزانه سود می برند. گزارش وزارت مخابرات که 21 میلیون موبیل در حیطه خود دارد، این بیست و یک میلیون موبیل می تواند در رشد و افول جنبش های اجتماعی نقش بسیار اساسی بازی نمایند.

دست اندر کاران جنبش های اجتماعی می توانند با موبیل و اینترنت از یک طرف خبررسانی کنند از سوی دیگر در انگیزه دادن و بسیج، سهم کلیدی ایفا نمایند... عصر ما عصر تلویزیون و شبکه های

اجتماعی اینترنتی است، مردم علاقه دارند تا واقعیات روزمره را از زبان تلویزیون و شبکه های اجتماعی بشنوند. وقتی که اعتراضات در میدان ها باشد،

نشر یک کلیپ یک دقیقه یی می تواند دنیا را تکان دهد
یک سخنرانی کوتاه لایف در فیسبوک می تواند جنبش را کلانتر کند
یک پیام کوتاه در وتساپ می تواند سرنوشت جنبش را تغییر دهد
نقش سریع شبکه های اینترنتی در بسیج، سازماندهی و ارتباطات
کاربرد درست وبه موقع اینترنت، جنبش اجتماعی را سرتاسری میسازد

مقاومت و اعتراضات میدانی

مردم افغانستان که همه روزه قربانی می دهند، شتر مرگ در پشت دروازه هر کس کمین کرده است، یا در جنگ و انتحاری کشته می شوند یا در مریضی و اعتیاد، یا از فقر و سوی تغذیه، یا از نومییدی و یأس ... مرگ و فقر حالت اصلی مردم را تشکیل داده است... مردم چاره ای ندارند مگر اینکه سرانجام راه خود را بسوی رفاه و زندگی سالم، باز نمایند... از ذره ذره مُردن، از ذلت و مرگ تدریجی نجات پیدا کنند.

جنبش های کوچک و بزرگ را برپا دارند. نارضایتی های ذخیره شده را در میدان ها منفجر نمایند. پاد زهر اوضاع موجود در قدم اول، جنبش زنان، جنبش جوانان و سرانجام جنبش بیکاران است... مهم این است که مردم چگونه به جنبش های عملی و چاره ساز دست پیدا کنند؟

جنبش های اجتماعی نوین، به هر مُدل و میزانی که به میدان آید، ایستادگی در برابر نابرابری و قدرت است. بررسی اشکال مقاومت و اعتراض نشان می دهند که مردم از تجارب خود می آموزند. جنبش ها از کوچک بسوی بزرگ میروند. سیر تطور جنبش های اجتماعی در دو دههٔ پسین کشور، در مُدل های متنوع، هرچند غیر پایدار و رو به افول بوده، اما تجربهٔ بسیار شورانگیزی را در برابر ارگ و خودکامگی، نشان داده اند... مردم، ذخیرهٔ صدا و انرژی است. مردم، مملو از اعتراضات خفته است. مهم این است که ما این اشکال و مدل ها را شناسایی و ارزیابی کنیم. ببینیم که کدامین عناصر است که در ساختار جنبش ها، هنوز بشکل فقدان و حلقهٔ مفقوده عمل می کنند.

مطالعهٔ کمی و بررسی کیفی، کمبود انگیزه و استمرار و پایداری، نقش رهبری و سازماندهی، هویت جمعی و خیزش های ولایتی، مدیریت افقی و رهبری غیرکاریزماتیک، بسیج همگانی و استفادهٔ وسیع از اینترنت، مشکلات مالی و امنیتی، دسیسهٔ انتحاری و بم گذاری، رهبر و مدیر، دلّک و جاسوس، ایثارگری و وندگیری، نقش فرد و سهمگیری سازمان ها و نهاد ها، تجربهٔ خودی و تجارب تازهٔ ملل، ...این عناصر در جنبش های اجتماعی افغانستان می توانند مورد بررسی قرار بگیرند.

افغانستان کشوری است که طی چهل سال، ده ها نوع اعتراض و مقاومت را تجربه کرده است. از مقاومت مسلحانه تا مقاومت مدنی. قیلم بیست و چهارم حوت 1357 مردم هرات در مقابل رژیم که منجر به سقوط فرقه هرات گردید و شهر هرات و برخی از روستا ها آزاد شد. اعتصابات سرتاسری دکانداران (در حوت 1358) و تظاهرات محصلین و مکاتب کابل (ثور 1359) در برابر شوروی، دو تا از نمونه های جنبش های کلان اجتماعی است که بوسیله دولت و شوروی سرکوب گردید... قیام سوم حوت در کابل عالیتین شکل مقاومت مدنی مردم بود که طبقات متوسط، کارگران، طبقه خرده بورژوازی، و در واقع همه کابلیان، آنرا به جاده ها و میدان ها آوردند. جنگ مسلحانه علیه شوروی یک شکل دیگری از مقاومت و اعتراض سرتاسری بشمار میرود... تجربه کشور ما تجربه شکست و تجربه خونین است... در دوره امارت طالبان، مردم به زیباترین شکل ها به اعتراضات شان ادامه دادند. نافرمانی های زیر زمینی. موسیقی و رقص خانگی، کورس های خانگی، شنیدن و تبادل فیلم های ویدیویی و کست های آواز، آرایش کردن زنان، موسیقی مخفی در عروسی ها، جلسات و دیالوگ های مخفی، درسهای خانگی برای دختران، ایستادگی زنان در برابر شلاق، کم کردن ریش و بروت، در یک روز بیش از پنج بار در جماعت نماز خواندن... اینها در آنزمان اعتراضات سیستماتیک بوده که مقاومت مدنی زنان و مردان را علیه دیدگاه های متحجر طالبانی نشان میدهند و مردم عکس العمل خود را با این وسایل نشان می دادند. اگر طالبان را طیارات 52B نمی گریختاند، مردم با رشد اعتراضات شان و برپایی جنبش های اجتماعی، سرانجام با طالبان تصفیة حساب می کردند.

در دو دهة پسین، کشور و مردم وارد فضا و امکانات تازه ای شده اند. مردم از صدای گلوله بیزار است. مرمی و انفجار هر روزه قربانی می گیرد. چشم مردم از خونریزی بیزار شده است. تفنگ غیر قانونی، یا بدست طالبان است یا بدست قومندانان اسبق تنظیمی، جنبشی و مافیا. مردم به تفنگ و تجهیزات نظامی دسترسی ندارند... اعتراض زمانی معنی پیدا می کند که استبداد وجود داشته باشد. مردم افغانستان نه نان دارند نه کار. نه به رفاه رسیدند و نه به خوشبختی. قربانی اصلی جنگ و تجاوز همین مردم بوده و هست. مردمی که بتدریج، از بیکاری، مریضی و گرسنگی بیشتر از پیش تباه و برباد می شوند... مردم، چاره ای ندارند مگر اینکه یک روزی دست به اعتراضات همگانی بزنند و صدای خود را از قفس خانه، بیرون بکشند... فاصله بین دولت و مردم، به فاصله بین کهکشان ها رسیده است. هیچ امیدی وجود ندارد که این دولت بتواند زخمهای مردم را التیام نماید. این دولت به حیث یک شرکت سهامی، چیزی که کم دارد، سهم طالبان است که بزودی آنان نیز به سهم خویش میرسند... شرکت سهامی ای که متشکل از ثروتمندان و غارتگران به مفهوم واقعی کلمه است... لایه های مختلف مردم به اشکال متفاوت به مقاومت های مدنی روی خواهند آورد. این مقاومت ها که جنبش های عظیم اجتماعی هستند، می توانند به اشکال گوناگون به خروش بیایند.

بخصوص جنبش زنان.

سالانه حدود 2500 زن افغان دست به خودکشی

از جمله خود سوزی می زنند. خشونت علیه زنان

در سرتاسر کشور جریان دارد.

(گزارش وزارت خارجه افغانستان به کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان 2012)

آمار رسیده از سال 2013 نشان میدهد که سه هزار زن

به خود سوزی دست زده و هزاران زن دیگر مورد تجاوز

زورمندان و جنگسالاران قرار گرفته اند و این نشان می

دهد که هنوز زنان زیادی مجبور به خودسوزی می باشند

خبرگزاری صدای افغان (آوا) 2013

خودسوزی زنان در شهر کابل اضافه شده است

زنان یکی از آسیب پذیر ترین قشر را در شرایط

موجوده تشکیل می دهند. میزان خشونت علیه

زنان افغانستان نسبت به سایر جوامع در بالاترین

سطح خود قرار دارد

گزارش تحقیقی/نی/ نهاد حمایت از رسانه های آزاد 2016

هزاران گزارش و صدها تحقیق علمی در مورد وضعیت رقتبار زنان افغانستان صورت گرفته که تمامی

این اسناد و متون، چه از طرف مؤسسات داخلی و چه نهاد های خارجی (در مورد: صحت، آموزش،

تجاوز جنسی، خشونت خانگی، خشونت اجتماعی، خشونت دولتی، خشونت مذهبی، خودسوزی،

خودکشی، ازدواج اجباری، ازدواج زیر سن، تعدد ازواج، بیوگی، بیوگی، سوء تغذیه، سهم نمایشی در

دولت، به فحشاکشاندن، معلولیت، اعتیاد، بد دادن، آوارگی، بیجا شدن ها، تکالیف روانی، ...) همگی بر

زندگی و مرگ هولناک زنان، نکات مشترکی را ارائه کرده اند... محور اصلی تمامی مشاهدات و

گزارشات، بر ستم چندلایه ای می چرخند که در دو دهه پسین به اوج فاجعه بار آن رسیده است.

زنان و نظام آینده

صدبار دگر اگر دولت‌هایی مانند دولت‌های چهل سال پسین، بخصوص مانند دولت‌های نئولیبرال دو دهه پسین، بوجود بیاید، بی‌دولتی، خیانت و غارتگری ادامه خواهد داشت. به هر رنگی که بیايند دارای محتوای واحد هستند. جمهوری یا امارت یا خلافت... یا ترکیبی از هر سه. تجربه دو دهه پسین، با تمام بوق و کرنای بشردوستانه آن از طرف امریکا، تجربه خشونت علیه زن است. تجربه به هیچ گرفتن نصف جامعه است...

یکی از راه‌های نجات افغانستان شاید، قبول نقش گسترده زنان در نظام سیاسی آینده باشد. طی چهل سال پسین، مردان قدرتمند کشور، معتاد به خشونت، استبداد، بیگانه‌پروری و غارتگری شده‌اند. جنگ داخلی بین‌التنظیمی دهه نود، به ما یادآوری می‌کند که همین مردان ریشدار جهادی و طالبی، با زنان با عزت این سرزمین چه کرده‌اند؟ دو دهه پسین کافی است که جایگاه مردان دولتی و شمشیر بدستان طالبی را، علیه زنان بیاد داشته باشیم... زنان طی چهل سال، نه در کودتای ثور نقش داشته‌اند و نه در آوردن شوروی، نه قومندان جنگ داخلی بوده‌اند نه مفتی و طالب... نه شکنجه‌گر بوده‌اند نه اعدامچی. نه رئیس شورای علما بوده‌اند و نه رئیس امر بالمعروف و نهی عن المنکر...

زنان، که دست‌شان در خون ملت آغشته نیست، و خودشان بطور مستمر قربانی بوده‌اند، می‌توانند نقش سازنده و نجات‌آفرین را بعهده بگیرند... جامعه از ریش می‌ترسد، جامعه از لنگی سیاه می‌هراسد، جامعه از پکول و گوپیچه جنگی می‌لرزد. جامعه از نکتایی‌های طلایی تکان می‌خورند. جامعه از مردان مستبد دولتی بیزار است. زنان از مردسالاری و خودسوزی خسته شده‌اند و اینک توان آنرا یافته‌اند تا بگویند که زنان قدرتمند نیز می‌توانند وجود داشته باشند. بقول داکتر فاخره موسوی، مشروط به اینکه زنان تکان بخورند و از حالت کومایی برخیزند.

جامعه مملو از زنان توانمند و با انرژی است. هزاران زن تحصیلیافته و دلیر وجود دارد که می‌توانند مملکت را از این چرخه باطل، نجات بدهند. البته و صدالبته که هیچ مردی بخصوص مردانی که مزه قدرت سیاسی، چندزنی و ثروت را چشیده‌اند، حاضر نیستند که برای زنان نقش کلیدی قایل شوند. هزار و یک دلیل عرفی و شرعی در جیب دارند تا زنان را به خاک ذلت و نامرادی بنشانند. اما این جنبش‌های فعال زنان است که حق خود را به حیث نصف جامعه، با صدای برابری طلبانه، با فعالیت و تلاش خود بدست می‌آورند. زنان از هر قشر و هر طبقه، از هر قوم و طایفه‌ای که باشند، در زیر ستم مضاعف قرار دارند. 99 فیصد زنان مربوط به طبقه دهقان، کارگر، طبقه متوسط و خرده بورژوازی هستند و یک فیصد زنان که مربوط به طبقات زمیندار و سرمایدار می‌شوند، حتا این بخش نیز در زیر

ستم مردسالاری، سنتی و مذهبی می باشند. خوب است که از توانایی مادرانی که با اعتراضات شان دنیا را تکان دادند، یک مثال بیاوریم.

جنبش مادران میدان مایو

یکی از جنبش های اجتماعی پر قدرت همین جنبش مادران، در ارجنتاین بود. دیکتاتورهای نظامی بین سال های 1976 تا 1982 به قتل های گسترده سیاسی و اعدام های فراوانی دست زدند. جنرال خورخه ویدلا دیکتاتور مشهور، بالای بانو ماریا ایزابل پرون رئیس جمهور قانونی ارجنتاین، کودتا کرد، رهبر دولت نظامی شد و در دیکتاتوری نظامی خود بیشتر از سی هزار نفر را اعدام کرد... مادران بخاطر ناپدید شدن فرزندان شان این جنبش دادخواهی و حق طلبانه را ایجاد کردند. و همیشه صف وسیعی از مادران با عکس ها، در بوئنوس آیرس در میدان مایو به تحصن و تظاهرات می پرداختند... این جنبش در ابتدا از چهارده مادر دردمند تشکیل یافته بود و پسان ها به جنبش عظیمی تبدیل گردید. زنان معترض میانسال و کهنسال، به زودی به نیروی تأثیرگذار و واقعی تبدیل شدند. شجاعت این زنان هرچند از نا امیدی و اشک های شان منشاء می گرفت، اما بی تردید که بارآور و شگفت انگیز بود. مادران، چادر سفید می پوشیدند و این روپوش سفید به هویت جنبش مادران داغدار تبدیل شده بود. شعار شان ساده بود:

فرزندان ما کجا هستند؟ ما حقیقت را می خواهیم!

مادر بودن و بدنبال فرزند اعدام شده خود گشتن، موضوعی است که همدردی جامعه را نیز بر می انگیزد و حمایت عمومی را ایجاد می کند. این جنبش ثابت کرد که زنان می توانند مطالبات حقوقی و عدالتخواهانه شانرا نه تنها که شجاعانه مطرح نمایند بلکه به پیروزی نیز برسانند... اخبار جنبش مادران، جهانی شد و در مطبوعات جهان و عدالتخواهان مورد استقبال و پشتیبانی جهانی قرار گرفت. بسیاری از کشور ها، احزاب و شخصیت ها، دولت دیکتاتوری جنرال خورخه را محکوم کردند و از جنبش مادران حمایت نمودند. این جنبش، طولانی ترین و پیگیرترین جنبش زنانه دنیا است. بیش از سی سال دوام کرد. هر هفته مادران در میدان پایتخت جمع می شدند و به تحصن و دادخواهی می پرداختند. مادران می گفتند تا قاتلین فرزندان ما محاکمه نشوند ما میدان و اعتراض را رها نمی کنیم... ما از اعتراض هرگز خسته نمی شویم.. زجر های زیادی را کشیدند، برخی از فعالین مادران ترور شدند اما جنبش همچنان ادامه می یافت و با جانفشانی ها و شب زنده داری های 24 ساعته، مانند رودخانه جاری بود... شجاعت زنان اسطوره انگیز بود. بعد از چند سال اعتراض، مادران توانستند، "انجمن مادران میدان مایو" را بسازند و کارهای شان سازمان یافته تر شود. مبارزه مادران بخاطر ناپدید شدن (اعدام) فرزندان، آنقدر متداوم و پر قدرت بود که سرمشقی برای مبارزات ارجنتاین و امریکای لاتین گردید.

یکی از ویژگی‌های جنبش مادران، در جامعه سنتی و مردسالار ارجنتاین این بود که زنان توانستند تصورات سنتی و مردسالارانه را بشکنند و ثابت کنند که زنان هیچ چیزی نسبت به مردان، کم ندارند. زنان می‌توانند جنبش‌های کلان ایجاد نمایند، زنان می‌توانند دیکتاتوری‌ها را سرنگون نمایند...در مجموعه‌ای از گفته‌های مادران میدان مایو که بنام "حلقه پیروزی عشق بر مرگ" چاپ شده، آمده است.

از ما انتظار داشتند حرف نزنیم

ما متهم‌شان کردیم

از ما انتظار داشتند که مطیع‌شان باشیم

ما نقاب را از چهره‌شان پائین انداختیم

از ما انتظار داشتند که سکوت کنیم

ما با همه توان مان فریاد زدیم

و از همه بیشتر از ما انتظار داشتند در خانه‌های مان بمانیم

اما ما بیرون ریختیم و به جاهایی رفتیم که خوابش را هم نمی‌دیدیم

جنبش مادران دردمند، که نه تفنگ داشتند و نه تجهیزات، اسطوره مقاومت آفریدند. این مادران مؤفق شدند که با مقاومت مدنی خویش، یک دیکتاتوری نظامی را سرنگون کنند. دیکتاتورها گمان میکردند که جنبش زنان برای شان تهدید بشمار نمی‌رود و از دست‌شان چیزی ساخته نیست، و اما، جنبش مادران میدان مایو، آنقدر پایدار و مستمر بود که نه تنها دولت دیکتاتوری را سقوط داد بلکه جنرال خورخه، رهبر دیکتاتوری ارجنتاین را در سال 2010 به جرم قتل و ناپدید کردن سی هزار انسان، به پنجاه سال حبس محکوم نمود.

مقاومت مدنی در کشور

ما در عصر مقاومت‌های مدنی زندگی می‌کنیم. در سرتاسر جهان از کشور‌های سرمایه‌داری تا کشور‌های فقیر و روبه توسعه، جنبش‌های نوین اجتماعی در حال شور و تلاطم اند. مردم افغانستان نیز ناگزیرند سرانجام فریاد‌های تاریخی و بخصوص استبداد در دو دهه پسین را با آمدن در میدان، با رفتار جمعی، پاسخ بدهند. دولت‌های جابر از هیچ چیزی وجدان‌شان نمی‌لرزد اما از جنبش‌های مردم و تهیدستان خیلی می‌ترسند... جنبش‌های متعددی می‌تواند در افغانستان شکل بگیرد که از میان این جنبش‌ها (هر جنبش اجتماعی در جای خود قابل قدر و اهمیت است) دو جنبش برای مردم جنگزده، طالبزده، قومزده، تنظیمزده، خارجیزده و استبداد دیده را بررسی می‌کنیم.

جنبش زنان

جنبش بیکاران

جنبش ها در ابتدا، پدیده های خودانگیخته می باشند ولی اگر بدرستی رهبری و سازماندهی شوند، بزودی به اعتراض های همآهنگ و پایدار تبدیل می شوند... هیچ نسخه ای برای جنبش ها وجود ندارد. هر کشور متناسب به وضعیت دولت و مردم، به گزینش جنبش های اجتماعی و اعتراضات مدنی دست میبرد.

اگر تظاهرات و اعتراضاتی که در دو دههٔ پسین در کابل و ولایات ایجاد شده است، مورد بررسی قرار بدهیم (چنانچه برخی از این جنبش ها و اعتراضات مورد نقد و بررسی قرار گرفته اند و عکس ها و مقالاتی در انترنت وجود دارد) می بینیم که جامعه لبالب از اعتراض و دادخواهی است... این اعتراضات در ولسوالی ها، در ولایات و پایتخت وجود دارند...

مسأله رهبری

در جنبش های نوین اجتماعی

تجربهٔ ملل در قرن بیستم، نظریه های متعدد رهبری را به آگاهی و تجربهٔ بشر اضافه کرده است. نظریه ها و الگو های کلاسیک رهبری، زمینه را برای نظریه ها و الگو های تازه فراهم ساخته است. پراتیک و نظریه، نشان داده اند که شیوه ها و تفکرات قدیمی رهبری، برای وضعیت قرن بیست و یکمی، کفایت نمی کند، جنبش های نوین به تفکر و شیوه های نوین ضرورت دارند. ده ها عنصر و موضوع وجود دارد که در جنبش های قدیم وجود نداشته که اینک در جنبش های نوین اجتماعی کاربرد یافته اند.

بطور مثال، یکی از عیوب و نقیصه های رهبری کلاسیک، ترکیب جنسیتی یعنی مردانه بودن آن است که در جنبش های سدهٔ 21 نمی تواند کارساز باشد. نه تنها در کشور های عقب افتاده بلکه در کشور های غربی نیز، رهبری احزاب و جنبش های اجتماعی، از لحاظ جنسیتی، در گرو مردان بوده اند. در حالی که در ساختار جنبش های اجتماعی امروزه، در سرتاسر جهان، زنان معترض و زنان رهبر، در جایگاه پردرخششی نشسته اند... گمان می شد که زنان بخاطر ناتوانی در برخی فعالیت ها (که مخصوص مردان است) طبیعتاً از موقف رهبری به پائین تنزل می کنند. مثلاً جنگیدن با تفنگ و یا رویارویی با پولیس، زندان رفتن... جنبش مسلح زنان کوبانی علیه داعش، ثابت کرد که زنان در جنگیدن و گرفتن تفنگ و دفاع از خود و آزادی، هیچ چیزی کم نسبت به مردان ندارند. ده هزار زن مسلح گرد، زیر شعار (زن، زندگی، آزادی) ارتش چند هزار نفری و تا دندان مسلح داعش را در کوبانی و

کردستان سوریه، نابود کرد... صد ها جنبش در وضعیت کنونی وجود دارند که زنان در خط اول اعتراض ایستاده اند.

نقش رهبری در شکست و پیروزی جنبش های نوین اجتماعی، خیلی مهم و قابل اهمیت است. تجربه ملل نشان داده که هیچ جنبشی، بدون رهبری و مدیریت کارا، به نتایج ثمربخش نرسیده و در آینده نیز نمی رسد.

در اوضاع کنونی، فعالین جنبش های اجتماعی افغانستان، از یک سو به شناخت نظریه ها در مورد جنبش های اجتماعی نوین ضرورت دارند و از سوی دیگر به نقد و بررسی تجربه دهه های پسین کشور ملزم می باشند. اگر نظریه علمی از درون تجربه و مشاهده بر میخیزد، پس لازم است تا از گذشته های جنبش ها، بطور دقیق درس گیری شود.

مطالعه جنبش های اجتماعی نوین در دو دهه پسین در کشور (تظاهرات، اعتراضات، تحصن ها، راه پیمایی ها، اعتصابات، ...) به ما می آموزد که خلاهای کار را دریابیم. چرا این جنبش ها نتوانسته اند به نتایج ثمربخش برسند. نواقص این اعتراضات (عدم استمرار و پایداری، سرتاسری نبودن، نقش ضعیف رهبری، شعار های کوچک، معامله و تسلیم...) به مرور زمان برطرف می گردد.

در کشور های دیگر یک موضوع کوچک باعث سرنگونی یک رژیم می گردد، اما در سرزمین بی صاحب ما، هزار فاجعه و مصیبت وجود دارد اما هیچ کدامش نمی تواند یک جنبش اجتماعی را بطور مستمر و پایدار، برویاند و نگهداری کند... فساد اداری، گرسنگی، انتحاری، بمباردمان، بیکاری، خشونت علیه زنان، و صد موضوع دیگر... هر کدام اینها مایه هایی برای روئیدن جنبش های نوین اجتماعی هستند. مانند:

جنبش زنان

جنبش بیکاری

جنبش محصلین

جنبش گرسنگی

جنبش علیه فساد

جنبش علیه زمینخوری

و ...

البته اعتراضات و جنبش های خورد و بزرگی در دو دهه پسین بوجود آمده اند. مگر به دلایل مختلفه ای نتوانسته اند استمرار و پایداری داشته باشند. شاید دو عامل بیشتر از سایر عوامل، در فروپاشی این جنبش ها نقش داشته اند. مسأله رهبری و مسأله امنیتی... بطور مثال: **جنبش روشنائی** در تظاهرات

2 اسد 1395 در میدان دهمرنگ کابل، بوسیله بمگذاری و انتحاری منفجرگردید و 300 نفر کشته و زخمی داد.... و همچنان ترور رهبران و شخصیت های ممتاز اعتراضی، یکی دگر از معضلات امنیتی است. پس، مسأله امنیتی یکی از مشکلات موجوده در اعتراضات میدانی است... و نقیصه در رهبری، رخ دیگر مشکلات جنبش هاست. برخی از رهبران در بدل چوکی و پول، با دولت یا سران قومی، معامله می کنند و جنبش ها را از درون ویران می سازند...

تجربه جنبش های میدانی افغانستان نشان داد که در شرایط جنگ و بی امنیتی، نقش رهبری، دارای اهمیت بنیادین است. چون معترضین در مرحله مقدماتی و گوش به زنگ، هر لحظه به انگیزه و سازماندهی ضرورت میداشته باشند. در جنبش های نوین اجتماعی، وظیفه رهبران و معترضین، مشخص است. اینجا موضوع (رهبران و پیروان) مطرح نیست بل، آگاه سازی و فعال سازی، کنش جمعی و پایداری عمومی مطرح می باشد.

وظایف رهبری

در جنبشهای نوین اجتماعی افغانستان

1. سازماندهی و گسترش
2. نوشتن (قطعنامه، شعار، اعلامیه...)
3. نطق و سخنرانی
4. تصمیمگیری
5. مدیریت انترنتی (فیسبوک، یوتیوب ...)
6. نمایندگی (در گفتگو با قدرت و نهاد ها)
7. سخنگویی (در مطبوعات داخلی و خارجی)
8. حل معضلات جنبش (حل مشکلات بطور لحظه به لحظه)
9. دیالوگ با نخبگان بیرون از جنبش
10. خلق امید و انگیزه دادن به معترضین
11. حفظ استمرار و پایداری جنبش
12. جلوگیری از چنددسته گی و معامله گری
14. مدیریت نان و آب
15. رسیدگی به زخمیان
16. رسیدگی به زندانیان
17. رسیدگی به ورثه جانباختگان
18. ملی سازی و سرتاسری سازی

متکی به نظریه های رهبری، سه نوع رهبر وجود دارد.

1. رهبر کاریزماتیک

2. رهبر ایدئولوژیک

3. رهبر پراگماتیک

این سه نوع رهبری در جنبش ها و انقلابات مسلحانه قرن بیستم به ظهور رسیده اند. جنبش های نوین اجتماعی به این تیپ رهبران ضرورت ندارد. نمی گوئیم که رهبر کاریزماتیک یا ایدئولوژیک چیز بدی هستند بلکه میگوئیم که در قرن بیست و یک همانگونه که شیوه های رهبری تغییر خورده تیپ های رهبر نیز دچار تحول گشته است. در رهبری کاریزماتیک به رهبر و وفادار (مراد و مرید) سروکار داریم و در رهبری ایدئولوژیک با رهبر و پیرو (سلطه و انقیاد) مواجه هستیم... در رهبری پراگماتیک با رهبر و عمل عاقبت نیندیشانه.

رهبر شدن، پله اولیه قدرت است. رهبر که قدرتمند است، می تواند به حفظ اتوریته و قدرت خویش بیندیشد و از هر وسیله ای برای تداوم قدرت استفاده کند. تجربه ملل نشان داده (در دولت، حزب، جنبش، سازمان، نهاد، انجمن ...) رهبر که به قدرت تکیه زد، دیگر نمی تواند از بالا به پائین نگاه کند. تجربه خود ما طی چهل سال موضوع رهبری و رهبران را به فاجعه بار ترین شکلش نشان داده است. رهبران بخاطر حفظ قدرت دولتی رفقای خود را کشته اند، رهبران بخاطر حفظ رهبری خود، به انشعاب دست برده اند. کسی که به رهبر بودن معتاد شود، به هر اشتباه و حتا خیانت دست می زند. عصر نو، عصر تعدد رهبری و غیر متمرکز شدن رهبریت است.

در مسأله رهبری و رهبران جنبش اجتماعی سرانجام به دو مشکل کلاسیک پایان داده می شود:

مشکل اول، ساختار مردانه رهبری

مشکل دوم، هرمی کردن رهبری

ما اینک در کشور جنگزده خود، هزاران زن تحصیل یافته و رهبر و مدیر داریم که حتا بهتر از مردان رهبری و مدیریت می کنند. پس هرگاه رهبری جنبش های اجتماعی از ترکیب زنان و مردان ایجاد شوند، مشکل اول رفع می گردد.

دوران رهبری هرمی و عمودی به پایان رسیده است. رهبری که در بالا نشسته و امر و نهی صادر می کند، سرانجام به قدرت مطلقه و متمرکز تبدیل می شود. اگر این رهبر یکتا در رأس دولت باشد، به خودکامگی بی چون و چرا می رسد و اگر در رأس یک جنبش اجتماعی باشد، سرانجام، یا معامله می کند یا با زندانی شدن و کشته شدنش، جنبش میمیرد... هرگاه در جنبش اجتماعی ده ها رهبر و مدیر وجود داشته باشد و این رهبران با مراکز متعدد بطور افقی و شبکه یی اعتراضات را رهبری نمایند، از یک سو از تمرکز و خودخواهی، جلوگیری می شود از سوی دیگر زمینه برای رشد رهبران جوان فراهم می گردد. نه تک رهبر بلکه،

تیم رهبری

جنبش های اجتماعی دارای تیم رهبری می باشند. تیمی که از درون جنبش و اعتراضات بوجود می آید. در یک جنبش پنجاه هزار نفره، می تواند پنجاه رهبر وجود داشته باشد. منتها این پنجاه رهبر بدون اینکه به قدرت و توانایی خود بنازند، بدون اینکه دچار خود خواهی و مزه رهبری شوند، بدون اینکه در تلاش بالا رفتن و قبضه کردن باشند... می توانند به حیث یک تیم در خدمت معترضین قرار بگیرند. تیم پنجاه نفره رهبری که تکثر، لایه بندی و خلاقیت را نشان می دهد، دارای تقسیم وظایف و ساختار افقی می باشد. عده ای از این افراد بطور علنی و شناخته شده در تلویزیون ها و اینترنت ظاهر می شوند ولی عده ای از اینها با آنکه در رهبری سهیم هستند، اما چهره های شان مخفی باقی میماند. جامعه کنونی، به رهبری ملی و رهبران خلاق و عملی ضرورت دارد.

اینک از میان جنبش های متنوع و آشنا، دو نوع جنبش را در کشور که می توانند جنبش های تحول آفرین و نجات دهنده باشند، مورد بررسی قرار می دهیم.

در افاق من شبی

هزار پنجره می شگفتد

اما دلی نمانده دیگر که به امیدی پر زند

روزگاریست رابطه ی من با جهان را تیرباران کرده اند

آدم های نامرد پوک

کریمه شبرنگ

1. جنبش زنان

جنبش زنان یکی از پر قدرت ترین جنبش های اجتماعی در کشور است. در خطه جنگزده، طالبی، تنظیمی، متظاهر به تسبیح و تقوا، مردسالار، ضد زن، ... در چنین وضعیتی برپایی مقاومت و اعتراض زنان، عالیترین شکل جنبش اجتماعی است... زنان، تمام بدبختی ها را دیده اند. زنی وجود ندارد که یکی از اعضای خانواده خود را قربانی نداده باشد، گرسنگی نکشیده باشد، بیکاری، تبعیض، تعصب و انواع خشونت را تجربه نکرده باشد... زنان، آنقدر ترسانده شده اند که دگر چیزی برای ترسیدن و از دست دادن ندارند. زنی که حاضر است خود را با تیل به آتش بکشد، هیچ نیرویی نمی تواند در برابر خشم و اعتراضش ایستادگی کند. زنی که در زیر تجاوز جنسی گروهی قرار گرفته، حاضر است علیه هر گروه ظالم برزمد. زنی که در روستا روزانه ده ساعت کار می کند اما بازهم گرسنه میماند، تمام

نیرو و اراده اش را در برابر گرسنگی بسیج خواهد کرد. زنی که در شهر دیپلوم دارد اما برایش کار نمی دهند، در برابر بی عدالتی می ایستد. زنی که شایسته رهبری و مدیریت است اما به دلیل زن بودن پس زده شده، روحاً آماده است تا حق خود را از تبعیض و مرد سالاری پس بگیرد، زنی که شوهر و پسرش را انتحاری کشته است، جاده ها را به سیل اشک تبدیل می کند، زنی که از فقر یا اجبار، بوسیلهٔ مافیا به روسپیگری سوق داده شده، نمی تواند خاموش بنشیند... اگر این خشم ها و این اعتراض های مخفی و بالقوه، به حرکت بیفتند، بزرگترین جنبش اجتماعی را شاهد می باشیم... تنها بیوه های کشور اگر بسیج شوند، در نتیجهٔ آتشی که از درون آهِ شان بیرون می شود، دیوار های ارگ به خاکستر تبدیل می گردد.

جناياتی که طی چهل سال و بخصوص در دو دههٔ پسین صورت گرفته، مسؤولین و مرتکبین، عاملان آن مردانِ خودکامه و مستبد بوده اند. ستم و سرکوبی که بر زنان رفته است در هیچ جای تاریخ دیده نمی شود. در کجای تاریخ، سالانه 3 هزار زن خود را بوسیلهٔ تیل، خود سوزی یا با وسایل دیگر کشته است؟ ... فقط در پنج سال پسین (2014-2019) از برکت جلوس اشرف غنی، پنجاه هزار جوان در قوای مسلح کشور بوسیلهٔ طالبان و داعش، کشته شده و پنجاه هزار دگر بوسیلهٔ انتحاری های طالبی در کوچه و بازار. پنجاه هزار عسکر و افسر پائین رتبه، مادر و همسر دارند. با کشته شدن شان، پنجاه هزار مادر و بیوه را بدون نان آور، بجا گشته اند.

کتاب "هزاران جنایت" منتشرهٔ شورای امنیت ملی، نشان می دهد که طالبان سه هزار متنفذ قومی، روحانی و کادر های تخصصی مؤسسات دولتی و خصوصی را ترور کرده اند که لست این کشته شدگان با مکان و زمان آن در کتاب درج شده است... سه هزار بیوه از طریق ترور های زنجیره ای و سازمانیافته ، باقی مانده است.

کابل مملو از زنان بیوه، نادار و گداست. نه نان و نه نان آور. نه خانه نه خیمه. آهی ندارند که از گلو بیرون کنند، اشکی نمانده که از چشمان بریزند. برای زنان داغدار، مرگ مفهوم خود را ازدست داده است. هر لحظه میمیرند. گرسنگی و بی خانمانی، بدترین نوع مرگ است که بروی آن راه می روند... این زنان، که بخاطر یک لقمه نان، در سرک ها و میدان ها سرگردان هستند، اگر همهٔ شان در یک میدان و یک جاده به اعتراضات مشترک برسند؟ در آنصورت با جنبش زنان مواجه هستیم. جنبشی که کاخ بیداد را بر باد می دهد. مادران، از یخن دیکتاتور میگیرند و می پرسند:

فرزندان ما کجا هستند؟

جنبش زنان بطور اتوماتیک جنبش سکولار است. پادزهر افراطیت تنظیمی، طالبی و داعشی است. جهادست های خارجی بخصوص مدارس پاکستانی، تلاش دارند تا زنان جهادست را نیز تربیه نمایند.

مانند زنان داعش که با تمام خشونت برای خلافت کار می کنند... مدارس پاکستانی اینک در درون خانه ها، ره یافته اند.

در افغانستان فعلاً 20 هزار طلبه زن وجود دارد که در مدرسی مانند اشرف المدارس مصروف فراگیری مضامین دینی، افراطیت و جهادیسلم سلفی هستند. این زنان سیاپوش و پرخاشگر، نه تلویزیون می بینند نه موسیقی می شنوند و نه با کسی دست می دهند ... حاضرند علیه کفر و شرالفساد تفنگ بگیرند... برای شهادت لحظه شماری می کنند.

در فضای خانه نیز در درون کلماتی مانند: کافر، جهاد، حلال و حرام، امر، نهی، برقع ... زندگی دارند. درس خواندن در مکاتب و مؤسسات تحصیلات عالی را، حرام می دانند. (بوکوحرام) رشد افراطیت در درون دختران، به سبک داعشی و طالبی، یکی از ابزارهایی است که جهادیسلم منطقوی، برای حرکت های مسلحانه در آینده در سردارد. می خواهند به تقلید از جنبش مسلحانه زنان کوبانی، زنان نقاب پوش مسلح ایجاد نمایند. اما نمیدانند که زنان شجاع کوبانی از حیثیت خود دفاع کرده اند از زادبوم خود بدفاع برخاسته اند در برابر برده داری داعش قیام کرده اند... جنبش کوبانی یک جنبش انسانی و آزادیخواهانه است و بشریت از این جنبش حمایت کرده است. اما جهادیسلم سلفی را بشریت نفرین کرده است.

حرکت زنان، زمانی به جنبش اجتماعی نوین تبدیل می گردد که متنوع و متکثر باشد. زنان از لایه های گوناگون تشکیل یافته اند. تفاوت های طبقاتی، قومی، تحصیلی، سمتی، سنی و مذهبی، زنان را در موقعیت های مختلف قرار می دهد. ولی آنچه زنان را بیشتر از مردان، متحد نگه میدارد، **زن بودن** و **در زیر خشونت بودن** است. زن، صرف نظر از تفاوت های فوق الذکر، همه زنان، بشکلی از اشکال در زیر سرکوب و خشونت قرار دارند. زنان دهاتی در زیر ستم و مصیبت های چندگانه قرار دارند. و زنان تحصیلیافته شهری نیز در زیر ستم چندگانه (خشونت خانگی، خشونت دولتی، خشونت دینی، خشونت سنتی) و انواع تبعیض فالوگو سنتریستی، قرار دارند.

زنان، داغدیده و دردمند اند. به میدان آمدن متحدانه زنان با مطالبات عمومی و برابری طلبانه، جنبش زنان است... مطالبات خانگی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، امنیتی... جنبش زنان یکی از ستون ها و حلقه های اساسی جنبش های اجتماعی نوین را می سازد... بطور مثال جنبش حق رأی را مدنظر بگیریم.

حق رأی

زنان در افغانستان هم اکنون حق رأی دارند، اما این حق رأی، تحفه دولت های استبدادی یا نتیجه جنبش اجتماعی افغانستان، نیست، بلکه نتیجه مبارزات و اعتراضات میدانی میلیون ها زنی است که

در آمریکا، اروپا و نئو زیلند... که در زیر تبعیض و خشونت دولت و مردسالاری بوده اند. اعتراضات زنان بخاطر حق رأی، در غرب، بزودی به جنبش اجتماعی زنان تبدیل شد. کلیسا ها، دولت ها و احزاب که همگی مردانه بودند، برسمیت شناختن حق رأی زنان را خلاف دین، فساد و ابتذال جامعه میدانستند. در قرن هجدهم و نوزدهم صدها زن نویسنده، به نوشتن آغاز کردند و صدای برابری طلبانه خود را سرتاسری ساختند. در نتیجه مبارزات منسجم زنان، حق رأی، به جنبش اجتماعی جهانی تبدیل شد. در جنبش اجتماعی حق رأی، عنصر آگاهی، کنش جمعی، استمرار و پایداری، قابل اهمیت بنیادین است.

نئوزیلند اولین کشوری بود که در 1893 حق رأی زنان را برسمیت شناخت. در 1908 جنبش حق رأی زنان در لندن، با شرکت فعالانه بیش از پنجصد هزار زن، جاده ها و میدان ها را اشغال کردند و خواستار برسمیت شناختن حق رأی زنان شدند به کلیسا ها حمله کردند و برضد سلطنت، مردسالاری و کلیسا سخنرانی نمودند. احزاب و پارلمان مردانه انگلستان مجبور شد تا در 1918 حق رأی زنان را برسمیت بشناسد. سنای آمریکا نیز مجبور گردید تا به صدای اعتراضات میلیونی جنبش زنان پاسخ بدهد، سرانجام در 1920 سنای آمریکا حق رأی زنان را برسمیت شناخت... دولت ترکیه، از پیشگامان برسمیت شناختن حق رأی زنان، در منطقه است. اتاترک با ایجاد نظام سکولار بجای خلافت اسلامی، در 1930 حق رأی زنان را برسمیت شناخت. اما، حق رأی زنان در ترکیه یک عمل بوروکراتیک و ضد خلافتی بود و زنان ترکیه در آن وقت نه جنبشی داشتند و نه بخاطر حقوق خود به اعتراضات فکری و میدانی دست زده بودند. در ایران، سلطنت و روحانیون راضی نبودند که زنان به آزادی و برابری برسند چون عقیده داشتند که رأی زن، باعث ابتذال و فحشا می گردد. روحانیون و طلاب قم، فتوا می دادند که قائل شدن حق مشوره و رأی برای زنان، خلاف شریعت و قوانین اسلام است... بعد از مبارزات طولانی، حق رأی زنان در ایران در 1963 برسمیت شناخته شد... در افغانستان مسأله حق رأی زنان به دوره امان الله خان بر میگردد. امان الله خان و روشنفکران حامی سلطنت، تلاش داشتند تا پله به پله به برابری زن و مرد، برسند. رفع حجاب نخستین گام بود که ملکه ثریا بدون حجاب در کابل ظاهر گردید... معارف، نشریه و شفاخانه نسوان، بنیاد گذاشته شد. بعد از این تحولات موقتی، نوبت حق رأی و مشارکت سیاسی زنان روی دست گرفته شد. ملکه ثریا با چندین زن بدون حجاب در لویه جرگه پغمان (اگست 1928) اشتراک نموده و در صف اول مجلس نشسته بودند در مجلسی که 1100 مرد (روحانیون، سران قوم، حلقه دربار، وزرا، عالیرتبانان دولت، اشراف) اشتراک داشته، شرکت چند زن بدون حجاب، چقدر شهامت می خواهد اصلن قابل تصور نیست... این زنان با حضور و شرکت در مجلس، نشان دادند که بعد از این، زنان می توانند دارای حق رأی و مداخله در دولت و سیاست

باشند... اما در اثر توطئه انگریز و ملاهای وابسته، این آرمان ها به خاکستر تبدیل شدند. از آن زمان تا 1963 زنان حق رأی نداشتند.

حق رأی زنان (انتخاب شدن و انتخاب کردن) با معضلات و مسایل گوناگون مواجه بود. در دوره نادرخان و هاشم خان، حق رأی زنان ناشناخته ماند و پادشاه و صدراعظم، ملاها و سران قوم، حق رأی زن را خلاف دین می دانستند. مشوره و انتخاب، حق مردان تلقی می شد. درباریان، زن را فقط لایق حرمسرا و کنیزی می پنداشتند. مستبدین و طبقات بالایی، زن را برای تعدد ازواج و عیاشی های غیر نکاحی... تاریخچه نابرابری بین زن و مرد در کشوری که در فرهنگ مردسالاری، مانند تریاک و فساد اداری در صدر لست قرار دارد، خیلی حزین و دردناک است....

چهل سال جنگ و خشونت زنان را در شوک و کوما برده است. در شوک بردن، یکی از ابزار های اساسی انگلیس/امریکا و مافیای ارگ است. با یک انتحاری 300 نفر زن و کودک را در چند ثانیه به قتل می رسانند اما تأثیرات این فاجعه، شوکی است که تا چندین سال باقی می ماند. بالای یک زن در روز روشن، تجاوز گروهی صورت می گیرد و این حادثه را غول تلویزیون دفعتاً به شوک عمومی تبدیل می کند. تجاوز جنسی و فحشای ارگ را خود ارگ نشینان افشا می کنند تا جامعه زنان در شوکی چاره ناپذیر فرو بروند... گرسنگی و بیکاری زنان یک شوک اقتصادی است... خاصیت شوک، وارد شدن سریع و ضربتی است.

بانو نوامی کلاین ژورنالیست کانادایی، زنی مبارزی که متکی به شوک دادن ملت ها، بوسیله سرمایه داری فاجعه، کتاب تحقیقی دکترین شوک را نوشته است. تئوری شوک، بوسیله روانشناسان و جامعه شناسان امریکایی تئوریزه شد و در خود امریکا، در زندانه ها، و در کشور های تحت اشغال، از آن استفاده می شود. مردم افغانستان را در شوک های پی در پی برده اند. هر روزه با یک حائنه تبلیغی یا عملی، فاجعه ای آفریده اند که تأثیرات شوک آورش، تا مدت ها باقی مانده است.

زمانه هولناک، ظهور مجموعه سرمایه داری فاجعه.

واقعه یازده سپتامبر پیش آمد. جنگ علیه تروریسم از همان آغاز خصوصی بود و به خصوصی سازی ضرورت نداشت. این شاهکار مستلزم دو مرحله بود: اول اینکه کاخ سفید فضای رعب و ترسی را که بدنبال یازده سپتامبر فراگیر شده بود به خدمت گرفت تا جو پلیسی، نظارت، توقیف و اختیارات قوه مجریه در رابطه به اعلام جنگ، به طرز چشمگیری افزایش دهد. دوم اینکه وظایفی چون امنیت، تهاجم، اشغال و بازسازی که اخیراً تقویت شده بود و بودجه بسیار خوبی داشت، بی درنگ به پیمان بخش خصوصی سپرده شد که بصورت انتفاعی اجرا شود. گرچه هدف ابراز شده دولت بوش "جنگ با تروریسم" بود، اما پیامد هدف مزبور خلق "مجموعه سرمایه داری فاجعه" بود. وظیفه چنین اقتصادی برپایی و اداره خصوصی سازی در داخل و خارج از کشور بود. این ابتکار فراگیر چنان محرک اقتصادی نیرومندی بود که کساد و رکود ناشی از افول جهانی سازی و ترکیدن

حباب شرکت های الکترونیکی دات کام را برطرف کرد و باعث رونق دوباره اقتصاد شد. درست همانطور که اینترنت حباب شرکت های دات کام را آفرید، یازده سپتامبر هم موجب بروز حباب سرمایه‌داری فاجعه شد... و این، جنگ افروزی در قرن بیست و یکم است. هریک از خصوصیات و ابعاد "جنگ با ترور" دولت بوش از تعریف "دشمن" گرفته تا مقررات درگیر شدن و ابعاد فزاینده آن، با این کارکرد تعیین و تعریف شده که سودآوری آن جنگ و هرچه طولانی تر شدن آن، چنین بازاری را تعیین می کند. هر نام و عنوانی که برای توصیف جنگ به کار گرفته شود، جنگ با ترور، جنگ با اسلام افراطی، جنگ علیه فاشیسم اسلامی، جنگ جهانی سوم، جنگ درازمدت و جنگ نسل ها، ... شکل جنگ تغییر نیافته است. "جنگ با تروریسم" در حکم دفتر راهنمای سرمایه گذاری در مؤسسه ای جدید بود که دولت بوش پس از یازده سپتامبر برای امریکا تدوین کرد. در دوران تهاجم به افغانستان، عمال اطلاعاتی امریکا اعلام کرده بودند که در برابر تحویل دهی هر نفر از جنگجویان طالبان یا القاعده، سه هزار تا 25 هزار دالر پرداخت خواهند کرد... زندان های امریکا در بگرام و گوانتانامو خیلی زود از چوپان ها، رانندگان تکسی، آشپزها، و دکانداران پر شد.

دکترین شوک / بانو نوامی کلاین، ص 433

جنبش زنان، پادزهر اوضاع کشور

نظام زنانه

اگر همینهایی که در دو دهه بر سر اقتدار بوده اند، بیست سال دیگر همینها باشند، مملکت روی رفاه و ترقی را نمی بیند... طی دو دهه این مردان رنگارنگ بوده، که با اندیشه های متفاوت به آدمکشی، فساد و انتحاری دست زده، جنگ داخلی را براه انداخته، بمباردمان کرده، چور و چپاول نموده، برزنان ستم و تجاوز روا داشته... و سرانجام که حیثیت مردم و مملکت را برباد داده اند... در کشوری که دولتمردان و ثروتمردان اش، معتاد به فساد و جنگ هستند و بدون تفنگ و کشتار نمی توانند دولرداری کنند، جنبش زنان، می تواند پادزهر چنین نظام سیاسی باشد.

تجربه ملل نشان داده که در کشور هایی که، بیش از پنجاه فیصد کابینه و پارلمان را زنان تشکیل داده، برای حل بحرانهای کشور، خیلی موفق بوده اند. کشور های امریکای لاتین نمونه عالی این نوع دولت ها بوده اند. رواندا، کشور کوچک افریقایی که جنگ شدید داخلی را دیده و زنان رواندا باور دارند که این کشتار و خشونت را مردان انجام داده اند و از همین سبب، زنان رواندا به حکومت و دولت زنانه گرایش دارند. اینک در جمهوری رواندا 54 فیصد کابینه و پارلمان را زنان تشکیل می دهند...

همین اکنون، ده کشور وجود دارد که فیصدی سهم زنان در کابینه و پارلمان، بیشتر از مردان است. اسپانیا 67 فیصد، فنلند 61 فیصد، نیکاراگوا 59 فیصد، کلمبیا 58 فیصد، اتریش 57 فیصد، پیرو 55 فیصد، سویدن 55 فیصد، آلبانی 53 فیصد، فرانسه 53 فیصد،...

افغانستان نیز، هنگامی از شر مصیبت موجوده و جنگ های قومی، مذهبی، نیابتی، و انواع جنگ های داخلی خلاص می شود که دولت و حکومتی بوجود بیاید که فیصدی بیشتر آن به زنان تعلق بگیرد... ایجاد دولت زنانه... این طرح می تواند برای آینده صلح آمیز افغانستان یک راه حل باشد.

زنان کشور نه بلحاظ تحصیل و تخصص و نه از لحاظ توانمندی های مدیریتی، هیچ چیزی نسبت به مردان کم ندارند بلکه در بسیاری عرصه ها پیشگامتر و مؤقتر نیز هستند. در آینده اگر حکومت و پارلمانی ایجاد گردد که بشمول صدراعظم و 60 فیصد کابینه متشکل از زنان باشد. 60 فیصد پارلمان نیز از زنان تشکیل گردد... در این صورت شاهد فاز جدیدی از دولرداری باثبات خواهیم بود... دگر جایی برای مردسالاری باقی نمی ماند. درین طرح، برابری جنسیتی را با بالا رفتن قدرت سیاسی زنان، می توان تأمین کرد.

تئوری سه ونیم فیصد

بانو اریکا چنوووت پروفیسور در یونیورسیتی هاروارد، بانی نظریه 3.5 فیصد جنبش های اجتماعی است. متکی به این تئوری، اگر سه و نیم فیصد جمعیت کشور بطور فعال و پایدار به اعتراضات و مقاومت های میدانی دست بزنند، چنین جنبشی به تغییر نظام منجر می گردد.

مقاومت مدنی در جنبش های بزرگ اجتماعی، از مدل های کارآ و چاره ساز شمرده می شوند. مطالعات و مشاهدات این تحقیق نشان داده که، مؤفقیات مقاومت مدنی دو برابر مقاومت مسلحانه است. بخصوص در قرن بیست و یکم با امکاناتی که انترنت فراهم ساخته است. مقاومت مدنی، بخاطری پرقدرت است که افراد و لایه های متنوع (زن، مرد، کودک، پیر، جوان، باسواد، بیسواد...) می توانند در آن بطور مساوی اشتراک نمایند. بخاطری پر انرژی است که اغلباً پولیس در برابرش به عقب نشینی و حتا پیوستن، وادار می گردد. اعتراضی که تعداد اشتراک کنندگان فعال آن به سه و نیم فیصد کل جمعیت کشور باشد، جنبش پیروزمند است.. بانو چنوووت 323 نوع مقاومت مسلحانه و مقامت مدنی را مورد تحقیق و ارزیابی قرار داده تا اینکه سرانجام به این تز رسیده که شرکت فعال سه و نیم فیصد جمعیت، بشکل مقاومت مدنی، دیکتاتوری ها را فرو می پاشد و باعث تغییر نظام می گردد.

از یک جرعه آتش می خیزد. و از یک آتش، امپراطوری ها به خاکستر تبدیل می شوند. محمد بوعزیزی دستفروش بیست و شش ساله تونس با به آتش زدن خود، زمینه را برای اعتراضات و تظاهرات بزرگ فراهم ساخت تا اینکه زین العابدین رئیس جمهور تونس به عربستان گریخت و نظام تغییر خورد. جرعه ای که کراچی و ان تونس ایجاد کرد سرتاسر شمال افریقا و خاور میانه را در آتش فرو برد. دولت های خودکامه تونس، مصر و لیبیا (زین العابدین، حسنی مبارک و معمر القذافی) سقوط کردند و در مابقی کشورها تا هنوز آتش اعتراض و جنگ شراره دارد. و قبل از آن در کشور های

دیگری، این جنبش‌های بی خشونت و مقاومت‌های مدنی به پیروزی رسیده‌اند (هند، چیلی، فلیپین، آفریقای جنوبی) و در برخی از کشورها این جنبش‌ها سرکوب شده و عده‌ای نیز به زندان رفته‌اند.

2. جنبش بیکاران

در دو دههٔ پسین، از برکت دولت‌های بادآورده، اکثریت مردم شهر و روستا به بیکار تبدیل شده‌اند. جنبش بیکاران بزرگترین جنبش بالقوهٔ کشور را تشکیل می‌دهد... جنبش بیکاران، مارش گرسنگی در کوچه‌های شهر و روستاست. جنبشی که اکثریت مردم فقیر و نادار را احتوا می‌کند. جامعه‌ای که شانزده میلیون نیروی کار دارد اما بیش از ده میلیون آن بیکار است. جامعه‌ای که شصت فیصد آن زیر خط فقر رفته و اکثراً مصونیت غذایی ندارند. جنبش بیکاران شاید بزرگترین جنبشی باشد که در هویت همگانی ظاهر گردد. بیکار کسی است که کار ندارد، نان ندارد، خانه ندارد، مداوی ندارد، مکتب ندارد، منزلت ندارد، رفاه ندارد، تن سالم و روح آرام ندارد... بیکاران در زیر مصیبت‌های چند جانبه قرار دارند. در دو دههٔ پسین، دولت‌ها نتوانستند با میلیاردها دالر مجانی، مشکل فقر و بیکاری مردم را حل نمایند و اراده‌ای هم برای این کار، ندارند. در هیچ دورهٔ تاریخ معاصر بیاد نداریم که خانواده‌ها خود را بخاطر گرسنگی بطور دسته جمعی کشته باشند. گزارشات عدیده‌ای وجود دارد که در دو دههٔ پسین در کابل و ولایات، عده‌ای از مردان بخاطر ناتوانی در تهیهٔ نان، خود، زن و فرزند را کشته‌اند و فرزندان خود را به فروش رسانیده‌اند... سالانه دوصد و پنجاه هزار بکلوریا، به لشکر بیکاران اضافه می‌گردد، سالانه سی و هشت هزار فارغ التحصیل لیسانسه و ماستر به صف بیکاران اضافه می‌شود، سالانه بیش از صد هزار عودت‌کننده به بیکاران مطلق تبدیل می‌شوند و و ...

برگردیم به نظریهٔ سه و نیم فیصد. اگر نفوس کشور را حدود 33 میلیون بگیریم، یک میلیون نفر، سه و نیم فیصد جمعیت جامعهٔ جنگزده را تشکیل می‌دهد. در شهر کابل پنج میلیون انسان زندگی دارد. که اکثریت این جمعیت، در زیر خط فقر رفته‌اند... اگر یک میلیون نفر، در زیر نام جنبش بیکاران، با مطالبات مشخص اقتصادی و سیاسی (در برابر دولت و ثروت) به میدان بیایند در این صورت چی رویدادی بوجود خواهد آمد؟ بیکاران چیزی برای از دست دادن ندارند. چیزی را که بدست می‌آورند، نان، آزادی و اشتغال است.

جنبش یک میلیون نفرهٔ بیکاران، دنیا را تکان می‌دهد. تداوم و پایداری از اساسات جنبش‌های پیروزمند اجتماعی است. چنین جنبشی، اگر شروع شود، سر و سامان پیدا کند، هیچ نیرویی نمی‌تواند مسیر چنین اعتراضاتی را سد نماید.

مقاومت مدنی و جنبش اعتراضی در احساس و فکر مردم وجود دارد. در فرد فرد جداگانه زبانه می‌کشد. هیچ فقیر و بیکاری وجود ندارد که علیه دولت و ثروتمندان نباشد... اما این اعتراض و

نارضایتی، هنوز به سطح میدانی نرسیده است. جنبش بیکاران به مطالبات مشترک و رفتار جمعی، ضرورت دارد. با آنکه سراپای جامعه را نارضایتی و فقر پُر کرده اما نارضایتی ها به مرحله برنامه ریزی، سازمانیابی و عمل مشترک نرسیده اند. از سطح فرد و کتله های کوچک، به مرحله کنش جمعی انتقال یابد. از درون جنبش، صد رهبر جوان اعم از پسر و دختر، ایجاد می گردد. جوانان زیادی هم اکنون وجود دارند که مایه های امید امروز و فردا را بشارت می بخشند.

در چنین جنبش هایی، به چهره های شناخته شده و کاریزماتیک ضرورت ندارند، رهبری و مدیریت خود ساز و افقی می باشد. اگر یک نفر مسئول عمومی باشد با مرگ یا زندانی شدنش، جنبش ویران می گردد اگر صد نفر در صد موقعیت، هر کدام شان مدیر، سخنگو و رهبر باشند، دولت یکنفره و دیکتاتوری نیز چیزی کرده نمی تواند. عصر ما عصر تمرکز زدایی و تکثر است... همین اکنون صداها شخصیت برجسته جوان وجود دارد که مافیا و دولت، طالب و غیر ذالک ... نمی توانند با ترور و کشتار، با ارباب و ترساندن، با تطمیع و انقیاد... جوانان تحصیل یافته، مطرح شده و مؤثر را از جاده ها و ذهن مردم پاک نمایند.

رهبری غیر عمودی و متکثر، مراکز متعدد، در واقع فاصله گرفتن از خودکامگی و انواع توتالیтарیسم است.

دولت محلی، حاکمان قهار، طبقات زرین، فساد اداری، زراندوزی، زمینخوری تریاک و انتحاری، قوای نظامی سرمایداري فاجعه، فقر، مهاجرت، دربدري های مستمر...
سرکوب سیستماتیک صدا و اعتراض... در دو دههٔ پسین،
مردم را لقمهٔ دهن توپ کرده و حیثیت
مملکت را در افکار جهانی لطمه زده اند.

خاکی که به زیر پای هرنادانی است
 کف صنمی و چهره جانانی است
 هر خشت که بر کنگره ایوانی است
 انگشت وزیر یا سر سلطانی است
 خیام



هوش سوی قصه خرگوش دار
 کین سخن را درنیابد گوش خر



این سخن پایان ندارد هوش دار
 گوش خر بفروش و دیگر گوش خر

پایان قسمت اول

جنوری 2020

لاهی / هالند

منابع و مأخذ:

- منابع متنی
- منابع ویدئویی
- منابع تصویری

منابع و رویکردهای متنی :

- 1 افغانستان در مسیر تاریخ / میرغلام محمد غبار ، چاپ 1368
- 2 طبقات ناصری، منهاج الدین سراج جوزجانی، چاپ سوم، کابل 1391
- 3 پیدایش و رشد بورژوازی در افغانستان / نسیم سیار، چاپ اول 1357 کابل
- 4 مقدمه نقد فلسفه حق هگل / کارل مارکس، ترجمه رضا سلحشور، انتشارات نقد 1989
- 5 تحلیل طبقات جامعه افغانستان ، سازمان انقلابی افغانستان pdf 2009
- 6 سیرالملوک- سیاست نامه / خواجه نظام الملک/ تهران 1347
- 7 چهارمقاله/ عروضی سمرقندی، به کوشش دکتر محمد معین، هلند/لایدن 1910
- 8 حماسه گیلگمش/ ترجمه داکتر داوود منشی زاده 1383
- 9 توتالیتاریسم / هانا آرنت/ ترجمه محسن ثلاثی، کابل 1392
- 10 امپراطوری سرمایه/ آلن میک سینزود / ترجمه حسن مرتضوی، تهران 1388
- 11 استبداد سردار محمدهاشم خان و / ک.پیکار پامیر، تورنتو 2019
- 12 سالنامه، اداره ملی احصائیه و معلومات افغانستان/ pdf 1397
- 13 سالنامه احصائیوی معارف / pdf 1397
- 14 سالنامه برآورد نفوس، اداره ملی احصائیه 1398
- 15 سیاست/ ارسطو/ ترجمه حمید عنایت 1349
- 16 نصیحت الملوک/ امام غزالی/ با مقدمه جلال همائی، تهران 1317
- 17 اخلاق پروتستانی و روح سرمایرداری/ ماکس وبر ترجمه پریسا کاشانی، تهران 1385
- 18 لویاتان / توماس هابز / ترجمه حسین بشیریه 1396
- 19 شهریار / ماکیاولی / ترجمه داریوش آشوری، بهار 1388
- 20 شهریار جدید/ آنتونیو گرامشی/ قادی کلائی/ 1999
- 21 قرارداد اجتماعی / روسو / ترجمه زیرک زاده 1341
- 22 ایدئولوژی آلمانی / مارکس و انگلس/ مترجم زوبین قهرمان 1360
- 23 انسان خردمند/ نوح هراری/ مترجم نیک گرگین تهران 1396
- 24 تروریسم اسلامی انگیزه ها و اهداف ، سیامک ستوده، چاپ دوم فوریه 2004
- 25 تاریخ بیهقی / خواجه ابوالفضل بیهقی ، تهران 1376
- 26 تتمه البیان فی التاریخ الافغان/ سیدجمال الدین افغان، ترجمه محمد امین خوگیانی 1318
- 27 جنبش های اجتماعی و جهانی شدن/ مرکز ملی مطالعات جهانی شدن، تهران 1392

- 28 گزیده جنگ و جهانی شدن تریاک و هیرویین / میشل شو سودوفسکی / ترجمه جعفر پویا 1396
- 29 سازمان بین المللی شفافیت / گزارش 2019
- 30 گزارش اقتصادی افغانستان / بانک جهانی 2016
- 31 گزارش ابعاد حقوق بشری فقر در افغانستان / کمشنری حقوق بشر ملل متحد 2010
- 32 گزارش لست خطرات بلند برای کنگرس امریکا/سیگار 2019
- 33 گزارش مبارزه با جرایم و مواد مخدر ملل متحد 2018
- 34 گزارش اتحادیه ملی کارگران افغانستان / 1396
- 35 سروی اتاق های تجارت افغانستان / در مورد موانع کار / 1398
- 36 سروی وضعیت زندگی در افغانستان / 1396
- 37 دیدبان شفافیت افغانستان / سروی ملی فساد 2018
- 38 گزارش فصل سیاه غضب زمین در افغانستان / خانه آزادی افغانستان ، کابل 1394
- 39 مبانی جامعه شناسی / بروس کوهن / ترجمه دکتر عباس توسلی pdf
- 40 ما و پاکستان / محمد اکرام اندیشمند، اگست 2007
- 41 تاریخ تمدن، جلد اول، مشرق زمین / ویل دورانت، چاپ چهاردهم تهران 1390
- 42 طبقه در سرمایداری معاصر / نیکوس پولاتزاس / ترجمه حسن فشارکی ، تهران 1390
- 43 مقاله تحقیقی، بررسی آرای کارل مارکس و ماکس وبر، زینت خوشرو، دانشگاه تهران 1393
- 44 مقاله تحقیقی، سبک زندگی از منظر جامعه شناسی، بهمن باینگانی، تهران 1392
- 45 مقاله تحقیقی، از طبقات اجتماعی تا سبک زندگی، دانشگاه تهران، یوسف اباذری 1381
- 46 مقاله تحقیقی، قدرت سیاسی در اندیشه سنت اگوستین / محمد علی توانا 1386
- 47 جامعه کوتاه مدت ایران، محمد علی همایون کاتوزیان، نشر نی 1390
- 48 جایگاه داود خان در تاریخ نوین / کاندید اکادمسین اعظم سیستانی ، سویدن 2016
- 49 رویداد های لویه جرگه دارالسلطنه / مولوی برهان الدین خان کشکی، کابل 1924
- 50 واژگان ترکی در فارسی / محمد صادق نائی، تهران 1379
- 51 سرود های ریگ ودا / ترجمه دکتر سید محمد رضا جلالی ، نشر نقره 1372
- 52 هشت صبح / روزنامه / سال 1398
- 53 لست 5000 قربانی / تحقیقات رحمت الله آریا 2013
- 54 روش تحقیق در علوم اجتماعی، ریمون کیوی، ترجمه داکتر حسین نیک گهر، تهران 1370
- 55 ار قام و آمار مؤسسه های غیر دولتی داخلی و خارجی pdf
- 56 دکترین شوک / بانو نوامی کلاین، ترجمه مهرداد شهابی، تهران 1389
- 57 اعترافات وزاری مالیه و تجارت در مورد مافیای دولتی / در استیضاح ولسی جرگه
- 58 برنامه حقیقت / مصاحبه با وزرا / تلویزیون آریانا / به گرداندگی نصیر فیاض
- 59 مصاحبات تلویزیونی افراد بلند رتبه مربوط به مؤسسات دولتی و خصوصی
- 60 مادران میدان مایو / حلقه پیروزی عشق بر مرگ pdf

2. Why civil resistance works / Erica Chenoweth / july 2008 / pdf
3. Women in Afghanistan: A Human rights tragedy/Alivi Hayat /pdf 2011
4. After new social movements / Michel Wieviorka /Socail movement studies/
5. Concept of social Movement / Alain Touraine /pdf 2005
6. Afghanistan / Friedrich Engels /agust 1857 pdf
7. New Social Movement theories / Steven Buechler/ pdf 1995
8. Classical sociological Theories/ lecture/ prof.Maitrayee Chaudhuri/cec/youtube

www.youtube.com/watch?v=jMncIMwkzk4&feature=related

www.youtube.com/watch?v=kZaq_VrRM9w



گوساله زرین سامری و چرخیدن و سجده کردن بر گرد آن



مادران میدان مایو - ارجنتاین



اعتراض مادران در کابل



اعتراض مادران در میمنه/فاریاب



اعتراضات مردم - ولایت کنر



تظاهرات مردم - کابل



تظاهرات مردم - ولایت نیمروز



تظاهرات اهل هنود - کابل



اعتراضات معلولین - کابل



اعتراضات محصلين - کابل



پایتخت معتادين - زیر پل سوخته



کودکان معتاد - کابل



زنان معتاد - افغانستان



زنان دهقان - هرات



زنان کارگر - فابریکه ریسندگی - کابل



زنان انجنیر - کابل



بلک ووتر در حال ریختن تجهیزات و مواد به... - افغانستان



تسلیمی 250 داعش در 1397 جوزجان - و ناپدید شدن عاجل شان از زندان



14 نوامبر 2001 ، ارزگان - با نیروی امنیتی سی آی ای

<https://sofrep.com/specialoperations/on-this-day-green-berets-insert-into-afghanistan>